

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۸

ژانویه ۲۰۱۴



مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۸

ژانویه ۲۰۱۴

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سرویراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

نقش اروپا در حل و فصل مسأله ایران ولادیمیر یفسییف.....	۲۷	چکیده مطالب.....	۲
ارمنستان - ایران: خط شراکت راهبردی ویاچسلاو میخایلو ف.....	۳۰	چرا عربستان سعودی برقراری ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس را نمی خواهد؟ ولادیمیر آلکسییف.....	۶
مبارزه بر سر رهبری در خاور میانه وارد مرحله تعیین کننده می شود ولادیمیر یفرموف.....	۳۶	آیا «قوس شیعی» به واقعیت جدید خاور میانه تبدیل می شود؟ ولادیمیر آلکسییف.....	۱۰
مراکز جدید قدرت در خاور میانه ولادیمیر آلکسییف.....	۴۱	دیپلماسی شد آمدی کری: جنبه های عجیب و غریب دهمین سفر به خاور میانه اکرام صابروف.....	۱۴
دسایس پلید ژنو-۲ ایگور پانکراتنکو.....	۴۵	ایران علیه تحریم ها: بسیج نیروهای داخلی و «شوالیه های سیاه» تجارت ایگور نیکلایف.....	۱۸
چه کسی وارث زمام امور عربستان سعودی خواهد شد؟ ولادیمیر آلکسییف.....	۵۰	خلیج فارس به «دریای داخلی شیعی» تبدیل می شود ولادیمیر آلکسییف.....	۲۲
شور و شوق بازرگانی در حول و حوش ایران ایگور نیکلایف.....	۵۷		

چکیده مطالب

شماره جدید بیست و هشتم ماهنامه «ایران معاصر» از زیر چاپ در آمد. دو روند اساسی که دستور روز ایران و خاور میانه را در ماه ژانویه سال ۲۰۱۴ تعیین کردند، شامل مبارزه بر سر شرکت ایران در کنفرانس حل و فصل اوضاع سوریه از یک سو و تقویت ائتلاف ضد ایرانی پادشاهی های خلیج فارس از سوی دیگر بود. همین دو فرآیند با تمام پیچیدگی چند بعدی خود، به موضوعات اساسی شماره جدید بیست و هشتم این ماهنامه تبدیل شده است.



جنگ سنی و شیعه در عراق جامه عمل پوشیده است. اسلام گرایان در سوریه با توسل به زور رقیبان خود را از میان بر می دارند تا مخالفان اسد را تماماً تابع خود نمایند. لبنان در آستانه جنگ داخلی جدیدی قرار دارد که بر طبق سنت شوم قدیمی، نیروهای خارجی حتماً در آن مداخله خواهند کرد. شعبه های القاعده در فضا های مناطق شام و مغرب احساس راحتی کامل می کنند. ولی جان کری وزیر امور خارجه آمریکا که گویا این مسایل حاد را که هر یک از آنها می تواند برای منطقه خونریزی بزرگی به بار آورد، نمی بیند، برای دهمین بار از اسرائیل بازدید می کند تا در حل و فصل مناقشه اسرائیلی - فلسطینی میانجی گری نماید. آیا این کوتاه بینی سیاسی است؟ آیا دولت آمریکا قادر نیست اولویت های سیاست خارجی کشور خود در منطقه را تعیین کند؟ یا اینکه دمکرات ها در آستانه انتخابات نمایندگان کنگره سعی می کنند با دستیابی به پیشرفت مهم در یکی از پیچیده ترین مناقشات عصر حاضر، امتیازات هرچه بیشتری به دست آورند؟ در مقاله تحت عنوان «دیپلماسی شدآمدی کری: جنبه های عجیب و غریب دهمین سفر به خاور میانه» تلاش به عمل آمد تا به این سئوال ها پاسخ داده شود. در این مطلب از جمله آمده است: «نتایج دیپلماسی شدآمدی کری در واقع باید به دوش آب سرد برای آن نیروهای ایرانی تبدیل شود که به صداقت طرف آمریکایی در گفتگوی واشنگتن - تهران امید بسته اند. امیدها به اینکه اوضاع عراق به آغاز «همکاری منطقه ای میان ایالات متحده و ایران» بر طبق الگوی همکاری سال ۲۰۰۱ در زمینه افغانستان تبدیل شود، پایه و اساس ندارد. بغداد و بیروت به میدان عملیات ائتلاف ضد ایرانی و نه میدان عملی کردن همکاری سازنده ایرانی - آمریکایی، تبدیل خواهند شد».

رویارویی جاری بین سنی ها و شیعیان در حد زیادی به وسیله تحقق عملی نظریه آمریکایی ایجاد «خاور میانه بزرگ» یا به عبارت دیگر، برقراری دمکراسی در خاور میانه و شمال آفریقا تحریک شده است که قرار بود در جریان آن رژیم های فرتوت و فاسد لاییک و شبه لاییک جهان عرب با دمکراسی از نوع غربی عوض شوند. نقش کلیدی در اجرای «انقلاب ها» در جهان عرب به عربستان سعودی به عنوان ثروتمند ترین کشور منطقه محول شده بود. در این کشور وهابیون و سلفیونی که حتی به سنی ها به طور مشروط تعلق دارند، روی کار هستند. البته، واشنگتن در این میان حساب های خود را تا آخر نکرده و چگونگی رفتار با پادشاهی های محافظه کار عربی حاشیه خلیج فارس را که از دمکراسی بویی نبرده اند، پیشبینی نکرده بود. این موضوع هم روشن نبود که چطور می توان هم تغییرات را به عمل آورد و هم از برهم زدن تعادل شکننده بین شیعه و سنی، دو جریان

اساسی اسلامی، اجتناب نمود. در نتیجه عامل جدیدی به وجود آمد که اکنون اوضاع منطقه در حد زیادی بدان وابسته است. این موضوع به طور مفصل تر در مقاله «**قوس شیعی**» به **مثابه واقعیت جدید خاور میانه**» بررسی شده است. به عقیده نویسندگان این مقاله، «قوس شیعی» به گرایش جدید و واقعیت جدید خاور میانه تبدیل می شود. در این شرایط بسیار مهم است که روسیه به سرعت و با دقت تمام این عامل جدید منطقه ای را ارزیابی کرده و به آن واکنش درستی از خود نشان دهد». این پیشبینی منطقی به نظر می رسد که شراکت ویژه با سه کشور عضو قوس شیعی از نظر تأمین منافع روسیه در خاور میانه و خلیج فارس کارآیی بیشتری دارد تا جستجوی اشکال جدید تعامل با کشورهایی چون مصر که فعلاً از مسکو فقط وام ها و کمک دیگری می خواهند. امید بستن به آنها معنی ندارد زیرا آنها به لحاظ ماهوی رژیم های غربگرایی باقی خواهند ماند یا اینکه آنجا «**اخوان المسلمین**» یا گروه های اسلام گرای دیگر به قدرت خواهند رسید.

عربستان سعودی روی دیگر معادله نیروهای منطقه ای است که توجه دقیق به این کشور از هر نظر موجه است چرا که ریاض هم اکنون «موتور» و حامی ائتلاف ضد ایرانی می باشد. در رابطه با اینکه در جریان «بهار عربی» که سه سال پیش شروع شد، عربستان سعودی به عنوان یکی از بازیگران کلیدی وارد صحنه خاور میانه گردید، توجه به این کشور که اوضاع آن هیچ وقت چندان باز و شفاف نبوده، افزایش یافته است. طبیعی است که وضعیت نخبگان حاکم بر این پادشاهی که با وجود کهولت سن بسیاری از سران کشور، تصمیم گرفتند تقریباً در همه «انقلاب های» عربی مداخله کنند، توجه ویژه ای را به خود جلب می کند. این رفتار مقامات کشور از آن نظر باعث تعجب می شود که عربستان سعودی یکی از محافظه کار ترین کشورهای جهان اسلام است که آنجا وهابیت، تندرو ترین جریان اسلام «ساخت قرن ۱۷» فرمان روایی می کند و نهادهای دموکراتیک به طور کامل غیر موجود هستند. این سؤال که «**چه کسی وارث قدرت بر عربستان سعودی خواهد شد؟**»، سؤال توخالی نیست زیرا مراتب زیادی در معادله نیروهای سیاسی منطقه به پاسخ این سؤال بستگی خواهد داشت. در مقاله ای که با همین تیتراژ درج شده است، همه گزینه های بالقوه وراثت تاج و تخت سعودی بررسی می گردد.

اهمیت این مسأله از آنجا هم بر می آید که «انقلاب های عربی» که سه سال پیش شروع شدند، قبل از همه مراکز سنتی قدرت خاور میانه و به ویژه مصر را از میان برداشتند. در این اثنا نقش عربستان سعودی تقویت شد. ولی در نهایت امر، ایران بیشتر از همه از فرآیندهای منطقه ای سود برده است. در این شرایط شکل گیری «قوس شیعی» شروع شد که ایالات متحده، اسرائیل و پادشاهی های محافظه کار عربستان نگران آن هستند. مقاله «**مراکز جدید قدرت در خاور میانه**» به این مسأله اختصاص دارد.

به گمان طراحان راهبرد غرب، وهابیت - سلفیت که محافظه کار ترین و افراطی ترین فرقه اسلام ست، باید جهت مقابله با «قوس شیعی» در حال تکوین یا به عبارت دقیق تر، برای جلوگیری از مرحله جدید مبارزه ملت های منطقه با سلطه جویی ایالات متحده و نیز اسرائیل و عربستان سعودی به عنوان شرکای آمریکا، به کار گرفته شود. این جریان به هیچ عنوان نمی تواند سنی محسوب شود. بیش از این، بسیاری از علمای اسلامی وهابیت را نوعی از الحاد می دانند. ویژگی های این مکتب در مقاله «**وهابیت چیست و وهابیون کیستند؟**» بررسی می گردد. در حال حاضر فقط ۱٪ مسلمانان خود را وهابی می دانند و در مقابل اسلام سنتی قرار گرفته اند در حالی که تا ۱۰٪ سنی ها تحت تأثیر آنها قرار دارند. وهابیت فقط در عربستان سعودی و قطر به رسمیت شناخته شد و تا قبل از سقوط طالبان، ایدئولوژی این جنبش بود. عده زیادی بدون درک ماهیت وهابیت، خود را پیرو آن اعلام می کنند. آنها بدین وسیله بر تعلق خود به جناح رادیکال اسلام تأکید می کنند و نشان می

دهند که حاضرند خون «کفار» و مسلمانان را برای رسیدن به اهداف سیاسی خود بریزند. به عبارت دیگر، وهابیت اغلب با تروریسم پیوند می خورد.

تشکیل «قوس شیعی»، گسترش وهابیت و رویارویی بین مراکز جدید قدرت در خاور میانه بدان معناست که «مبارزه بر سر رهبری در خاور میانه وارد مرحله تعیین کننده می شود». در مقاله ای تحت همین عنوان خاطرنشان می شود که امروزه در این منطقه تحولات دارای اهمیت تاریخی در جریان است. بیش از پیش روشن می شود که احتمال پیروزی ایالات متحده و متحدانش در این روند، بسیار ضعیف است. به عنوان مثال، صرف نظر از اینکه چه دولتی در نهایت امر در مصر به قدرت برسد، پیمان راهبردی آن با غرب تحلیل خواهد رفت. عربستان سعودی و امارات عربستانی آن هر چقدر علیه سوریه و عراق زور بزنند، در نهایت امر انقلاب های داخلی آنها را از صحنه محو خواهند کرد. در شرایطی که شکل می گیرد، مرکز قدرت بیش از پیش به سمت تهران جابجا می شود. ولی نبرد تعیین کننده بین ایران و عربستان سعودی هنوز در پیش است.

دسایس پیرامون شرکت ایران در کنفرانس سوریه، به «سنگ محکی» تبدیل شد که امکان درک و فهم صحیح علل و انگیزه های حقیقی رفتار ائتلاف ضد ایرانی را می دهد. سناریوی کنفرانس «ژنو-۲» که در واقع سناریوی مختل کردن این کنفرانس بود، در واشنگتن تألیف شد. به همین علت «اندیشه مونترو» یعنی اندیشه راه اندازی فرآیند صلح و گفتگوی ملی در سوریه با میانجی گری بین المللی قبل از اینکه به دنیا بیاید، جان سپرده است. مراتب دسیسه کثیفی که دبیر کل سازمان ملل بدان کشانده شد و در آن «پاچه گرفتن های» خرد و ریزی چون معطل کردن هواپیمای حامل هیأت نمایندگی سوریه در آتن، مشاهده می شود، همگی به ما اجازه می دهند با اطمینان تأکید کنیم که ائتلاف ضد سوری به گفتگو احتیاجی ندارد. آنها فقط جنگ می خواهند. و اصل کار این است که بازیگران اساسی این ائتلاف یعنی ایالات متحده، فرانسه و عربستان سعودی برای خود لازم می دانند که روسیه و ایران را از میان حامیان همکار روند صلح در منطقه حذف نمایند. جزئیات امر در مقاله «دسایس کثیف ژنو-۲» تشریح شده است. نتیجه گیری اساسی از این دسایس آن است که اختلاف نظرهای بین مسکو و واشنگتن درباره مناقشه در سوریه عواقبی فوق العاده جدی و قطعاً غیر قابل پیشبینی داشته است که البته رسانه های گروهی غربی و نخبگان سیاسی غرب نمی خواهند به این واقعیت توجه کنند. ولادیمیر پوتین موفق شد به کامیاب ترین سیاستمدار جهان تبدیل شود در حالی که رتبه اعتباری باراک اوباما و درجه اعتماد به آمریکا در خاور میانه تنزل یافته است. محور تشکیل نیافته مسکو - تهران - پکن توسط غرب و شرکای راهبردی آن در خاور میانه، در ردیف حریفانی گنجانده شده است که می توان با توسل به همه وسایل اعم از دسایس یا تحریکات و تشدید تحریم ها، با آنها مبارزه کرد.

البته تحریم ها و تأثیر آن بر ایران، موضوع دیگری است. آیا اقتصاد کشوری که طناب دار تحریم های بین المللی و یکجانبه به گردن آن انداخته شده باشد، می تواند در مقابله با ایالات متحده و بلوک غرب ایستادگی کند؟ تجربه ایران نشان می دهد که این کار کاملاً امکان پذیر است. درس مقابله ایران با تحریم های آمریکایی حاکی از آن است که اگر مقامات کشور اراده سیاسی و انرژی سازنده و مردم کشور خودباوری و میهن دوستی داشته باشند، این ملت از هیچ فشار اقتصادی بیم ندارد. بد نیست که ما هم در آستانه دور جدید سرد شدن روابط آمریکایی - روسی این درس را یاد بگیریم. مقاله «ایران علیه تحریم ها: بسیج نیروهای داخلی و «شوالیه های سیاه» تجارت» به این موضوع اختصاص دارد. توصیف طرح هایی که «شوالیه های سیاه» به وسیله آنها رژیم تحریم ها را دور می زنند و حکایت از کار عظیم در جهت تشکیل «اقتصاد جهاد» که ایران هر روز مشغول آن است، شایان تألیف یک کتاب جداگانه است. ولی اینجا از چیز دیگری سخن می رود. درس رویارویی ایران با تحریم های

آمریکایی و تجربه طریقت بازرگانی «شوالیه های سیاه» حاکی از آن است که اگر اراده سیاسی و انرژی سازنده، خودباوری و میهن دوستی وجود داشته باشد، هیچ فشار اقتصادی باعث ترس و بیم نمی شود.

این واقعیت در حالی برجسته تر می شود که امکانات اقتصادی واشنگتن برای اعمال فشار بر دیگران منقبض می شود. اروپا به تنظیم روابط با ایران علاقه فوق العاده ای دارد و از مناقشه آمریکایی - ایرانی کنار نمی ماند. دولت های اروپایی تقریباً از همان ابتدا به حل و فصل مسأله هسته ای ایران جلب شده بودند. در مرحله اول «ترویکای بزرگ» اتحادیه اروپا که شامل بریتانیا، فرانسه و آلمان بود، به پیشرفت مهمی دست یافت. آنها تهران را متقاعد کردند که باید به طور تمام عیار با آژانس بین المللی انرژی اتمی همکاری کند، پروتکل الحاقی سال ۱۹۹۷ موافقتنامه درباره پادمان ها با آژانس را امضا کند و تا قبل از پایان روند تصویب پارلمانی، همه مفاد آن را رعایت کند و نیز همه فعالیت ها در زمینه غنی سازی اورانیوم، بازآآوری سوخت رادیواکتیوی مصرف شده و استخراج پلوتونیوم را به حال تعلیق در آورد. ۹ ژانویه سال جاری ایران و نمایندگان گروه ۵+۱ بین المللی درباره اجرای مرحله اول «برنامه اقدام مشترک» به توافق رسیدند که روز ۲۴ نوامبر در ژنو توسط طرفین امضا شد. بدون این توافق در عمل نمی توان به اجرای برنامه اقدام مشترک بین ایران و گروه ۵+۱ پرداخت و حالا قرار است این برنامه از ۲۰ ژانویه به مورد اجرا گذاشته شود. در این شرایط پیچیده، نقش دولت های اروپایی که در روند مذاکرات شرکت می کنند، به طور فوق العاده ای افزایش می یابد. آنها موظف هستند ابتکار از خود نشان داده و نه تنها اجرای گام های دست اول در جهت حل و فصل مسأله هسته ای ایران را درخواست کنند بلکه بر تضعیف بیشتر تحریم های جمعی و یکجانبه مالی و اقتصادی و رفع این تحریم ها پافشاری نمایند. هدف از این کار، ارتقای قابل توجه سطح امنیت منطقه ای و ازسرگیری روابط قطع شده با تهران تقریباً در همه زمینه ها می باشد. ویژگی های موضع گیری اروپا در مقاله «نقش اروپا در حل و فصل مسأله ایران» تشریح شده است.

دو ملت برادر که هزارها سال است که کنار هم زندگی می کنند، از ریشه های واحد آریایی و سرنوشت مشابه تاریخی برخوردارند. در تاریخ هر دوی آنها، مبارزه در راه هویت و اصالت خود نقش برجسته ای ایفا کرده است. ایران شناسان معاصر خاطرنشان می کنند که آرامنه در اندیشه ملی ایرانی جایگاه قابل اعتنائی دارند. دو کشور با هم پیوندهای تنگاتنگی داشته اند. با این وجود، تاریخچه تعامل ارمنستان و ایران (پارس) مراحل دشمنی را هم تجربه کرده است. این امر در قرون اول میلادی در تفاوت انتخاب دین به وضوح بروز کرد. ولی این دشمنی - بر خلاف روابط ارمنی - ترکی، هرگز بازگشت ناپذیر نبوده است. بر عکس، فارس های باستانی و ایرانیان دوران متأخر همیشه به حسن همجواری با آرامنه علاقه مند بوده اند. این امر در یکی از پیچیده ترین مراحل تاریخ ارمنی بروز کرد که قدیمی ترین ملت آسیای صغیر در سرزمین امپراطوری عثمانی مورد قتل عام قرار گرفت. ویژگی های مناسبات ایرانی - ارمنی در عصر حاضر در مقاله «ارمنستان - ایران: خط شراکت راهبردی» منعکس شده است.

بدیهی است که در این بررسی مختصر تنها گوشه ای مطالب شماره ماه ژانویه مجله معرفی شده است. ما اظهار اطمینان می کنیم که مقالات دیگر هم با علاقه زیادی روبرو شوند و به همین علت به شما پیشنهاد می نمایم شماره بیست و هشتم ماهنامه «ایران معاصر» را از نظرتان بگذرانید.

چرا عربستان سعودی برقراری ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس را نمی خواهد؟

ولادیمیر آلکسیف

پیشنهاد عربستان سعودی مبنی بر تبدیل شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس از پیمان اقتصادی به بلوک تنگ نظامی که ۱۱ دسامبر سال ۲۰۱۳ در اجلاس سران شورا در کویت مطرح شد، برای سیاست خارجی پادشاهی وهابی تازگی نداشت. دو سال قبل از آن ملک عبدالله در همین گونه اجلاس سران شورای همکاری در ریاض اندیشه تبدیل شورای که شش پادشاهی عربستان عضو آن هستند، به بلوک نظامی سیاسی با مشارکت دو پادشاهی عربی دیگر یعنی اردن و مراکش را بیان



کرده بود. ولی در حالی که در سال ۲۰۱۱ هدف عربستان سعودی متحد کردن کشورهای محافظه کار جهان عرب و تشکیل پیمانی بود که از گسترش «بهار عربی» و «انقلاب های رنگین» به سرزمین آنها پیشگیری کند، اکنون ریاض با طرح این ابتکار هدف دیگری دنبال می نماید و آن متحد کردن پتانسیل نظامی همه کشورهای عضو شورا علیه ایران است.

و این در حالی است که ایالات متحده به طور خاص و غرب به طور عام در برخورد خود با تهران و در سیاست خاور میانه ای خود به طور کلی بازنگری می کنند. واقعیت این است که خط واشنگتن در جهت برقراری دموکراسی در جهان عرب در چارچوب اجرای نظریه آمریکایی برای منطقه خاور میانه و شمال آفریقا طی ده سال اخیر عکس نتیجه مطلوب را داده است. به جای اینکه در کشورهای عربی نظام دموکراتیک برقرار شود، در این کشورها بر روی موج تظاهرات گسترده مردم و جنگ های داخلی، اسلام گرایان تندروی به قدرت رسیدند که به برقراری احکام شرعی و دنبال کردن سیاستی تمایل دارند که حقوق بشر را تضييع کرده و اقلیت های قومی و مذهبی و از جمله مسیحیان و مسلمانان اهل تشیع را تبعیض نماید. غرب تنها در جریان جنگ سوریه متوجه شد که به جای لیبرال ها و دموکرات ها، با قاتلان آدمخوار و تروریست هایی روبرو شده است که در مرحله بعدی به منظور دفاع از برادران ایمانی خود به اروپا سرازیر خواهند شد که آنجا رشد سریع جمعیت های مسلمان مشاهده می شود.

غروب عربستان سعودی

هیأت حاکمه عربستان سعودی که نگران از دست دادن موقعیت مهمترین متحد راهبردی ایالات متحده در منطقه بر اثر سالم سازی روابط ایرانی - آمریکایی و تقویت حکومت اکثریت شیعه در عراق شد، به تفکر تب آلود درباره راه های دفاع از نظام فرسوده و منسوخ وهابی در برابر نسیم تحولات دموکراتیک در شرایطی پرداخت که اطمینانی نیست که حکام سعودی در صورت

هر گونه توسعه اوضاع بتوانند بر سرنیزه های آمریکایی متکی شوند. پس از آنکه واشنگتن و پایتخت های اروپایی در سوریه متوجه شدند کدام نیروها می توانند منطقه را تحت نظارت کامل و فراگیر خود در آورند و اینکه برای رسیدن به هدف خود باید چقدر خون بریزند، سیاستمداران «تیتیش مامانی» ایالات متحده و اتحادیه اروپا به تدریج از افراطیون، تروریست ها و انواع و اقسام اشرار از همه اقوام و ملت ها که از عربستان سعودی، قطر و بعضی کشورهای دیگر منطقه خلیج فارس کمک مالی سرشاری دریافت می کنند، فاصله گرفتند. این تروریست ها و اشرار رنگارنگ سه سال است که برای سرنگونی رژیم لاییک جمهوری خواه بشار اسد در سوریه نهایت تلاش های خود را به عمل می آورند و قبل از آن موفق شده اند مصر را به منطقه مناقشه مدنی بی وقفه بین «اخوان المسلمین» و اتحادیه نیروهای ضد اسلامی که بر گروه حاکم نظامی متکی می شوند، تبدیل کنند. آنها همچنین دولت واحد لیبی را ویران کرده و باعث تجزیه آن به مناطق قبیله نشین شدند و یمن را در آستانه تقسیم به شمال و جنوب با تقویت حضور القاعده قرار دادند.

بدیهی است که در شرایط جاری حکام عربستان سعودی قبل از همه به فکر بقای وجود خود هستند و نگران مسأله ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس نیستند. آنها در غیر این صورت مسیر انزواگرایی در بلوک نظامی خود را که تنها کشورهایی با نظام سلطنتی محافظه کارانه شبیه به رژیم سعودی می توانند عضو آن شوند، انتخاب نکرده و در مسیر دیگری گام بر می داشتند. در غیر این صورت ریاض به صرافت ایجاد سامانه امنیت منطقه ای برای همه کشورهای منطقه خلیج فارس و از جمله برای ایران و عراق می افتاد. الگوی فعالیت مثبت چنین سیستم منطقه ای وجود دارد و آن سازمان امنیت و همکاری اروپا است که اساس آن حدود ۴۰ سال پیش، در سال ۱۹۷۵ در اجلاس امنیت و همکاری اروپا پایه گذاری شد که رهبران کشورهای با نظام و اعتقادات سیاسی مختلف در آن شرکت کرده بودند.

ایران طرفدار خاور میانه عاری از سلاح های هسته ای است

اکنون آل سعود (و نه فقط رهبران عربستان سعودی) از روی نادانی یا تعمد، این واقعیت را نادیده می گیرند که ۴۰ سال پیش تلاشی برای کاهش شدت تنش در خاور میانه و تبدیل آن به منطقه عاری از سلاح های هسته ای به عمل آمده بود. در سال ۱۹۷۴ ایران بود که برای اولین بار بعد از جنگ سال ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل این پیشنهاد را مطرح کرد. سپس مصر و چند کشور عربی دیگر از این ابتکار پشتیبانی نمودند. در نتیجه این تلاش ها، مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز ۹ دسامبر سال ۱۹۷۴ قطعنامه ۳۲۶۳ «ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه» را صادر کرد (بسیار نمایان است که اسرائیل به خشن ترین و بی اصول ترین وجه از قطعنامه ۳۲۶۳ تخلف کرد زیرا نه تنها از سلاح های هسته ای خود دست نکشید بلکه به افزایش هر چه بیشتر زرادخانه هسته ای خود به کمک ایالات متحده، بریتانیا و بعضی کشورهای اروپایی پرداخت). در ماه آوریل سال ۱۹۹۰ حسنی مبارک رئیس جمهور وقت مصر گام بلندتری برداشت و پیشنهاد نمود در خاور میانه منطقه عاری از همه انواع سلاح های کشتار جمعی ایجاد شود. ولی موانع جدی مانند سابق بر سر راه اجرای این طرح وجود داشتند. توان هسته ای اسرائیل و امتناع آن از پیوستن به پیمان نامه عدم اشاعه سلاح های هسته ای و نیز ادامه تنش راهبردی و سیاسی در منطقه، مانع از پیشروی به سوی این هدف شدند.

ابتکاراتی با دامنه جغرافیایی کمتر در باره امنیت منطقه خلیج فارس هم مطرح می شدند. در ماه مارس سال ۱۹۸۱ مسکو پیشنهاد کرد سیستم امنیت جمعی در منطقه خلیج فارس ایجاد شود که یک نوع «مرکز اعصاب» جهان معاصر است. این

پیشنهاد شامل انعقاد موافقتنامه بین المللی بود که بایستی خطر جنگ را از این منطقه مرتفع کند و با تشریک مساعی حقوق حقه کشورهای ساحلی و امنیت راه های ارتباطی دریایی را تضمین نماید. البته آن پیشنهاد در شرایط ادامه مناقشه جنگی بین عراق و ایران و گسترش «جنگ نفتکش ها» نمی توانست عملی شود و بیشتر حالت تبلیغاتی داشت.

اشغال کویت توسط عراق در ماه اوت سال ۱۹۹۰ به مسأله امنیت در خلیج فارس بعد جدیدی بخشید زیرا نشان داد که کشورهای منطقه حریف قدرت های قوی تر منطقه ای نمی شوند و ثابت نمود که آنها در تلاش های خود برای تنظیم دفاع جمعی از خود مستقل نیستند. از اینجا نتیجه گرفته می شود که حمایت خارجی یعنی حمایت از سوی ایالات متحده که کارایی خود را به اثبات رسانده است، برای آنها اهمیت دارد. ولی در این رابطه ناگزیر این سؤال مطرح شد که آیا برقراری نظام امنیتی با گرایش به کمک خارجی باید بر مبنای دوجانبه یا چند جانبه برقرار شود؟

قاهره و دمشق اول از همه سعی کردند سامانه امنیتی جدید را به وجود آورند. آنها بلافاصله بعد از پایان جنگ با عراق و آزادی کویت در ماه مارس سال ۱۹۹۱ بیانیه دمشق را صادر کردند که در آن اعلام شد که کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس حضور نیروهای مصری و سوری را هسته امنیت این منطقه فرعی تلقی می کنند. ولی کار به همین نیت نیک ختم شد. مصر و سوریه نمی توانستند به صورت دائم نیروهای بزرگ خود را در منطقه خلیج فارس مستقر کنند. به علاوه، ایالات متحده با حضور نظامی آنها مخالفت ورزید.

نظریه روسیه امنیت در منطقه خلیج فارس

مناقشات متعدد پیرامون عراق و بالاخره اشغال آمریکایی این کشور در سال ۲۰۰۳ مانع از آغاز بحث و بررسی جدی امکان تبدیل شدن خلیج فارس به منطقه صلح و ثبات شد. در همان حال مسأله برنامه هسته ای ایران مطرح گردید که غرب آن را به شدت دامن زد. در این شرایط روسیه در سال ۲۰۰۷ یک ابتکار دیگر مطرح کرد که به صورت سند مفصلی در آمد که در آن رویکردهای همه کشورهای ساحلی خلیج فارس و قدرت های فرامنطقه ای در نظر گرفته شده و قرار بود این مسأله بر اساس معادله منافع طرفین حل شود. حل و فصل مناقشات با توسل به روش های سیاسی و دیپلماتیک، برگزاری عملیات حفاظت از صلح فقط بر اساس قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد، شرکت همه طرف های ذی علاقه در اتخاذ و اجرای تصمیمات، پایبندی همه دولت ها به اسناد حقوق بین الملل در زمینه تنظیم روابط در منطقه خلیج فارس، حل و فصل مسأله برنامه هسته ای ایران و بحران عراق به عنوان مرحله اول پیشروی به سوی برقراری سیستم امنیتی؛ اجرای مرحله به مرحله اقدامات اعتماد و درک این واقعیت که تشکیل نظام امنیت خلیج فارس تنها بخشی از هدف تأمین امنیت در خلیج فارس را تشکیل می دهد، از جمله اصول بنیادین آن بودند.

فرض بر آن است که همه کشورهای حاشیه خلیج فارس و کشورهای فرا منطقه ای بر تعهدات حقوقی بین المللی خود تأکید کنند و از توسل به زور و تهدید به وسیله زور دست بکشند، در امور نظامی شفافیت رعایت کنند، قرارداد هایی درباره کنترل تسلیحات منعقد کنند؛ در راستای تحکیم رژیم عدم اشاعه در خاور میانه گام هایی در جهت تبدیل این منطقه به منطقه عاری از سلاح های هسته ای بردارند، موافقتنامه هایی درباره مبارزه با تروریسم، داد و ستد نامشروع اسلحه، قاچاق مواد مخدر و جنایات سازمان یافته امضا نمایند. همه این تدابیر باید شرایطی برای ایجاد ساختار ویژه امنیت و همکاری در منطقه خلیج فارس را زیر نظر سازمان ملل به وجود آورد. نظریه ای که روسیه مطرح کرد، با استقبال کشورهای حاشیه خلیج فارس روبرو

شد. ولی ایالات متحده به مخالفت با آن برخاست تا برتری نظامی منطقه ای خود را حفظ کند که بر حضور مستقیم نظامی استوار است (پایگاه نیروی هوایی در قطر، پایگاه نیروی دریایی در بحرین و ناوگان پنجم در آب های خلیج فارس، پایگاه های نیروی زمینی در کویت و غیره). آمریکا با عربستان سعودی و اعضای دیگر شورای همکاری قراردادهای چندین میلیاردی تسلیحاتی منعقد کرده و به ارسال انبوه اسلحه به منطقه ادامه می دهد.

البته این بدان معنی نیست که باید از تلاش ها برای پیشبرد پیشنهادهای روسیه دست کشید، آن هم در شرایطی که نیروهای آمریکایی عراق را ترک کردند و گرایش سالم سازی ولو بسیار آهسته اوضاع پیرامون برنامه هسته ای ایران مشاهده می شود. اکنون بسیار مهم است که اجازه داده نشود که این ابتکار به دست فراموشی سپرده شود. باید آن را «روی آب» نگه داشت. ولی قبل از همه کشورهای منطقه باید در این زمینه همت کنند. در این رابطه مایلم از مصاحبه ماه اوت ۲۰۰۸ سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه با روزنامه «الحیاه» نقل قول بکنم: «نظریه روسی ناظر بر حرکت گام به گام به سوی هدف است که باید این کار را با حل و فصل حاد ترین مسائل مانند بحران عراق و برنامه هسته ای ایران شروع کرد. در عین حال باید بی وقفه برای سالم سازی جامع اوضاع این منطقه فرعی از طریق طراحی اقدامات اعتماد، ضمانت های امنیت و نیل به توافقات درباره مبارزه با تروریسم فراملیتی و چالش های دیگر تلاش نماییم. تشکیل کنفرانس بین المللی درباره امنیت در منطقه خلیج فارس با طیف هر چه وسیع تر شرکت کنندگان به پیشرفت در این مسیرها مساعدت خواهد کرد. برقراری تعامل گسترده در زمینه امنیت خلیج فارس می تواند بر اوضاع سراسر خاور میانه اثر مثبتی بگذارد. ایجاد سیستم امنیت در این منطقه فرعی موجب برقراری ثبات محکم در بازار جهانی حامل های انرژی خواهد شد».

در این رابطه این سؤال مطرح می شود که در حالی که نظریه روسی منافع همه کشورهای منطقه خاور میانه و از جمله عربستان سعودی را تضمین می کند، چه لزومی دارد که ریاض بیش از این دست به تکاپو بزند؟ این سؤال فقط یک پاسخ دارد و آن این است که ریاض به حکم ادعاهای بی کران این پادشاهی وهابی نمی خواهد کشوری برابر در میان کشورهای برابر دیگر باشد. حسادت عظیم از ایران و عراق که بنا به ارزیابی بی طرفانه کشورهای نیرومند تر و توسعه یافته تر در همه زمینه ها و نیز دولت هایی با نظام جمهوری و اکثریت شیعه هستند، هم بی اثر نیست. در این شرایط حکام سعودی در منطقه خلیج فارس آتش خصومت را بر می افروزند و اندیشه های تشکیل پیمان نظامی با شمار محدود شرکت کنندگان را مطرح می کنند که باید واجد شرط ذیل باشند: «دمکراسی کمتر در رژیم های حاکم و تبعیض بیشتر مذهبی». ولی آیا این طرح باب طبع اعضای دیگر شورای همکاری که نمی خواهند به گروگان سیاست انعطاف ناپذیر سعودی تبدیل شوند، خواهد شد؟ به احتمال قوی، پاسخ باید منفی باشد زیرا آنها برای تأمین بقای خود نه به رویارویی بلکه به ثبات و صلح در منطقه احتیاج دارند.

آیا «قوس شیعی» به واقعیت جدید خاور میانه تبدیل می شود؟

ولادیمیر آلکسیف

رویارویی جاری بین سنی ها و شیعیان در حد زیادی به وسیله تحقق عملی نظریه آمریکایی ایجاد «خاور میانه بزرگ» یا به عبارت دیگر، برقراری دموکراسی در خاور میانه و فاسد لاییک و شبه لاییک تحریک شده است که قرار بود در جریان آن رژیم های فرتوت کلیدی در اجرای «انقلاب ها» در جهان عرب به عربستان سعودی به عنوان ثروتمند ترین کشور منطقه محول شده بود. در این کشور وهابیون و سلفیونی که حتی به سنی ها به طور مشروط تعلق دارند، روی کار هستند. البته، واشنگتن در این میان حساب های خود را تا آخر نکرده و چگونگی رفتار با پادشاهی های محافظه کار عربی حاشیه خلیج فارس را که از دموکراسی بویی نبرده اند، پیشبینی نکرد. این موضوع هم روشن نبود که چطور می توان هم تغییرات را به عمل آورد و هم از بر هم زدن تعادل شکننده بین شیعه و سنی، دو جریان اساسی اسلامی، اجتناب نمود.



ایالات متحده به رسم عادی «گاوچرانی» خود بدون مقدمه و با قاطعیت روند گسترش دموکراسی را شروع کرده و در سال ۲۰۰۳، به عراق، کشوری که از نظر رویارویی شیعه و سنی از همه آسیب پذیر تر است، تجاوز کرده و آن را اشغال نمود. ولی در همانجا اختلالی در کار آمریکا رخ داد. در حالی که رژیم سنی صدام حسین همیشه به سیستم ارزش های غربی گرایش داشت، شیعیان عراقی که حدود دو سوم جمعیت کشور را تشکیل می دهند، مظلوم ترین قسمت جامعه عراقی بوده و به طور سنتی به ایران یا به اندیشه های مارکسیسم و کمونیسم گرایش داشتند که در آن زمان اتحاد شوروی پشتیبان این اندیشه ها بود. سه سال بعد از آغاز آزمایش های «دمکراتیک» آمریکایی، در عراق جنگ تمام عیاری رخ داد که واشنگتن از پس آن بر نیامد. آمریکایی ها با تحقیر سنی ها و بیرون انداختن آنها از نهادهای حکومتی و ارتش، به دست خود سازمان ها و گروه های شیعه را که گرایش آشکار ایرانی داشتند، به قدرت رساندند. پیش از اینکه حماقت طراحان راهبرد آمریکایی در این امر نفوذ داشته باشد، عامل طبیعی جمعیتی در این زمینه بی تأثیر نبود. در شرایط انتخابات نسبتاً آزاد کسی که بر اکثریت متکی می شود، برنده می گردد. در عراق شیعیان اکثریت را تشکیل می دهند. در سال ۲۰۱۱ ایالات متحده مجبور شد این کشور را که تا آن موقع به مدار نفوذ تهران ملحق شده بود، ترک کند.

ولی آمریکا این اشتباه را کم آورد. بعد از آن واشنگتن با تحریک و تشویق از سوی حکام وهابی عربستان سعودی و قطر که نگران تقویت شدید جمهوری اسلامی ایران در منطقه خلیج فارس به خاطر تشکیل ائتلاف آن با عراق بودند، به تشدید تنش پیرامون ایران پرداخته و از ادعاهایی درباره برنامه هسته ای ایران استفاده ابزاری کرد. مدتی بعد «بهار عربی» از راه رسید که با فروپاشی رژیم های مصر، تونس و لیبی و آغاز جنگ داخلی در سوریه توأم شد. این جنگ به تدریج سیمای رویارویی شبه نظامیان سنی و تروریست های رنگارنگ با رژیم علوی بشار اسد که از پشتیبانی ایران، شیعیان عراق و حزب الله برخوردار است،

را کسب کرد. همانجا بود که همه ناگهان به بحث درباره طرح بزرگ تهران در جهت ایجاد «قوس شیعی» یا «هلال شیعی» یعنی ائتلاف دولتها یا اکثریت جمعیت شیعه یا شیعیان زیاد علیه ائتلاف سنی - وهابی متکی بر ایالات متحده و غرب پرداختند. آیا این ادعا صحت دارد؟ چه چیزی اساس این نظریات را تشکیل می دهد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید به ده سال پیش برگردیم.

اصطلاح «هلال شیعی» برای اولین بار در سال ۲۰۰۴ توسط عبدالله دوم پادشاه اردن در خصوص عراق بر زبان آورده شد. در سال ۲۰۰۵۶ حسنی مبارک رئیس جمهور سابق مصر یک جمله تاریخی بیان کرد و گفت: «شیعیان سراسر خاور میانه بیشتر به ایران وفادارند تا به کشورهای خود». در همان سال مشاور امنیتی پادشاه عربستان سعودی اظهار داشت که وظیفه دینی عربستان سعودی است که با توجه به اوضاع خطرناک عراق، در این کشور مداخله کند. رسانه های گروهی عربی که با تزریقات مالی کشورهای عضو شورای همکاری کشورهای عربی خلیج فارس تغذیه می کنند، در حد زیادی از این بیانات پشتیبانی کرده و گاهی گزارش هایی دور از واقعیت درباره تقویت شیعیان عراق تهیه می کردند. آنها از «موج شیعی» و «خطر شیعی» و حتی یک نوع «رستاخیز شیعی» جار زدند. این ترس ها و بیانات آشکارا اغراق آمیز عمدتاً شامل حال اوضاع سیاسی عراق و گذر تدریجی آن تحت نظارت شیعیان در پی تجاوز آمریکایی بود. برای اولین بار در تاریخ یک کشور عربی تحت حاکمیت شیعیان قرار گرفت. تعویض رژیم در عراق موجب تغییرات شدید هم در داخل کشور شد و هم در سراسر منطقه. بر اثر آن تنش های مذهبی رخ داده و اوضاع سراسر منطقه انفجاری گردید. ولی در عین حال همیشه اصل مطلب فراموش می شد و آن این است که رفتار چه کسی باعث این تحولات شده است؟ ولی پاسخ این پرسش بر همه پیداست: این نتیجه اعمال و به عبارت دقیق تر تجاوز نظامی ایالات متحده آمریکاست. در این صورت چرا به ایران خرده می گیرند؟ ایران به عراق - و نیز به سایر همسایگان عربی خود - تجاوز نکرده است.

یک عامل مهم دیگر این است که اصطلاح «هلال شیعی» از این نظر هم موجب بحث های خروشان شد که اکنون سعی می کنند با استفاده از آن تغییرات در معادلات منطقه ای و نقش فزاینده ایران را به عنوان آینده دار ترین و نیرومند ترین قدرت منطقه ای توضیح دهند. به نظر می آید که «هلال شیعی» از مرزهای غربی افغانستان تا سواحل مدیترانه در لبنان و سوریه، به برکت موقعیت سودمند جغرافیایی خود و استعداد یکپارچه کردن مسلمانان متدین اهل تشیع که از وحدت اعتقادات دینی و سیاسی برخوردارند، به واقعیت جدید خاورمیانه مبدل گردیده است. ولی نباید از اینجا نظریات دال بر ادعاهای بی کران راهبردی ایران و تلاش آن برای گسترش نفوذ خود به سراسر جهان عرب و اسلام را استخراج کرد. از سوی دیگر، این واقعیت انکار ناپذیر است که «بهار عربی» خواه ناخواه قبل از همه در خدمت منافع ایران بوده و شرایطی برای به وجود آمدن «هلال شیعی» فراهم کرد که می تواند به وسیله تقویت نفوذ ایران در خاور نزدیک و میانه و در منطقه خلیج فارس تبدیل گردد. پارادوکس این است که نه ایران بلکه پادشاهی های عربستانی و متحدان غربی آنها و قبل از همه ایالات متحده پشتیبانی «بهار عربی» بودند. آنها به قول معروف چوب کارهای خود از خوردند. ائتلاف ایران، عراق، سوریه و لبنان، واقعیت جدید ژئوپلیتیکی با نقش رهبری ایران است که ایالات متحده، عربستان سعودی، ترکیه و اسرائیل باید از آن حساب ببرند. مصر هم که به این زودی نمی تواند بر عواقب سلسله کودتاها و هرج و مرج اقتصادی فایق آید، باید آن را در نظر بگیرد.

البته، کار ابلهانه ای خواهد بود چنانچه این واقعیت آشکار تکذیب شود که ایران از «بهار عربی» برای تقویت نفوذ خود در مناطق شیعه نشین خاور میانه استفاده می کند. همه کشورهای بزرگ همه مناطق همینطور رفتار می کنند. این «سیاست

واقع گرانه ای» است. ایران به مثابه دولت اساسی شیعه، همینطور مرکز کلیدی «هلال شیعی» و مرکز شناخته شده جذب دینی شیعیان می باشد. تشیع با وجود تفاوت های قابل توجهی بین جمعیت های شیعه کشورهای مختلف، به عنوان ایدئولوژی و معیار هویتی شیعیان منطقه و سراسر جهان پیش می رود. تازه بسیاری از شیعیان حتی در کشورهایی که آنجا اکثریت تشکیل می دادند (مانند عراق) طی مدت زیادی از رژیم های خودکامه اهل سنت رنج می بردند. شیعیان جهان عرب اغلب خود را قبل از همه اهل تشیع محسوب می کنند و در نوبت دوم بر هویت عربی خود تأکید می نمایند. ولی عرب های اهل سنت برای هویت عربی خود اولویت قایل اند.

در هر حال، «هلال شیعی» که البته هنوز از نظر حقوقی به پیمان یا ائتلاف تشکل یافته نظامی و سیاسی تبدیل نشده است، هم اکنون در توسط بازی گران منطقه ای در نظر گرفته می شود. تصادفی نیست که عربستان سعودی به تکاپوی مذبوحانه ای افتاده است تا از پایان مناقشه در سوریه پیشگیری کند، روغن بر آتش رویارویی شیعه و سنی عراق می ریزد و سعی می کند به هر وسیله ممکن جلوی سالم سازی روابط ایران با غرب را بگیرد. فقط یک چیز موجب ترس مرگ بار ریاض می شود و آن افزایش نقش ایران در جهان است زیرا در این صورت نقش شیعیان در سراسر منطقه به طور قابل توجه افزایش خواهد یافت که این امر به نوبه خود ناگزیر موجب ظهور واقعیت جدید در خاور میانه خواهد شد که در این واقعیت جدید برای عربستان سعودی به صورت فعلی آن، جایی باقی نخواهد ماند و واشنگتن تحت هیچ شرایطی نخواهد توانست به ریاض کمک کند. این پادشاهی که هشتاد سال پیش به طور تصنعی ایجاد شد، با خطر تجزیه اجتناب ناپذیر به سه چهار قسمت جداگانه روبرو می شود که ممکن است اول از همه استان شرقی که منطقه ای شیعه نشین است و آنجا ۹۰٪ تمام نفت عربستان سعودی تولید می شود، استقلال خود را اعلام کند. واقعیت جدید به گونه ای است که بعد از آن بحرین به دولت عربی دوم تحت حکومت شیعیان تبدیل خواهد شد. بعد از آن مسأله بقا یا نابودی نظام سلطنتی کویت، قطر و امارات به طور جدی مطرح خواهد شد. همین امر باعث می شود که عربستان سعودی جد و جهد زیادی بکند که تحت هیچ شرایطی اجازه حل و فصل بحران ایرانی را ندهد و از نزدیکی روابط ایران با آمریکا و با اروپا ممانعت نماید. ولی در هر حال، به نظر می آید که جهان به سرعت و بی پرو و برگرد به سوی واقعیات جدید خاور میانه حرکت می کند.

عربستان سعودی با وجود محکوم به نابودی بودن و فقدان چشم انداز تاریخی، اصولاً می تواند منطقه را غرق در خون بزرگ بکند. این کشور می تواند موجبات آن را فراهم کند که جنگ داخلی جاری عراق به «ویراست» گسترده تر جنگ ایران و عراق سالهای ۱۹۸۸-۱۹۸۰ تبدیل شود که نه دو کشور بلکه دو اردوگاه تقسیم شده بر اساس اصل مذهبی با هم بجنگند. در این صورت تمام منطقه شیعه نشین و از جمله استان شرقی عربستان سعودی، بحرین، بخشی از کویت و مناطق کامل قطر و امارات که ایران در صورت تمایل می تواند در آنجا برادران ایمانی خود را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود بسیج کند، به هلال شیعی یا حتی به «ماه کامل شیعی» تبدیل خواهد شد. ایران فعلاً از این کار خودداری می کند و سعی می کند فقط به روش های دیپلماتیک و سیاسی متوسل شود. ولی رفتار تجاوزکارانه پادشاهی وهابی و بعضی کشورهای دیگر می تواند ایران را به بازنگری در این مورد سوق دهد.

ظاهراً «قوس شیعی» به گرایش جدید و واقعیت جدید خاور میانه تبدیل می شود. در این شرایط بسیار مهم است که روسیه به سرعت و با دقت تمام این عامل جدید منطقه ای را ارزیابی کرده و به آن واکنش درستی از خود نشان دهد. شراکت ویژه با

سه کشور عضو قوس شیعی از نظر تأمین منافع روسیه در خاور میانه و خلیج فارس کارایی بیشتری دارد تا جستجوی اشکال جدید تعامل با کشورهای چپون مصر که فعلاً از مسکو فقط وام ها و کمک دیگری می خواهند. امید بستن به آنها معنی ندارد زیرا آنها ماهیتاً رژیم های غربگرایی باقی خواهند ماند یا اینکه آنجا «اخوان المسلمین» یا گروه های اسلام گرای دیگر به قدرت خواهند رسید. همینطور همه تلاش ها برای دریافت سود مالی و اقتصادی از شورای همکاری کشورهای عربی خلیج فارس به هدر خواهند رفت. پادشاهی های عربستانی و به خصوص کشورهای وهابی عربستان سعودی و قطر، به لحاظ عقیدتی با روسیه دشمنی عمیقی می ورزند که نخبگان فاسد آنها با ایالات متحده و تمام غرب پیوندهای مستقیم خورده اند. آنها به حمایت از جریان های تندرو اسلام گرا در خاک روسیه و ارائه کمک های مستقیم به گروهک های وهابی و سلفی و انواع و اقسام تروریست ها در خاک روسیه گرایش دارند. در عین حال، مناسبات دوستانه دیرینه با سوریه، عراق و ایران، هر یک از سه کشور محور شیعی، پایه و اساس برقراری شراکت تنگاتنگ روسیه با هلال شیعی را تشکیل می دهد. روسیه در صورت اتکا بر این ائتلاف به یقین فرصت دارد به این منطقه «کتک خورده» و متزلزل شده بر اثر «انقلاب های عربی» باز گشته و مواضع جدید و محکم تری به دست آورد.

دیپلماسی شدآمدی کری: جنبه های عجیب و غریب دهمین سفر به خاور میانه

اکرام صابروف

جنگ سنی و شیعه در عراق جامه عمل پوشیده است. اسلام گرایان در سوریه با توسل به زور رقیبان خود را از میان بر می دارند تا مخالفان اسد را تماماً تابع خود نمایند. لبنان در آستانه جنگ داخلی جدیدی قرار دارد که بر طبق سنت شوم قدیمی، نیروهای خارجی در آن مداخله خواهند کرد. شعبه های القاعده در فضا های مناطق شام و مغرب احساس راحتی کامل می کنند. ولی جان کری وزیر امور خارجه آمریکا گویا این مسایل حاد را که هر یک از آنها می تواند برای منطقه خونریزی بزرگی به بار آورد،



نمی بیند، برای دهمین بار از اسرائیل بازدید می کند تا در حل و فصل مناقشه اسرائیلی - فلسطینی میانجی گری نماید.

آیا این کوتاه بینی سیاسی است؟ آیا دولت آمریکا قادر نیست اولویت های سیاست خارجی کشور خود در منطقه را تعیین کند؟ یا اینکه دمکرات ها در آستانه انتخابات نمایندگان کنگره سعی می کنند با دستیابی به پیشرفت مهم در یکی از پیچیده ترین مناقشات عصر حاضر، امتیازات هرچه بیشتری به دست آورند؟ طبیعی است که انتخابات قریب الوقوع و نیز انتخابات آینده ریاست جمهوری آمریکا که به تدریج نزدیک تر می شود، بر تعیین مسیر کری اثر گذاشته است. ولی تأثیر این عوامل اینقدر زیاد نیست که در وهله اول به نظر می رسد. می توان از طریق میانجی گری در مناقشه اسرائیلی - فلسطینی برای خود نام سیاسی به دست آورد و به نامزد دریافت جایزه صلح نوبل تبدیل شد ولی نمی توان در این زمینه نتایج مشخصی حاصل کرد. در واقع دهمین سفر کری یک بار دیگر این واقعیت را به اثبات رسانده است. طرف فلسطینی در رام الله از تلاش های او استقبال کرد. ولی راست گرایان اسرائیلی برخورد عاطفی تر و خلاقانه تری از خود بروز دادند و جواب سفر وزیر خارجه آمریکا را با قطعه ویدیویی درباره شرکت تخیلی «حل و فصل مسایل به دست جان کری» دادند. شرکت مذکور در این قطعه ویدیویی به اسرائیلی ها پیشنهاد می کند به جای کاغذ توالد از جوجه تیغی استفاده کنند.

آیا کری که هم اکنون لباس رئیس کاخ سفید بعد از سال ۲۰۱۶ را «پرو» می کند و باراک اوباما که طی دو دوره ریاست جمهوری خود سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را نهایتاً به بن بست کشانده است، می فهمند که هیچ یک از طرفین اعم از اسرائیل و فلسطین پیشنهاد های آنها را قبول نخواهند کرد؟ به تل اوئو پیشنهاد می شود به مرزهای سال ۱۹۶۷ باز گشته و شهرک سازی در اراضی اشغالی را به حال تعلیق در آورد. رام الله باید اسرائیل را به عنوان «دولت ملت یهودی» به رسمیت شناخته و به این وضع رضایت دهد که تل اوئو طی مدت نامحدودی مرز شرقی فلسطین را تحت نظارت کامل نظامی خود نگه دارد. به عقیده آمریکایی ها، حاد ترین مسایل روابط اسرائیلی - فلسطینی باید به رده دوم اهمیت منتقل شده و در چارچوب روابط جاری، بدون ضمانت های بین المللی و تنها بر اساس «حسن نیت طرفین متعاهدین» حل شوند.

این حتی طرح نیست بلکه چرک نویس شرایط مقدماتی است که نه برای تشکیلات اداری فلسطین قابل قبول است و نه برای ریاست اسراییل. کری هنوز مشغول سفر «آمد و شد» خود بود که یوآل شتاینیتس وزیر اطلاعات اسراییل و متحد نزدیک نتانیاهو، در مصاحبه با رادیوی اسراییل اظهار داشت که اسراییل هیچ توافقاتی را در مرزهای سال ۱۹۶۷ قبول نخواهد کرد. آیلت شاکد نماینده مجلس کنیسه با صراحت بیشتری اظهار نظر کرده و پذیرش پیشنهادهای آمریکایی را به «خودکشی ملی» تشبیه نمود. این واکنش خصمانه به پیشنهاد آمریکایی قابل انتظار و قابل پیشبینی بود. موضع گیری اسراییلی ها و فلسطینی ها برای کاخ سفید تازگی نداشت. در این صورت دیدار بی نتیجه اخیر کری با چه هدفی انجام شد؟

به دنبال یک دسته خرگوش

کری به عنوان سیاستمدار از باراک اوباما به مراتب با تجربه تر است. او بهتر می داند نخبگان سیاسی واشنگتن چه چیزی لازم دارند و تغییرات در خط سیاسی را بهتر حس می کند و به همین علت در حال حاضر ریاست حزب دمکرات ایالات متحده به او به عنوان تنها شخصی امید بسته است که در دولت فعلی می تواند اشتباهاتی را که باراک اوباما در خاورمیانه مرتکب شد، اصلاح کند. مهم ترین ایرادی که محافل حاکم آمریکایی از باراک اوباما می گیرند، سرد شدن روابط با تل اوئو و ریاض و تلاش برای نزدیکی روابط با تهران است. اتهام باز هم مهمتر با رشد نفوذ روسیه در امور خاور میانه ارتباط دارد که این پدیده تا ۴-۳ سال پیش قابل تصور نبود ولی در آینده برای واشنگتن عواقب بسیار ناگواری به دنبال خواهد داشت. از نظر آمریکا، باید عقب نشینی کرده و گامی به سوی ارضای خواست های اسراییل و آل سعود برداشت و «در برابر تمایل تهران به سلطه منطقه ای سده ایجاد کرده و امنیت اسراییل در برابر خطر هسته ای ایران را تأمین نمود». این ادعاها به ظاهر هذیان محض است ولی با توجه به اینکه سیاست خارجی ایالات متحده در زمان بوش پسر و باراک اوباما لغایت ایدئولوژیکی شده است، اکنون از همین کلیشه های تبلیغاتی برای مستدل کردن همه حرکات آمریکا استفاده می کنند. ملاقات های کری با پادشاهان اردن و عربستان سعودی، ستایش های غیر عادی از این ملاقات ها از طرف امیر سعود الفیصل که مدتی پیش از باراک اوباما و سیاست وی در خاور میانه به شدت انتقاد می کرد و مهمتر از همه، توافقاتی که در جریان سفر کری حاصل شدند، همگی ما را به این نتیجه می رسانند که محافل حاکم آمریکایی با اتکا بر شرکای راهبردی خود برای اصلاح اشتباهات و بازگشت به مواضع قبلی آماده می شوند.

در بعد عملی، این بازگشت به مواضع قبلی در نوبت اول ناظر بر صف آرایی جدید نیروها در «پشت جبهه اسراییل» است. عربستان سعودی در کار خود با فلسطینی ها، سنی های لبنان و برقراری روابط با حماس «اختیارات» وسیع تری دریافت می کند. برای حزب الله، شریک راهبردی تهران و دمشق، وضعیتی بین پتک و سندان فراهم می شود: از یک سو، ائتلاف سنی وجود دارد و از سوی دیگر توانمندی نظامی ارتش اسراییل که در عملیات خود علیه حزب الله به عوامل «خورد و ریزی» چون مرزهای دولت های دیگر و از جمله لبنان توجه نخواهد کرد. گفتنی است که رؤسای حزب الله این خطر را احساس کرده و بازگشت بخشی از تسلیحات سنگین از سوریه به جنوب لبنان را شروع کرده اند. ثانیاً، تفسیر سربالای جان کری از اوضاع عراق حاکی از آن است که رویارویی شیعه و سنی در این کشور برای ائتلاف واشنگتن - تل اوئو - ریاض بسیار مساعد است. به سراسر جهان نشان می دهند که «کشوری که مشارکت با تهران را انتخاب کرده و با مسکو قرارداد هایی منعقد کرده است، نمی تواند به آینده خوب امیدوار باشد». در اینجا اشاره به این واقعیت بسیار بجاست که واشنگتن نه فقط از تقویت گروهک تروریستی «دولت اسلامی عراق و شام» که استان انبر را کنترل می کند، اغماض کرد بلکه با علاقه فراوانی موجبات تقویت

این گروهک را فراهم کرده و به صورت تعمدی از سال ۲۰۱۱ مذاکرات با دولت عراق درباره فروش سلاح های آمریکایی را به تعویق می انداخت در حالی که دولت بغداد می توانست با استفاده از این سلاح ها زودتر قیام کنندگان را سرکوب نماید.

آیا می توان تعجب کرد که این گروهک حتی در زمان استقرار نیروهای آمریکایی در عراق، به راحتی محله های کامل شهر فلوجه را کنترل می کرد؟ در واقع، آمریکایی ها سه بار وارد فلوجه شدند: دو بار در سال ۲۰۰۴ و یک بار در جریان عملیات تصفیه نیروهای شورشی در سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۷. و هر سه دفعه اصول گرایان از شکست نهایی فرار می کردند. نظامیان ایرانی تا کنون توسط ژنرال محمد حجازی اعلام کرده اند که حاضرند اسلحه و مستشاران نظامی را برای مبارزه با افراطیون در اختیار بغداد بگذارند. بدون تردید، واشنگتن و سعودی ها از طریق حمایت از جهادیون هیزم به آتش مناقشه خواهند ریخت. این شیوه عمل از سال ۱۹۴۱ برای ما آشناست که هاری ترومن رئیس جمهور بعدی آمریکا جمله تاریخی خود را بر زبان آورد: «اگر ببینیم که آلمانی ها برنده می شوند، به روس ها کمک می کنیم و اگر ببینیم که روس ها می برند، به آلمانی ها کمک خواهیم کرد. بگذار آنها هر چه بیشتر همدیگر را بکشند». ملت ها تغییر می کنند ولی راهکار های سیاست خارجی آمریکا بلاتغییر باقی می ماند.

به فرسایش کشاندن ایران!

جان کری در جریان دهمین سفر خود به خاور میانه مطلبی بیان کرد که بعضی ناظران آن را «تاریخی» دانستند. یک مقام بلندپایه آمریکایی برای اولین بار طی «بحران هزار روزه سوریه» اعتراف کرد که «مقامات ایران می توانند در مذاکرات ژنو-۲ در جهت حل مناقشه سوریه مفید باشند». البته جان کری وزیر امور خارجه آمریکا فوراً افزود که ایران حتی در صورتی می تواند مفید باشد که به طور تشریفاتی و فرمال در مذاکرات شرکت نکند زیرا «مشکل بتوان شرکت ایران در سطح وزیران را تصور کرد زیرا ایران در گذشته از توافقات بین المللی درباره سوریه پشتیبانی نکرده بود». نباید فکر کرد که آمریکایی ها راه مونترو را بر تهران می بندند ولی طبیعتاً رعایت چند شرط را می خواهند. اولاً، اسد باید برود، ثانیاً، ایران باید فوراً از هر گونه کمک به دمشق دست بکشد و ثالثاً تهران هم اکنون باید از اسد به قطع بمباران های مواضع شورشیان و به ارائه «کریدور های انسان دوستانه» برای نیروهای محاصره شده مخالفان دعوت نماید.

از یک سو، ایالات متحده با بی میلی و با فشار دادن دندان ها اعتراف کرده است که بحران سوریه نمی تواند بدون مشارکت ایران حل شود. از سوی دیگر، برای ایران در روند حل و فصل اوضاع جایی «کنار جاده» در نظر گرفته شده است. آن هم در صورت رعایت شرط هایی که برای ایران قطعاً قابل قبول نیست. این پیشنهاد را می توان فقط «توهین» دانست. در واقع، تهران آن را همینطور ارزیابی کرد و روز ۷ ژانویه اظهار داشت که «جمهوری اسلامی ایران برای دستیابی به هر راه حل سیاسی مناقشه سوریه همکاری خواهد کرد ولی بدون پیش شرط ها». در نتیجه، برآیند اوضاع این است که دهمین سفر کری به جای میانجی گری در روند صلح اسرائیلی - فلسطینی، تلاشی برای تقویت ائتلاف ضد ایرانی در منطقه، طرح اهداف جدید و تجدید تقسیم حوزه های مسئولیت نزدیک ترین متحدان ایالات متحده بوده است.

روشن می شود که مرحله جدید بازی خاور میانه ای واشنگتن ناظر بر سالم سازی روابط با تهران نیست، در حالی که گفتگوی امریکایی - ایرانی مشخصات نسبتاً عجیبی کسب می کند: ایالات متحده و متحدانش از ایران گذشت های فزاینده ای درخواست می کنند. ولی خودشان حتی حرکات و بیانات ظاهری خود را به شروط اینقدر زیادی مشروط می کنند که فرق بین گفتگو و

فریب آشکار از بین می رود. ولی مسأله گفتگو هنوز نصف مصیبت است. آنچه که به مراتب خطرناک تر به نظر می آید این است که واشنگتن که برای خوش خدمتی به تل اوپو و ریاض شرکای راهبردی خود در منطقه طرح «بازدارندگی از ایران» را عملی می کند، دوباره به شیوه عمل «بی ثباتی هدایت شونده» متوسل می گردد. به فرسایش کشاندن ایران از طریق ایجاد نه تنها جبهه سوری بلکه جبهه های جدید لبنانی و عراقی، ماجراجویی دیوانه واری است که برای منطقه خونریزی بزرگی به ارمغان خواهد آورد. دوایی که محافل حاکم آمریکایی برای حفظ چهره خود به عنوان «حافظ صلح در زمینه پرونده هسته ای ایران» و حفظ روابط با اسرائیل و آل سعود اختراع می کنند، از اصل «بیماری ایرانی» به مراتب وحشتناک تر و کشنده تر است.

نتایج دیپلماسی شدآمدی کری در واقع باید به دوش آب سرد برای آن نیروهای ایرانی تبدیل شود که به صداقت طرف آمریکایی در گفتگوی واشنگتن - تهران امید بسته اند. امیدها به اینکه اوضاع عراق به آغاز «همکاری منطقه ای میان ایالات متحده و ایران» بر طبق الگوی همکاری سال ۲۰۰۱ در زمینه افغانستان تبدیل شود، بی اساس است. بغداد و بیروت به میدان عملیات ائتلاف ضد ایرانی و نه میدان عملی کردن همکاری سازنده ایرانی - آمریکایی، تبدیل خواهند شد. سفر کری باید همچنین برای مقامات روسیه زنگ خطر به صدا در آورد. گروه سه گانه واشنگتن - تل اوپو - ریاض با حضور رقیبان در میدان خاور میانه سازش نمی کنند. کاری که اکنون به بهانه «محدود کردن سلطه جویی ایرانی» انجام می شود، همزمان مبارزه با نفوذ روسیه در این منطقه و انتقام از روسیه به خاطر موفقیت های ما در خاور میانه در سال گذشته می باشد.

ایران علیه تحریم ها: بسیج نیروهای داخلی و «شوالیه های سیاه» تجارت

ایگور نیکلایف

آیا اقتصاد کشوری که طناب دار تحریم های بین المللی و یکجانبه به گردن آن انداخته شده باشد، می تواند در مقابله با ایالات متحده و بلوک غرب ایستادگی کند؟ تجربه ایران نشان می دهد که این کار کاملاً امکان پذیر است. درس مقابله ایران با تحریم های آمریکایی حاکی از آن است که اگر مقامات کشور اراده سیاسی و انرژی سازنده و مردم کشور خودباوری و میهن دوستی داشته باشند، این ملت از هیچ فشار اقتصادی بیم ندارد. بد نیست که ما هم درآستانه دور جدید سرد شدن روابط آمریکایی- روسی این درس را یاد بگیریم...



کاخ سفید از سال ۱۹۷۹ بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم شاه، به اعمال تحریم ها علیه ایران پرداخت. دستور اجرایی ۱۲۱۷۰ ریاست جمهوری جیمی کارتر (سال ۱۹۷۹) که به موجب آن همه دارایی های ایرانی (که معادل حدود ۱۲ میلیارد دلار بود) توقیف شد، سرآغاز تاریخچه جنگ تحریم های آمریکایی علیه تهران شد. در آن زمان تصرف سفارت آمریکا و کارمندان آن توسط دانشجویان ایرانی بهانه ای برای اعمال تحریم ها شده بود. گروگان ها را همزمان با مراسم تحلیف دولت ریگان آزاد کردند ولی رئیس جمهور جدید آمریکا فوراً موضوع اعاده دارایی های توقیف شده را «فراموش» کرده و این مسئله را برای چانه زنی بعدی کنار گذاشت. همه رؤسای جمهوری ایالات متحده صرف نظر از گرم یا سرد شدن روابط غرب با جمهوری اسلامی ایران و اوضاع پیرامون پرونده هسته ای ایران، در زمینه تحریم ها پیگیری عجیبی از خود نشان دادند.

واشنگتن در شرایط سلطه بی کران و نظام چند قطبی تحت ریاست آمریکا در سال های ۱۹۹۰، موفق شد به سازمان ملل این نظریه را تحمیل کند که «مصیبت های مردم موجب اعمال فشار بر دولت خواهد شد» که بدین وسیله یک نوع عذر موجه برای تحریم ها در چشم محافل بین المللی به وجود آمد. ولی ناقص بودن این نظریه آشکار بود که حتی کوفی عنان دبیر کل وقت سازمان ملل به این واقعیت اقرار کرده و نوشت: «وقتی تحریم های اقتصادی خشن و همه جانبه علیه یک کشور تمام به کار گرفته می شود، مسأله دیگری بروز می کند. در این صورت معمولاً مردم عادی و نه نخبگان سیاسی که رفتارشان اعمال تحریم ها را تحریک کرد، رنج می برند».

نظریه آمریکایی تحریم ها به عنوان وسیله اعمال فشار بر رژیم حاکم بر این یا آن کشور، یک عیب آشکار منطقی داشت: اگر فرضاً رژیم ایران، رژیمی توتالیتر و فاقد دموکراسی باشد، مردم ایران چگونه می توانند در کار رهبران خود نفوذ کنند؟ ولی اگر در ایران امکانات عادی برای اظهار اراده ملت وجود دارد (که واقعیت همین است)، در این صورت تحریم های فلج کننده متوجه نه مقامات حاکم بلکه مردم ایران هستند. ولی در شرایطی که ایران هراسی بیمارگونه در کار است، کسی به منطق کاری ندارد.

جامعه بین المللی که در راستای بینش آمریکایی از نظم جهانی و چگونگی صدور دموکراسی حرکت می کند، به تشدید تحریم ها علیه ایران اعتراض نکرده و حتی سئوال های آشکاری را که مطرح می شوند، نپرسیده است، از جمله اینکه آیا تحریم های فوق العاده شدید آمریکایی باعث سرنگونی فیدل کاسترو در کوبا شده است؟ آیا تحریم ها بر زمامداری ۳۳ ساله روبرت موگابه در زیمبابوه اثر زیادی گذاشته است در حالی که او بدنام ترین حاکم می باشد؟ اساسی ترین سئوال هم بروز نکرد: آیا می توان به وسیله تحریم ها به اقتصاد کشوری لطمه شدیدی وارد کرد که در جهان اعتبار پایداری دارد، مسئولین آن با مهارت تمام از اختلاف نظرهای سیاسی در داخل جامعه بین المللی استفاده می کنند و اختلافات اقتصادی بین ایالات متحده و شرکای راهبردی آن (که در میان آنها باید از ترکیه، مصر، امارات متحده عربی و کره جنوبی نام برد) را به خوبی به بازی می گیرند؟ جمهوری اسلامی ایران بسیج نیروهای داخلی و شبکه «شوالیه های سیاه» را در برابر رژیم آمریکایی تحریم های فلج کننده گذاشت. ایران در این زمینه کامیابی به دست آورده و افسانه توانمندی شکست ناپذیر فشار آمریکایی را بر باد داد.

با اتکا بر توان داخلی

روز ۲۳ اوت سال ۲۰۱۲ آیت الله علی خامنه ای رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران از دولت به ایجاد «اقتصاد مقاومت» که قادر باشد با تحریم های بین المللی مقابله کند، دعوت کرد. ولی این اصطلاح تنها تداوم خط «جهاد اقتصادی» بود که رهبر رسماً در سال ۲۰۱۱ اعلام کرد ولی همین خط در عمل از همان روزهای اول ظهور جمهوری اسلامی دنبال می شد. کنه جهاد اقتصادی و اقتصاد مقاومت به صورت پوست کنده آن است که جمهوری اسلامی وابستگی خود را به صدور حامل های انرژی به طور قابل توجهی کاهش داده و به صدور محصولات با ارزش افزوده بالا پرداخت.

طرفداران تحریم ها ضمن اثبات کارایی آن و توجیه خسارات اقتصادی غرب بر اثر از دست دادن بازارهای ایرانی، دوست دارند به اظهارات اواسط سال ۲۰۱۲ وزیر نفت ایران استناد کنند که به گفته وی، صادرات نفتی و درآمدهای ناشی از آن به میزان بیش از ۴۰٪ کاهش یافته است. این استدلال حيله گرانه که باید کارایی تحریم ها را به اثبات برساند، با توجه به اینکه ایران از سال ۲۰۱۰ تا کنون صادرات کالاهای غیر نفتی را افزایش داده است، ضعیف به نظر می رسد. در همان سال ۲۰۱۲ صادرات غیر نفتی ایران افزایش یافت: بهای صادرات پلی اتیلن و کود شیمیایی معادل ۹ میلیارد دلار شد، پلاستیک ۳،۲ میلیارد، مصالح ساختمانی (سنگ، سیمان و کالاهای مربوطه) ۸،۲ میلیارد، محصولات کشاورزی ۵،۳ میلیارد و فرش ۸۰۰ میلیون دلار. طی یازده ماه اول سال مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۲ بزرگترین وارد کنندگان کالاهای غیرنفتی ایران از قرار ذیل بودند: عراق (۵،۶ میلیارد دلار از جمله خودروهای ساخت ایران معادل ۳۰۰ میلیون دلار خریده شده و بخشی از آن ها بعداً به کشورهای دیگر فروخته شد)، چین (۴،۸ میلیارد)، امارات (۳،۹ میلیارد)، افغانستان (۴۲،۵ میلیارد)، هند (۲،۴ میلیارد و ترکیه (۱،۳ میلیارد). افزایش صادرات غیر نفتی و محصولات با ارزش افزوده بالا به مقامات ایرانی اجازه داد در سال ۲۰۱۲ کسری بودجه را در سطح قابل قبولی نگه دارند که معادل حدود ۱۲٪ است. جهت مقایسه، کسری بودجه ایالات متحده در اوج رکود اقتصادی در سال ۲۰۰۹ تقریباً ۱۰٪ تولید ناخالص ملی را تشکیل داد.

اتکا بر فناوری های بالا و صدور کالاهای مربوطه، یکی از مؤثرترین پاسخ های جمهوری اسلامی به تحریم های فلج کننده شد. در سال ۲۰۱۱ در گزارش انجمن علمی سلطنتی لندن آمده بود که ایران تا سه سال دیگر می تواند به بزرگترین قدرت

تکنولوژیکی جهان اسلام تبدیل شود. دستاوردهای فضایی ایران که در سال های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ به نمایش گذاشته شد، این پیشبینی را به اثبات رساند.

به عنوان نمونه دیگر کارایی بسیج منابع داخلی باید به شاخه ای اشاره کرد که با علاقه ویژه هر خواننده روس روبرو می گردد که سخنرانی های دمیتتری مدودف درباره «نوآوری ها» را شنیده باشد. منظور ما نانوفناوری ایرانی است. به گفته سعید سرکار رئیس سازمان ملی «ابتکار نانوفناوری ایران»، جمهوری اسلامی ایران از نظر توسعه این نوع فناوری ها در مقام اول بین کشورهای اسلامی و در مقام دوازدهم جهانی قرار دارد. بنا به اطلاعات دانشگاه کالیفرنیا آمریکا، ۱۲٪ شمار کلی مقالات علمی ایران به نانوفناوری اختصاص دارد. در ایران حد اقل ۱۵۰ واحد صنعتی در این زمینه فعالیت می کنند در حالی که رشته های مربوط به صنایع نانو به طور منظم در ۱۷ دانشگاه ایران تدریس می شوند. بعضی نمونه های محصولات ایرانی که با استفاده از نانوفناوری ها تولید شدند، هم اکنون صادر می شوند یا در آینده نزدیک می توانند صادر شوند. ایران در این زمینه به پروژه های عظیمی چون «اسکولکوو» احتیاجی نداشت.

«شوالیه های سیاه» تجارت

شاهین های ایران هراس ضمن تشدید بیشتر تحریم های اقتصادی ضد ایرانی و تأکید بر موفقیت این تحریم ها و اینکه یک تلاش باقی مانده است تا رژیم حاکم بر تهران طاقت نیاورده و فرو پاشد، با رودربایستی و خجالت کارآیی «شوالیه های سیاهی» را مسکوت می کنند که بر خلاف همه تحریم ها با ایران تجارت می کنند و بی پرده به ریش تلاش های بیت المال فدرال آمریکا می خندند. طرفداران دواآتشه تحریم ها به خصوص در اوج این فعالیت در سال های ۲۰۱۰-۲۰۱۲ ثابت می کردند که «شوالیه های سیاه» تجارت با ایران نمایندگان دولت های مطرودی هستند که به تعبیر آمریکا، بلاروس، کوبا، ونزوئلا، سوریه و کره شمالی در این ردیف قرار دارند. این رویکرد تبلیغاتی آنها قابل درک است زیرا در این صورت می توان از بحث درباره این موضوع حساس اجتناب کرد که چرا کشورهایی در دور زدن رژیم تحریم ها شرکت می کنند که واشنگتن آنها را شرکای راهبردی خود می داند و کاخ سفید خیال می کند که آمریکا آنها را به طور محکم کنترل می نماید.

سال ۲۰۱۰، سال شادی و خوشبختی برای عده زیادی از شرکت های کوچک هند، سنگاپور، ژاپن و مالزی بود. آنها تقریباً به طور کامل امتناع شرکت های بزرگ کشتی رانی دریایی از تأمین صادرات محصولات پتروشیمی جمهوری اسلامی ایران را جبران کردند. این شرکت ها به علت ابعاد محدود فعالیت خود با ایالات متحده یا اتحادیه اروپا روابط بازرگانی نداشته و به بانک های امریکایی وابسته نبودند و لذا نگران تحریم ها نبودند. ولی قراردادهای با شرکای ایرانی بسیار جذاب به نظر می رسید زیرا نمایندگان ایران حاضر بودند هزینه های خدمات حمل و نقل را بالاتر از حد معمول پرداخت کنند. همین شیوه عمل در سال ۲۰۱۱ هم به کار گرفته شد که عده ای از شرکت های بیمه اروپایی از ارائه خدمات خود به شرکت های نفتکش ایران خودداری کردند. شرکت های جایگزین آنها خارج از اتحادیه اروپا در جنوب شرق آسیا پیدا شدند که بابت شرایط ویژه قرارداد اضافه کارمزد دریافت کردند.

هر «شوالیه سیاهی» که با ایران تجارت می کند، به تنهایی ضعیف است ولی مقامات ایرانی که سیاست جلب آنها را با پرداخت خدمات به میزان ۲۵-۱۵ درصد بالاتر از حد معمول، دنبال می کنند، موفق شده اند از آن «جرم بحرانی» را تشکیل دهند که تجار خرد را به یک نیروی واقعی تبدیل کرد که هر رژیم تحریم های علیه جمهوری اسلامی ایران را متزلزل می کند. نزدیکی

راهبردی روابط با ایالات متحده مانع از این کار نمی شود. ترکیه که عضو ناتو است، از اینکه نظام بانکی آن بر خلاف تحریم ها به صدور طلا به ایران ادامه می دهد، اغماض می نماید. فشار آمریکا و اتحادیه اروپا بر دولت ترکیه در این زمینه فقط باعث شد که طلای ترکی از راه طولانی تر یعنی امارات متحده عربی، متحد دیگر آمریکا، وارد ایران شود.

صنعت استخراجی ایران به فناوری ها و تجهیزات انگلیسی و آلمانی وابسته است. طبیعی است که همه تجار اروپایی قانون پرست هستند و همه آنها منع تجارت با ایران را که توسط اتحادیه اروپا اعلام شده است، رعایت می کنند. آنها ابتدا با واسطه های ترکی قرار می گذارند و سپس محموله های خود را به دبی ارسال می کنند. عده ای در دبی با دریافت کارمزد معادل ۵-۳٪ بهای محموله، برای آن مدارک جدیدی صادر می کنند و سپس این بار به راحتی وارد بندر عباس ایران می شود. اگر پرداخت ها از طریق دبی مناسب نباشد، می توان پول ها را از راه مالزی یا آفریقای جنوبی فرستاد... نظامیان مصری که ابزار آمریکا در سوئز و یکی از مهمترین عناصر نفوذ آمریکایی در خاور میانه هستند، صاحب ۵۹,۸۵٪ سهام بانک «Misr Iran Development Bank» می باشند که از طریق بانک دولتی سرمایه گذاری ملی و شرکت خصوصی و دولتی Misr Insurance Company به سرمایه گذاری های دولت ایران در خاور میانه، آفریقا و آمریکای جنوبی خدمات ارائه می کند. به آسانی می توان حدس زد که ۴۰,۱۴٪ باقی مانده سهام این بانک به دولت ایران تعلق دارد. شراکت راهبردی و شرکت در بلوک نظامی - سیاسی با ایالات متحده، امر مهمی است ولی آنقدر مهم نیست که کسی از خیر سود تجارت با ایران بگذرد.

توصیف طرح هایی که شوالیه های سیاه به وسیله آنها رژیم تحریم ها را دور می زنند و حکایت از کار عظیم در جهت تشکیل «اقتصاد جهاد» که ایران هر روز مشغول آن است، شایان تألیف یک کتاب جداگانه است. ولی الآن موضوع دیگری برای ما مهم است. *ایدئولوژی بخش قابل توجه نخبگان حاکم بر روسیه، ایدئولوژی شکست طلبی است که مملو از ترس از اقتدار اقتصادی ایالات متحده، نگرانی از تحریک ناراحتی شرکای اقتصادی غربی، تلاش برای راضی کردن آنها حتی به ضرر منافع خود و خدمت کردن نه تنها به آرزوها بلکه به تمایلات آنها می باشد. درس رویارویی ایران با تحریم های آمریکایی و تجربه طریقت بازرگانی «شوالیه های سیاه» حاکی از آن است که اگر اراده سیاسی و انرژی سازنده، خودباوری و میهن دوستی وجود داشته باشد، نباید از هیچ فشار اقتصادی واهمه داشت. بد نیست که ما هم در آستانه دور جدید سرد شدن روابط آمریکایی - روسی این درس را یاد بگیریم...*

خلیج فارس به «دریای داخلی شیعی» تبدیل می شود

ولادیمیر آلکسیف

رویارویی جاری در منطقه خلیج فارس برآیند رویارویی شدید بین بلوک پادشاهی های سنی عربی که در شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس تحت ریاست عربستان سعودی متحد شده اند، و ایران شیعه که گویا سعی می کند این منطقه را تحت سلطه خود بگذارد، می باشد. ولی در عین حال، به دلیل مجهولی این واقعیت فراموش می شود که در هر دو ساحل خلیج فارس شیعیان اعم از فارس ها و عرب ها، سکونت دارند. حکام ریاض و پادشاهی های عربستانی وابسته به آنها، از این امر سوء استفاده کرده و به طور مصنوعی خصومت شیعه و سنی را دامن می زنند تا بدین وسیله در برابر بادهای تغییرات در جهان عرب ایستادگی کرده و از صحنه برچیده نشوند.



عربستان سعودی از برخورد با «عامل شیعی» شکست خواهد خورد

اگر «ساحل عربی» خلیج فارس بدون احتساب عراق که آنجا شیعیان اکثریت جمعیت را تشکیل داده و روی کار هستند، در نظر گرفته شود، استان شرقی ساحلی عربستان سعودی که آنجا تا ۹۰٪ نفت این پادشاهی تولید می شود، مهمترین منطقه سکونت متراکم شیعیان در شبه جزیره عربستان می باشد. آنجا بیش از ۳ میلیون عرب اهل تشیع زندگی می کنند که ۱۵٪ جمعیت عربستان سعودی را تشکیل می دهند. برای اینکه این ارقام روشن تر شود، باید گفت که شیعیان ۴۰٪ نیروی کار شرکت نفتی آمریکایی آرامکو را تشکیل می دهند که مهمترین شرکت تولید کننده نفت عربستان سعودی می باشد. با این وجود، وضعیت مالی آنها باعث تأسف می شود. دولت از مناطقی با جمعیت عمدتاً شیعه حمایت مالی ناچیزی می نماید.

یک شهروند شیعه عربستان سعودی از همان موقع تولد به هدف تحقیر های مختلف تبدیل می شود. در مدارس، به شیعیان توهین کرده و آنها را به بت پرستی و الحاد متهم می کنند. کتاب های درسی مملو از بهتان های ضد شیعی هستند. روحانیون شیعه را از ارائه خطبه ها و تشریح احکام این شاخه اسلام منع کرده اند. همین جو بر دانشگاه های عربستان فرمانروایی می کند که از تبلیغات ضد شیعی اشباع شده اند. دانشجویان اهل تشیع به هر بهانه ای که شده تحقیر می گردند. ولی دانشجویانی که پایان نامه خود را در موضوع ضد شیعی می نویسند، تشویق می گردند. دولت عربستان سعودی هر سال به انتشار کتاب ها علیه تشیع در داخل و خارج از کشور میلیون ها دلار اختصاص می دهد. وبلاگ ها و رسانه هایی که مشغول تبلیغات ضد شیعی و ضد ایرانی هستند که یکی از آنها شبکه «العربیه» می باشد، حمایت دولتی دریافت می کنند. کارآفرینان سعودی به همین علت از انعقاد معاملات با تجار اهل تشیع اجتناب می کنند. مقامات سعودی همچنین سعی می کنند شیعیان را از اماکن عبادی محروم کنند که در راستای همین کار بسیاری از مساجد و حسینیه ها (اماکن برگزاری مراسم عزاداری شیعیان) تعطیل

یا ویران شده اند. به عنوان مثال، تنها در سال ۲۰۱۲ به دستور وزیر کشور عربستان سعودی نه مسجد اساسی دیگر شیعیان تعطیل شدند.

شمار کثیری از پیروان تشیع به اتهامات سیاسی و دینی در زندان های سعودی در شرایط بسیار سختی حبس می کشند. اکثر آنها را به اتهام برگزاری مراسم عادی مذهبی دستگیر کرده اند. تردیدی نیست که تا زمانی که تبعیض شیعیان ادامه یابد، مقامات ریاض به آنها اجازه نخواهند داد به مقام های سیاسی و نظامی برسند. این وضع در نهادهای کلیدی هم مشاهده می شود. اکثر مناصب کلیدی در دولت در اختیار اعضای آل سعود گذاشته شده اند.

این تبعیض چند علت دارد. اولاً، تعصب وهابی مناقشات بی اساسی تحریک می کند. ثانیاً، جنبه سیاسی قضیه باید در نظر گرفته شود. ریاض همیشه به شیعیان سوء ظن کرده و اعتقاد داشته است که آنها تحت تأثیر ایران هستند. موفقیت های جنبش های شیعیان در عراق، لبنان و یمن باعث رشد و تشدید تنفر آل سعود از شیعیان شده است. این امر نیز اضافه شده است که رژیم علوی بشار اسد در سوریه (علویان را اهل تشیع محسوب می کنند - نویسنده)، نه تنها بر اثر ضربات افراطیون و تروریست های سنی که با پول حکام وهابی عربستان سعودی و قطر فعالیت می کنند، سقوط نکرده بلکه به کمک دسته های مسلح شیعیان حزب الله و ارتش مهدی عراق زمام امور کشور را محکم در دست خود نگه داشته است.

در سال های ۲۰۱۱-۲۰۱۲ بر اثر تبعیض و به نشانه اعتراض به گسیل نیروهای سعودی به بحرین و استان شرقی، موج تظاهرات گسترده شیعیان شهرهای قطیف و خفوف را در نوردید که نیروهای امنیتی و پلیس برای سرکوب تظاهر کنندگان اعزام شدند. ده ها نفر به قتل رسیدند. فوراً در همه رسانه های گروهی سعودی با کنایه اعلام شد که گویا ناآرامی ها در استان شرقی توسط ایران تحریک گردید. وقتی هیلاری کلینتون وزیر وقت امور خارجه آمریکا سعی کرد به نحوی این یورش ها را محکوم کرده و از مقامات سعودی بخواهد حقوق بشر را رعایت کنند، سعود الفیصل وزیر امور خارجه عربستان سعودی «از بریدن انگشتان همه آنهایی که سعی کنند به امور داخلی کشور دست درازی کنند» هشدار داد. سفر کلینتون به ریاض لغو شده و واشنگتن درباره حقوق شیعیان در عربستان سعودی سکوت اختیار کرد ولو اینکه به فریادهای خود درباره آزادی شخصیت در کشورهای عربی دیگر ادامه داد.

کویت: سکوت قبل از توفان

مسأله شیعیان در کشور همسایه کویت هم به مشکل مهمی تبدیل شده است. در ماه ژوئیه سال ۲۰۱۳ شیخ صباح الاحمد الصباح امیر کویت در پی انتخابات مجلس استعفای هیأت وزیران کشور را پذیرفت. آن انتخابات برای شیعیانی که دو بار کمتر از گذشته کرسی به دست آوردند، فاجعه واقعی شد. شیعیان بزرگترین شکست در تاریخ مجلس ملی را خورده و فقط ۸ از ۵۰ کرسی مجلس را دریافت نمودند. در حالی که ۳۵٪ جمعیت کشور را شیعیان تشکیل می دهند، این رقم حتی به تعبیر ملایم، طبیعی نیست. بنا بر این، ما شاهد «تغییر جهت گیری های گروه حاکم» هستیم. سیاستمداران اهل تشیع در انتخابات پیشین نمایندگان مجلس ملی با کسب قریب به ۳۵٪ آرا از بیشترین حمایت مردم برخوردار شده بودند. ولی آنها نتوانستند موفقیت خود را محفوظ کنند زیرا دادگاه قانون اساسی شش ماه بعد آن انتخابات را فاقد مشروعیت اعلام کرده و امیر را به انحلال غیرقانونی مجلس پیشین متهم نمود. در مرحله اخیر انحلال پی در پی مجلس ملی به پدیده ای عادی برای کویت تبدیل شده است. در آستانه انتخابات اکثر تحلیلگران پیشبینی کرده بودند که بی ثباتی سیاسی در این کشور همچنان رشد خواهد کرد.

طی دو سال اخیر اعتراضات بارها در خیابان های الکویت پایتخت کشور و شهرهای دیگر بروز کرده است. اطرافیان امیر اعتقاد دارند که شیعیان مقیم کویت که آنها را «ستون پنجم تهران» می نامند، منشأ اساسی تحریکات سیاسی هستند. مقامات محلی بر این اعتقاد هستند که در سال ۲۰۱۱ در پادشاهی های حاشیه خلیج فارس تحت تأثیر «عناصر تخریبی» شیعه و با الهام از «بهار عربی» تونس، مصر و کشورهای دیگر موج ناآرامی ها بلند شد. مقامات کویت مجبور شدند بعضی خواست های تظاهر کنندگان را به ویژه در عرصه مالی ارضا کنند. بدیهی است که ترکیب مجلس با تعداد حد اقل شیعیان، جوابگوی منافع خاندان حاکم است. این هم بسیار گویاست که کرسی هایی که در گذشته به شیعیان تعلق داشتند، در اختیار نمایندگان جناح لیبرال گذاشته شده اند. گویا امیر صباح الاحمد از این طریق می تواند قبل از همه در چشم ایالات متحده، متحد اساسی و نجات دهنده کویت از اشغال عراقی سال ۱۹۹۱، چهره سیاستمدار معتدل را حفظ نماید. بر طبق پیشبینی کارشناسان عربی و غربی، با توجه به این سطح بالای تبعیض، بعید نیست که کویت هر آن به صحنه جدید رویارویی بین سنی ها و شیعیان تبدیل شده و از این نظر از پادشاهی های همسایه عربستان سعودی و به ویژه بحرین پیروی کند که آنجا اکثریت شیعه در سال ۲۰۱۱ قاطعانه علیه تبعیض از سوی خاندان حاکم اقدام کردند ولی تظاهرات آنها به وسیله زور نظامی عربستان سعودی سرکوب گردیدند. البته کویت که آنجا ۳۵ هزار نظامی آمریکایی مستقر شده اند، از این نظر وضعیت بهتری دارد.

در امارات شیعیان را به خدمت دولتی، ارتش و پلیس راه نمی دهند

زندگی شیعیان در امارات هم که ویتترین پادشاهی های خلیج فارس محسوب می شود، از کشورهای همسایه بهتر نیست. تنها در ابوظبی شیعیان ۲۰٪ جمعیت را تشکیل می دهند در حالی که در دبی این رقم بالغ بر ۳۰٪ است. آنها حق ندارند رئیس نهادهای دولتی، ارتش و پلیس باشند و در بخش تجاری مورد تبعیض پنهانی قرار می گیرند. مقامات امارات بعد از حوادث بحرین و «انقلاب های عربی» ضمن تداوم سیاست خصمانه خود علیه شیعیان، به اخراج هزارها شیعه از پادشاهی های عربی خلیج فارس مبادرت ورزیدند. مقامات امارات به ساز کارشناسان سرویس های ویژه اسرائیل می رقصدند که تحت پوشش شرکت STG فعالیت می کنند. این شرکت با امارات در زمینه امنیت همکاری کرده و افراد مستعفی و فعال سازمان «موساد» در جدول سازمانی آن حضور دارند. این طرح اخراج شیعیان از کشور به دستور امیر ابوظبی در چارچوب سیاست قومی به صورت برنامه محرمانه ای طراحی شده است. شیعیان اهل عراق، لبنان، افغانستان، پاکستان و هند هدف اساسی آن هستند. در حال حاضر مقامات امارات به تفکر و تأمل جدی افتاده اند که جمعیت چندین هزار نفری ایرانی را که از دیرباز در امارات سکونت دارند، چکار کنند. تنها در سال ۲۰۱۳ بیش از سه هزار تاجر ایرانی بدون ذکر دلایل از این کشور اخراج و ده ها بانک با سرمایه ایرانی تعطیل گردیده اند.

بحرین به دومین دولت شیعه عربی تبدیل خواهد شد

جدیداً مقاله ویژه ای درباره اوضاع اسفبار و بسیار وحشتناک شیعیان بحرین منتشر شده است. ولی عاری از لطف نیست که بعضی نکات مهم یک بار دیگر تکرار شود. در پی سرکوب مسلحانه اعتراضات شیعیان در فوریه سال ۲۰۱۱ توسط نیروهای سعودی، در این جزیره مرحله آرامش شکننده ای فرا رسید که به وسیله اشغال سعودی جزیره تضمین می شود. در عمل، در بحرین حکومت خارجی از سوی عربستان سعودی اعمال شده است. همه موقوف به عنوان «توطئه کشور خارجی در جهت سرنگونی رژیم فعلی» تعبیر شد. بدیهی است که این کنایه روشنی از ایران بود. اکنون قدرت رژیم پادشاهی سنی در بحرین

فقط به وسیله زور نظامی ریاض تضمین می شود. پادشاهی های عربی حاشیه خلیج فارس و نیز غرب به ریاست آمریکا، این مسأله را با چشم باز هم نمی بینند و نادیده می گیرند و بدین وسیله قانون انفجار را محفوظ می کنند که هر آن ممکن است به آتش بنشیند.

در حال حاضر عرب های اهل تشیع ۷۰٪ جمعیت بحرین را تشکیل می دهند ولی در نهادهای قدرت بحرین نمایندگی بسیار ناعادلانه ای دارند. حضور آنها در نهادهای قدرت مانند دربار سلطنتی، گارد پادشاهی و ارتش نزدیک به صفر است. در هیأت دولت بحرین که ۲۹ وزیر دارد، تنها ۶ مقام وزارتی به شیعیان اختصاص یافته است. تنها ۳ نفر از ۲۹ معاون وزیر اهل تشیع هستند. از ۲۳۰ مقام بالا در قوه قضاییه و از جمله شورای عالی قضایی، دادگاه قانون اساسی، دادگاه ها و شوراهای اداری تنها ۲۸ مقام به شیعیان تعلق گرفته است که در میان آنها حتی یک رئیس دادگاه وجود ندارد. به عبارت دیگر، سهم شیعیان در قوه قضاییه معادل حدود ۱۲٪ است. در قوه مقننه، از ۴۰ عضو مجلس شورا ۱۷ نفر اهل تشیع هستند و در میان ۴۰ عضو مجلس نمایندگان ۱۸ نفر. نظام انتخاباتی ناعادلانه تبعیض شدید اکثریت شیعه مردم این پادشاهی را حفظ کرده و موجب تضییع جدی حقوق مذهبی شیعیان می گردد. بیش از ۴۰ باب مسجد و اماکن مذهبی دیگر ویران شده یا آسیب جدی دیده اند. این امر باعث عصبانیت بیشتر شیعیان شده و احتمال آشتی را به شدت تضعیف کرده است. مقامات بحرین با عنایت به این واقعیت دست به اقدام بی سابقه ای زده و به اعطای تابعیت بحرین به سنی های اهل کشورهای دیگر خلیج فارس مبادرت ورزیدند. بدیهی است که آنها انتخابات آینده را مد نظر دارند زیرا بعید است که بتوانند تعادل جمعیتی را به گونه دیگری به نفع سنی ها تغییر دهند. در هر حال، واقعیت این است که بحرین دیر یا زود به دولت شیعه عربی دوم (بعد از عراق) تبدیل خواهد شد که شیعیانی که ۷۰٪ جمعیت را تشکیل می دهند، بالاخره به قدرت خواهند رسید.

در قطر تقریباً هیچ مسجد شیعی باقی نمانده است

به ظاهر، «مسأله شیعی» در دستور روز داخلی قطر که سنی ها و وهابیون رسماً اکثریت مطلق جمعیت آن را تشکیل می دهند، ذکر نشده است. ولی در حقیقت امر، سهم شیعیان در جمعیت قطر بالاست و بر ۲۰-۱۵٪ بالغ می شود. اینها عمدتاً عرب هایی هستند که زمانی از بصره و مناطق دیگر عراق جنوبی و نیز از بحرین و استان شرقی عربستان سعودی مهاجرت کردند. مهاجرانی از ایران و به خصوص استان عربی زبان خوزستان هم پیدا می شوند. آنها در زمان حکومت عثمانی در قطر نشسته و به ساکنان بومی این امارت تبدیل شده اند. ولی خاندان حاکم آل ثانی آنها را خطر پنهانی دانسته و نگران استفاده تهران از آنها به عنوان «ستون پنجم» است. از همین رو است که راه به سیاست و نیز پیشرفت در محیط خدمت دولتی، ارتش و پلیس بر آنها مسدود شده است. البته شیعیان قطر در بخش تجاری، امور مالی و پیمان کاری موفقیت های قابل توجهی به دست آورده اند. فردان، برجسته ترین آنها، میلیاردری است که فعالیت تجاری چند بعدی وی دربرگیرنده هم بخش ساختمان است و هم بانکداری. ولی مساجد شیعی در قطر در عمل باقی نمانده اند. بسیاری از شیعیان محلی از ترس تعقیب مذهبی، خود را اهل سنت اعلام می کنند.

کشورهای عضو شورای همکاری به ریاست عربستان سعودی که عامل شیعه را به عنوان مداخله تخیلی ایران در امور داخلی پادشاهی های سنی به بازی گرفته اند، با خطر واقعی برپایی توفان «بهار شیعی» در سرزمین خود روبرو می شوند. ولی نه

تهران بلکه عرب های اهل تشیع که هدف تبعیض و ستم قرار گرفته اند، این توفان را بر پا خواهند کرد. در این صورت بعید نیست که خلیج فارس به «دریای داخلی شیعیان» تبدیل شود که در آن نقش رهبران طبیعی به ایران و عراق با توجه به توان نظامی - سیاسی، اقتصادی و جمعیتی آنها تعلق خواهد گرفت.

در این زمینه پیمالی اصول از سوی ایالات متحده، اتحادیه اروپا و سازمان های بی شمار حقوق بشری غرب باعث تعجب می شود که از این وضعیت وحشتناک، از این پیمالی حقوق بشر و آزادی بیان در پادشاهی های عربستانی اغماض کرده و تبعیض تحقیر آمیز شیعیان در کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را نادیده می گیرند. روشن است که این بی اصولی و سیاست وحشتناک استاندارد دوگانه از وابستگی پیش پا افتاده غرب به نفت و گاز کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس سرچشمه می گیرد. اگر غرب سعی کند از آنها انتقاد بکند، ممکن است خاندان های حاکم فرتوت با کاهش صادرات حامل های انرژی، منتقدین خود را مجازات کنند. در این شرایط کسی به حقوق بشر کاری ندارد!

نقش اروپا در حل و فصل مسأله ایران

ولادیمیر یفسییف

از سال ۲۰۰۳ به بعد مسأله هسته ای ایران همیشه توجه فوق العاده جامعه بین المللی را به خود جلب می کرد. در واقع، این مهمترین چالش برای رژیم جهانی مبتنی بر اجرای پیمان نامه عدم اشاعه سلاح های هسته ای بوده است. آژانس بین المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل متحد در حل و فصل این مسأله مشارکت فعالی می کنند. روند مناسبات این سازمان ها با جمهوری اسلامی ایران حالت نسبتاً متضادی داشت. بعد از موفقیت های نسبی سال های ۲۰۰۳-۲۰۰۴، مرحله بحران طولانی فرا رسید. در نتیجه، شورای امنیت درباره مسأله هسته



ای ایران شش قطعنامه صادر کرد که چهار قطعنامه از این تعداد تحریم های سیاسی و مالی-اقتصادی را علیه جمهوری اسلامی ایران اعمال کردند. اقداماتی از همین قبیل در سطح یکجانبه و چند جانبه نیز اتخاذ شده است. در نتیجه این تدابیر، ایران در انزوای سیاسی و اقتصادی قابل توجهی قرار گرفت ولی این امر موجب حل و فصل بحران هسته ای نشد.

دولت های اروپایی تقریباً از همان ابتدا به حل و فصل مسأله هسته ای ایران جلب شده بودند. در مرحله اول «ترویکای بزرگ» اتحادیه اروپا که شامل بریتانیا، فرانسه و آلمان بود، به پیشرفت مهمی دست یافت. آنها تهران را متقاعد کردند که باید به طور تمام عیار با آژانس بین المللی انرژی اتمی همکاری کند، پروتکل الحاقی سال ۱۹۹۷ موافقتنامه درباره پادمان ها با آژانس را امضا کند و تا قبل از پایان روند تصویب پارلمانی همه مفاد آن را رعایت کند و نیز همه فعالیت ها در زمینه غنی سازی اورانیوم، بازفرآوری سوخت رادیواکتیوی مصرف شده و استخراج پلوتونیوم را به حال تعلیق در آورد. اتحادیه اروپا در عوض به ایران همکاری های گسترده اقتصادی را پیشنهاد کرد.

روند مذاکرات با ترویکای بزرگ بسیار پیچیده و آهسته بود. با این وجود، در سپتامبر سال ۲۰۰۴ کارخانه تبدیل اورانیوم در اصفهان تحت نظارت آژانس قرار گرفت و در نوامبر همان سال ایران و اتحادیه اروپا به اصطلاح توافقات پاریس درباره اتخاذ اقدامات اعتماد در زمینه حالت صلح آمیز برنامه هسته ای ایران را امضا کردند. این اوج موفقیت های اتحادیه اروپا بود که بعد از آن ترویکای اتحادیه اروپا طی مدت زیادی سعی نمود جلوی دامنه دار شدن بحران هسته ای را بگیرد ولی به جایی نرسید. یکی از علل این ناکامی آن بود که ایالات متحده در آن زمان برای بررسی مسأله هسته ای با تهران در سطح چند جانبه آماده نبود. از سوی دیگر، روی کار آمدن محمود احمدی، نژاد محافظه کار جدید، در ایران در سال ۲۰۰۵، باعث تشدید بیش از حد موضع گیری ایران شد.

در نتیجه، یک بن بست واقعی ایجاد گردید. از یک سو، تهران پیشنهادهایی را که دریافت می کرد، ذاتاً غیر قابل قبول دانسته و نمی توانست به این پیشنهادها واکنش مثبتی از خود نشان دهد و از سوی دیگر، ایران راه حل هایی را مطرح می کرد که گاهی برای غرب مناسب نبودند. بعد از آن شورای امنیت سازمان ملل متحد تحریم هایی علیه جمهوری اسلامی ایران اعمال می کرد و کار از نو شروع می شد. حتی تغییر قالب مذاکرات ابتدا به شش جانبه (اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد و آلمان) و سپس به هفت جانبه با مشارکت ایران، به علت بی میلی تهران و غرب به تن دادن به سازش نمی تواند اوضاع را به طور اصولی تغییر دهد.

بعضی کشورهای اروپایی بر خلاف ایالات متحده تا مرحله اخیر به صادرات نفت ایرانی وابسته بودند و با ایران تبادلات بازرگانی قابل توجهی داشتند. همین امر طی مدت زیادی جلوی اتخاذ اقدامات جدی علیه تهران از سوی اتحادیه اروپا را می گرفت. ولی به موازات تعمیق بحران هسته ای ایران، خطر واقعی مسدود شدن تنگه هرمز بروز کرد که ۲۰٪ جابجایی جهانی نفت (از جمله ۴۰٪ انتقال آن از راه دریایی) و مقادیر زیاد گاز تغلیظ شده، از طریق این تنگه صورت می گیرد. اتحادیه اروپا با عنایت به این واقعیت در ماه ژوئن سال ۲۰۱۰ برای اولین بار تحریم های سیاسی و مالی - اقتصادی را که از حدود قطعنامه اخیر شورای امنیت به طور قابل توجهی پا فراتر گذاشته بود، علیه ایران اعمال کرده و در اکتبر همان سال به طور قابل ملاحظه ای شدت بخشید. به موازات اجرای این تحریم ها و اعمال تحریم های مشابه بسیار شدید دیگر از سوی ایالات متحده، کانادا و بعضی کشورهای دیگر، نه تنها صادرات نفت ایران کاهش چشم گیری یافت بلکه نظام بانکی ایران نیز در واقع تحریم گردید که این امر برقراری روابط بازرگانی و دریافت سرمایه گذاری های خارجی را برای ایران دشوار ساخت.

همه اینها باعث تنزل جدی شاخص های بازرگانی - اقتصادی و به تبع آن، افت سطح زندگی مردم شد. در سال ۲۰۱۳ حسن روحانی محافظه کار میانه رو، برنده انتخابات ریاست جمهوری ایران در همان دور اول انتخابات شد. این نتیجه آن بود که ایرانیان از خط پیشنهادی وی در جهت اصلاح قابل توجه اوضاع اقتصادی کشور از طریق سالم سازی روابط با غرب بر اساس سازش قابل قبول طرفین از جمله در عرصه هسته ای پشتیبانی نمودند. در نتیجه تحقق خط جدید ایران، پیشرفت آشکاری در زمینه بهبود روابط آمریکایی - ایرانی مشاهده شد. در ادامه منطقی این روند روز ۲۴ نوامبر سال ۲۰۱۳ در ژنو نمایندگان ایران و گروه ۵+۱ بین المللی در زمینه حل و فصل مسأله هسته ای ایران، موافقتنامه اولیه را به صورت «برنامه اقدام مشترک» امضا کردند که در آن گام های دست اول و گام های پایانی در جهت حل مسأله مورد نظر، تعیین شد.

امضای این طرح مشترک به پیشرفت بزرگ راهبردی در زمینه حل و فصل بحران هسته ای ایران منجر نشد. این بیشتر یک موفقیت تاکتیکی و مقطعی است زیرا سند مذکور بر اصل «گام به گام با اقدام متقابل» که روسیه پیشنهاد کرد، استوار نیست چرا که نقشه راه مربوطه را هم در بر ندارد. در واقع این اولتیماتومی است که ایران قبول کرد. ایران با توجه به ضرورت تضعیف تحریم های بسیار حساس مالی و اقتصادی از سوی غرب به این کار تن داد. ایران خواست های شدیدی را به ویژه در زمینه نظارت بر تأسیسات هسته ای خود قبول کرد ولی موفق شد از حقوق حقه خود برای غنی سازی اورانیوم به عنوان عضو پیمان نامه عدم اشاعه سلاح های هسته ای دفاع نماید.

گفتنی است که اروپا ضمن تدارک «برنامه اقدام مشترک» رفتار بیش از حد انفعالی از خود نشان داده یا - مانند فرانسه - از امضای آن ممانعت می کرد. به همین علت موافقتنامه درباره مسأله هسته ای بیشتر حالت دوجانبه آمریکایی - ایرانی با میانجی گری روسیه دارد. در این شرایط نمی توان به تضعیف شدیدترین تحریم های مالی و اقتصادی در زمینه صدور نفت و گاز

طبیعی ایران، خدمات بانکی و بیمه جابجایی دریایی محموله ها پرداخت در حالی که کاهش این محدودیت ها به طور کامل جوابگوی منافع دولت های اروپایی است.

روز ۱۲ دسامبر سال گذشته اوضاع پیرامون مسأله هسته ای ایران دوباره رو به وخامت گذاشت. در آن روز وزارت امور خارجه و وزارت دارایی امریکا تصمیم گرفتند ۱۹ شخص حقوقی و حقیقی را که گویا با برنامه هسته ای ایران ارتباط دارند، به لیست آمریکایی مورد تحریم اضافه کنند. طرف ایرانی این اقدام را به عنوان تخلف از توافقات قبلی امضا شده تلقی کرده و از شرکت در بررسی مکانیزم عملی کردن «برنامه اقدام مشترک» خودداری نمود. بزودی مجلس سنای آمریکا به شور لایحه قانون درباره اعمال تحریم های جدید مالی و اقتصادی علیه تهران در صورت پایان ناموفق مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران پرداخت. نمایندگان مجلس ایران در جواب از قوه مجریه درخواست نمودند درجه غنی سازی اورانیوم را تا ۶۰٪ (اورانیوم - ۲۳۵) به منظور تولید سوخت برای زیردریایی های اتمی بالا ببرند. محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه ایران اظهار داشت که تهران تنها زمانی به اجرای توافقات ژنو دست خواهد زد که غرب نسبت به تضعیف تحریم های یکجانبه خود علیه ایران اقدام نماید. ایالات متحده که بیش از حد تحت تأثیر اسرائیل و عربستان سعودی، رقیبان منطقه ای ایران قرار گرفته است، مقصر اساسی دور جدید تنش پیرامون مذاکرات با ایران می باشد.

۹ ژانویه سال جاری ایران و نمایندگان گروه ۵+۱ بین المللی درباره اجرای مرحله اول برنامه اقدام مشترک به توافق رسیدند که طرفین ۲۴ نوامبر در ژنو امضا کردند. بدون این توافق در عمل نمی توان به اجرای برنامه اقدام مشترک بین ایران و گروه ۵+۱ پرداخت و حالا قرار است این برنامه از ۲۰ ژانویه به مورد اجرا گذاشته شود. در این شرایط پیچیده نقش دولت های اروپایی که در روند مذاکرات شرکت می کنند، به طور فوق العاده ای افزایش می یابد. آنها موظف هستند ابتکار از خود نشان داده و نه تنها اجرای گام های دست اول در جهت حل و فصل مسأله هسته ای ایران را درخواست کنند بلکه بر تضعیف بیشتر تحریم های جمعی و یکجانبه مالی و اقتصادی و رفع این تحریم ها پافشاری نمایند. هدف این کار، ارتقای قابل اعتنای سطح امنیت منطقه ای و ازسرگیری روابط قطع شده با تهران تقریباً در همه زمینه ها می باشد.

ارمنستان - ایران: خط شراکت راهبردی

ویاچسلاو میخایلو

روابط بین ارمنستان و ایران به لحاظ تاریخی به هم گره خورده است. این روابط همیشه از پیوند های عادی بین دو ملت و دولت همسایه بیشتر و گسترده تر بوده است. اندیشه های ملی ارامنه و ایرانیان و نگاه آنها به جایگاه خود در بعد فرهنگی - تاریخی و ژئوپلیتیکی همیشه مشترکات فراوانی داشته است. امروزه تاریخ غنی و پررنگ روابط بین این دو ملت به اوج نزدیکی روابط رسیده و مبنای محکمی برای توسعه مناسبات راهبردی بین دو دولت پی ریزی شده است.



نگاهی گذرا به تاریخ

دو ملت برادر که هزارها سال است که کنار هم زندگی می کنند، از ریشه های واحد آریایی و سرنوشت مشابه تاریخی برخوردارند. در تاریخ هر دوی آنها، مبارزه در راه هویت و اصالت خود نقش برجسته ای ایفا کرده است. ایرانشناسان معاصر خاطرنشان می کنند که ارامنه در اندیشه ملی ایرانی جایگاه قابل اعتنایی دارند. دو کشور با هم پیوندهای تنگاتنگی داشته اند. با این وجود، تاریخچه تعامل ارمنستان و ایران (پارس) مراحل دشمنی را هم تجربه کرده است. این امر در قرون اول میلادی در تفاوت انتخاب دین به وضوح بروز کرد. ولی این دشمنی - بر خلاف روابط ارمنی - ترکی - هرگز بازگشت ناپذیر نبوده است. بر عکس، فارس های باستانی و ایرانیان دوران متأخر همیشه به حسن همجواری با ارامنه علاقه مند بوده اند. این امر در یکی از پیچیده ترین مراحل تاریخ ارمنی بروز کرد که قدیمی ترین ملت آسیای صغیر در سرزمین امپراطوری عثمانی مورد قتل عام قرار گرفت.

مراحل اساسی روابط بین ارمنستان و ایران در طول تاریخ به قرار ذیل بوده است. قدرت پارسی و دولت ارمنی در قرن ۶ قبل از میلاد به وجود آمدند. ارمنستان تاریخی در طول دوران باستان تحت تأثیر هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بوده است. در دوران سلطنت اشکانیان حکام ارمنستان و پارت در سطح خاندان های سلطنتی با هم روابط خانوادگی برقرار کردند. در هر دو کشور اشکانیان حکومت می کردند. با روی کار آمدن ساسانیان، روابط بین دو کشور رو به وخامت و شدت قابل توجهی گذاشت. ارمنستان در همان مقطع تاریخی دولت مستقل خود را از دست داده و در سال ۳۸۷ بین بیزانس و پارس تقسیم شد. قسمت شرقی ارمنستان ابتدا تحت حکومت اسمی خاندان محلی اشکانی باقی ماند ولی در سال ۴۲۸ تا سطح یکی از استانهای ایران تنزل یافت. بعد از جنگ «آوارایر» بین ارامنه و فارس ها در سال ۴۵۱، ارامنه نتوانستند نظام دولتی مستقل خود را احیا کنند ولی آزادی پیروی از دین مسیحی در ارمنستان شرقی را به دست آوردند.

قرن های بعدی برای دو ملت آزمایش های جدیدی به ارمغان آورد. هجوم عرب ها و مغول ها و رشد توانمندی امپراطوری بیزانس، با گسترش اسلام در ایران و با تشکیل چند سلطنت در حدود ارمنستان تاریخی مصادف شد. اوایل قرن ۱۶ خاندان سلطنتی جدید صفویان در ایران به وجود آمد که امپراطوری عثمانی به دشمن اساسی آن در فضاهای گسترده آسیای صغیر و خاور نزدیک و میانه تبدیل شد. موقعیت میانی ارمنستان بین دو مرکز متخاصم قدرت بر احیای دولت مستقل ارمنی اثر بسیار منفی گذاشت. ارمنی ها در جریان چند جنگ بین فارس ها و ترک ها با محرومیت ها روبرو شده و بخشی از آنها به داخل ایران برده شدند. در زمان سلطنت شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷) ده ها هزار ارمنی از مناطق آسیای صغیر، ماورای قفقاز و قسمت های شمالی ایران از مناطق سکونت خود اخراج شدند. بسیاری از آنها اصفهان، مرکز ایران صفوی را میهن جدید خود دانستند. از همان زمان در ایران جمعیت کثیر ارمنی تشکیل شده است. گفتنی است که در زمان صفویان توانمندی اقتصادی ایران در حد زیادی بر داد و ستد ابریشم استوار بود که ارامنه در این کار جایگاه بسیار مهمی داشتند (شرکت های بازرگانی که با اروپا ارتباط برقرار کرده بودند، در اختیار آنها بودند).

از اواخر قرن ۱۷ نیروی جدیدی در منطقه رویارویی ترکیه و ایران ظاهر شد. روسیه از زمان سلطنت پتر اول وارد سلسله مناقشات متعدد جنگی در فضایی بین دریاهای سیاه و خزر، بر سر جایگاه خود در قفقاز شد. بر اثر جنگ های روسی - ایرانی، به موجب مقاله نامه گلستان سال ۱۸۱۳، خان نشین های باکو، گنجه، دربند، قره باغ، قوبا، شکین و شیروان و بخشی از خان نشین تالش در اختیار روسیه قرار گرفتند. در سال ۱۸۲۸ در پی آخرین جنگ روسی - ایرانی مقاله نامه صلح ترکمن چای منعقد شد که خان نشین های نخجوان و ایروان را در اختیار روسیه گذاشت.

بعد از آنکه ارامنه تحت تأثیر امپراطوری روسیه قرار گرفتند، روابط بین دو ملت قطع نشد که جمعیت ارمنی ایران در این زمینه نقش رابط را ایفا کرد. ارامنه هم در زمان رژیم غربگرای شاهنشاهی ایران مورد احترام بودند و هم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹. نمایندگان جمعیت ارمنی ایران در مجلس حضور دارند. مواظبت مقامات ایران از آثار تاریخی و فرهنگی ارامنه در جمهوری اسلامی، نشانه احترام ویژه به این قوم می باشد. ارامنه ایران در بخش اقتصاد کشور حضور چشم گیری دارند و بسیاری از آنها هنرمندان و ورزشکاران نامداری هستند. در ایران «اتحادیه صنعتگران ارمنی ایران» فعالیت می کند که در حمایت از شرکت های کوچک و متوسط نقش بسزایی ایفا می نماید.

روابط ارمنی - ایرانی در مرحله جاری

افزایش کشش متقابل دو ملت و رهبران سیاسی آنها از جمله ویژگی های مرحله جاری روابط ارمنی - ایرانی است. ایران یکی از اولین کشورهایی بود که در دسامبر سال ۱۹۹۱ استقلال ارمنستان را به رسمیت شناخت و به بیانیه شناسایی استقلال بسنده نکرد. ایران فوراً به برقراری روابط نزدیک سیاسی و اقتصادی با دولت همسایه جدید پرداخت. فاز جنگی مناقشه ناگورنی قره باغ سنگ محک مهمی برای روابط در حال برقراری بین دو کشور شد. ایران در مرحله اول در سال های ۱۹۹۲-۱۹۹۴ در رویارویی ارمنستان و آذربایجان مواضع کاملاً متعادلی اتخاذ کرد. با وجود اینکه تلاش های ایران در جهت برقراری صلح در بهار سال ۱۹۹۲ به موفقیت نینجامید، طرف ایرانی مانند سابق یکی از مهمترین نیروهای خارجی علاقه مند به دستیابی طرفین به حل و فصل سیاسی و بلندمدت مناقشه بوده است.

از موقع اعلام آتش بس در منطقه مناقشه قره باغ (ماه می ۱۹۹۴)، ایران به طرفدار و مجری اساسی اندیشه حل و فصل مسأله فقط با تلاش دولت های منطقه ای تبدیل شد. ایران به دلایل تشریفاتی نتوانست عضو گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا شود که به عنوان مکانیزم بین المللی حل مناقشه تشکیل شد زیرا جمهوری اسلامی ایران عضو این سازمان اروپایی نیست. ولی این امر باعث کاهش وزن واقعی ایران و نفوذ آن در مناقشه قره باغ نمی شود. کافی است به مجاورت ایران با هر سه طرف مناقشه (ارمنستان، ناگورنی قره باغ و آذربایجان) اشاره شود تا نقش انکارناپذیر ایران در بسیاری از زمینه ها و از جمله در زمینه قره باغ درک شود.

ارمنستان از ایران به خاطر برخورد متعادل و سنجیده با مناقشه ناگورنی قره باغ سپاسگزار است. سهم ایران در تأمین موازنه منطقه ای از حدود رویارویی نظامی بین ارمنستان و ایران پا فراتر گذاشته است. موضع گیری سنجیده مقامات عالی ایران که از سال ۱۹۹۲ تا کنون هرگز به ارمنستان بهانه ای برای تردید در دوستی خود نداده است، برای جمهوری اسلامی گران تمام شد. اواسط سال های ۱۹۹۰ افکار عمومی ایران در زمینه مناقشه قره باغ بیشتر به آذربایجان علاقه مند بود. ولی نخبگان سیاسی ایران، آن «وسط طلایی» را پیدا کردند که به آنها اجازه داد تا به امروز از طرفین مناقشه فاصله برابری گرفته و به روابط با ارمنستان و آذربایجان نظر خاصی داشته باشد. سهم ایران در موازنه نیروها و منافع که وضعیت جاری در منطقه قره باغ را ثبات بخشیده است، همیشه ناظر بر مناسبات برابر با ارمنستان و آذربایجان بوده است. و این در حالی است که بسیاری از قدرت های منطقه ای و جهانی قادر نیستند در برخورد با مناقشه بین دو کشور همسایه این گونه توازن را برقرار کنند. ولی ایران در این زمینه موفقیت های چشمگیری به دست آورده است.

ارمنستان به نوبه خود به طور کامل از برنامه هسته ای ایران پشتیبانی کرده و قطعاً مخالف همه تحریم ها علیه این کشور است. باید افزود که به عقیده ایروان، تحریم های بین المللی و یکجانبه اعمال شده علیه ایران از نظر برقراری صلح و ثبات در قفقاز جنوبی نقش غیر سازنده ای ایفا کرده و بر توسعه روابط ارمنی - ایرانی به خصوص در زمینه تجارت و اقتصاد، اثر منفی می گذارد. ایروان قطعاً مخالف همکاری بیش از حد گسترده نظامی فنی آذربایجانی - اسرائیلی است زیرا این همکاری را آشکارا ضد ایرانی و ضد ارمنی می داند. ایروان طرفدار حل و فصل مسایل موجود در رابطه با برنامه هسته ای ایران صرفاً با توسل به ابزار سیاسی و دیپلماتیک است. به همین علت ارمنستان از آغاز نزدیکی روابط ایران با آمریکا و با اروپا استقبال زیادی کرد.

اقتصاد بر همه چیز اولویت دارد

ایران ضمن تأکید بر توسعه روابط اقتصادی با ارمنستان، اولویت خود را در زمینه تعمیق روابط سیاسی با این کشور تا حد اعتماد متقابل بین دو کشور مد نظر دارد. رشد سریع روابط اقتصادی بین ارمنستان و ایران اواسط سال های ۲۰۰۰ شروع شد که شماری از طرح ها در بخش انرژی بدان تحرک بخشید. ارمنستان از سال های اول استقلال به تأمین امنیت در بخش انرژی نیازمند بود. نه تنها روسیه بلکه ایران هم در این زمینه به ارمنستان دست کمک دراز کرد. ایروان و تهران به اجرای طرح های مشترک در بخش انرژی پرداختند که در سال های اخیر تعداد آنها افزایش یافته است. در این رابطه ساخت نیروگاه برق آبی بر رود ارس، سومین خط انتقال برق فشار بالا بین ایران و ارمنستان و خط لوله انتقال محصولات نفتی بین ایران و ارمنستان شایان ذکر هستند.

روابط بین ارمنستان و ایران بر پایه های توسعه یافته حقوقی استوار است. کمیسیون مشترک ارمنی - ایرانی سطح دولتی نسبتاً فعال است. بعد از انتخاب رئیس جمهور جدید ایران و تشکیل هیأت وزیران تحت ریاست حسن روحانی، یکی از اولین دیدارهای هیأت نمایندگی معتبر دولتی تحت ریاست حمید چیت‌چیان از ارمنستان به عمل آمد. جریان اجرای طرح های مشترک در بخش انرژی و از جمله ساخت خط سوم انتقال برق فشار بالا بین ایران و ارمنستان و نیروگاه برق آبی «مگری»، مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفتند.

تبادلات بازرگانی بین دو کشور در سال ۲۰۱۳ از حد ۳۸۰ میلیون دلار گذشت که صادرات ایران به ارمنستان ۹۰٪ این رقم را تشکیل داده است. در سال ۲۰۱۲ تبادلات بازرگانی معادل ۳۱۷،۷ میلیون دلار (۵،۶٪ تبادلات بازرگانی خارجی ارمنستان) بود. بنا به آمار سازمان توسعه تجارت ایران، ارمنستان یکی از کشورهایی است که طرف ایرانی برای برقراری روابط بازرگانی خارجی با آنها اولویت قایل است.

رشد مطمئن تماس های سیاسی در سطح عالی و بالا بین ارمنستان و ایران از اواسط سال های ۲۰۰۰ مشاهده شده است. در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۴ سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت ایران از ارمنستان دیدار به عمل آورد که بازدید خاتمی از بنای یادبود قربانیان قتل عام ارامنه باعث شد که این دیدار برای طرف ارمنی اهمیت خاصی پیدا کند. محمود احمدی نژاد رئیس جمهور بعدی ایران سه بار (در ماه های مارس و اکتبر ۲۰۰۷ و دسامبر ۲۰۱۱) از ارمنستان دیدار به عمل آورد. همتایان ارمنی آنها نیز جدول فشرده زمانبندی دیدارهای سطح عالی را رعایت می کردند. لئون ترپتروسیان، روبرت کوچاریان و سرژ سارگسیان رؤسای جمهوری ارمنستان اغلب مهمان ایران بوده اند. در ماه اوت سال ۲۰۱۳ سرژ سارگسیان رهبر ارمنستان به منظور شرکت در مراسم تحلیف حسن روحانی رئیس جمهور جدید، از ایران دیدار کاری به عمل آورد. احتمال می رود که رئیس جمهور فعلی ایران در سال ۲۰۱۴ به ارمنستان سفر داشته باشد.

عوامل نفوذ آذربایجان و روسیه

در جو مثبت عمومی روابط بین ارمنستان و ایران هم بعضی مشکلات وجود دارد. می توان این مشکلات را به سه دسته مشروط تقسیم بندی کرد. دسته اول شامل مسایلی است که تأثیر عامل آذربایجان آنها را شدت می بخشد. دسته دوم مسایل ناشی از نفوذ برتر روسیه در اقتصاد ارمنستان است. و بالاخره دسته سوم دربرگیرنده مسایل روابط دوجانبه است.

موازنه ای که ایران در روابط با ارمنستان و آذربایجان برقرار کرده است، به معنی حذف کامل مسایل از سر راه این روابط نیست. تأثیر عامل آذربایجانی بر روابط ارمنی - ایرانی قبل از همه ناشی از آن است که توسعه روابط با این جمهوری ساحلی خزر در برابر ایران دورنمای اقتصادی گسترده تری می گشاید. ایران در همکاری اقتصادی با آذربایجان منافع بیشتری مد نظر دارد زیرا آذربایجان از توان نفتی و گازی برخوردار است که علاوه بر شرکت های غربی، شرکت های ایرانی هم در توسعه آن شریک هستند. شرکت ایرانی Naftiran Intertrade (NICO) صاحب ۱۰٪ سهام طرح گازی «شاه دنیز» است. از قرار معلوم، کشورهای غربی در مراحل قبلی ضمن اعمال تحریم های یکجانبه علیه ایران همیشه اضافه می کردند که طرح «شاه دنیز» که مخصوص صدور گاز از میدان گازی آذربایجان به اروپا و ترکیه است، از تحریم ها معاف شود. می توان همچنین گزارش های رسانه های گروهی جهانی درباره رایزنی های بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا با هدف عدم گسترش تحریم های علیه شرکت های ایرانی به طرح «شاه دنیز» را به خاطر آورد. در ماه ژانویه سال ۲۰۱۲ روزنامه Wall Street Journal هم در این مورد

مطلبی درج کرده بود. در شرایط گرم شدن جو روابط بین ایران و غرب، چشم انداز شرکت سرمایه ایران در توسعه میادین آذربایجانی توسعه می یابد.

در بخش حمل و نقل، روابط ایران با آذربایجان از طرح های مشترک حمل و نقل ایران با ارمنستان که در ذیل تشریح خواهند شد، عملی تر و در ودرار است بین دو کشور در سالامشخص تر است. مسأله ساخت راه آهن قزوین - رشت - آستارا در مرحله اخیر شاهد فعال گرایی جدی شده است. ساخت بندر جدید بازرگانی در قصبه «آلات» واقع در ۶۵ کیلومتری جنوب پایتخت آذربایجان، جوابگوی منافع ایران است. در شرایطی که تهران برنامه افزایش تبادلات بازرگانی از طریق بندر خود در خزر را اجرا می کند، بدین وسیله در تجارت با همسایه شمالی چشم انداز جدیدی گشوده می شود و نیز امکانات مکمل در زمینه دسترسی به بازارهای خارجی با استفاده از زیرساخت حمل و نقل آذربایجان فراهم می گردد. از سوی دیگر، توان بالقوه روابط ایرانی - آذربایجانی هنوز بالفعل نشده است که جو ناپایدار سیاسی روابط تهران - باکو یکی از علل اساسی این وضع است. بسیار نمایان است که در حالی که در سال ۲۰۰۷ حجم تبادلات بازرگانی و اقتصادی بین ایران و آذربایجان بالغ بر ۵۳۹ میلیون دلار بود، در سال ۲۰۱۲ دو برابر افت کرده و تا ۲۶۳ میلیون دلار تنزل یافت.

عامل روسی در مراحل مختلف روابط ارمنی - ایرانی بعد از سال ۱۹۹۰ بر این روابط اثر جدی گذاشته است. شراکت راهبردی بین روسیه و ارمنستان که هر دو عضو یک بلوک نظامی - سیاسی هستند، به ایران در زمینه حساسی چون بازدارندگی از نزدیک شدن ناتو به مرزهای شمالی جمهوری اسلامی ایران اطمینان مکملی می داد. پایگاه نظامی ۱۰۲ روسی در ارمنستان بر مبنای قرارداد جدیدی که مسکو و ایروان در ماه اوت سال ۲۰۱۰ منعقد کردند، به فعالیت خود ادامه می دهد. افزایش سال به سال همکاری نظامی فنی بین روسیه و ارمنستان نیز با علاقه جدی ایران روبرو می شود. ایجاد مراکز و شرکت های مشترک در زمینه تعمیر و سرویس فنی تسلیحات ساخت روسیه که در کشور همسایه با مجوز فنی روسی ایجاد شده اند، می تواند در توسعه همکاری نظامی فنی بین روسیه و ایران نقش مهمی ایفا کند.

در سال های گذشته از زاویه اقتصادی، در مثلث ایران - ارمنستان - روسیه مسایل معینی بروز کردند. مهمترین آنها با منابع جایگزین تأمین گاز طبیعی برای ارمنستان ارتباط دارد. در شرایط ادامه محاصره ارمنستان از طرف آذربایجان و بسته بودن قسمت خشکی مرز ارمنستان و ترکیه، تنها گاز ایرانی می تواند جایگزین سوخت روسی شود. ولی طرح صدور گاز ایرانی به ارمنستان که در ماه مارس سال ۲۰۰۷ راه اندازی شد، هنوز از حدود طرح تهاتری - یک متر مکعب گاز ایرانی در عوض ۳ کیلووات ساعت نیروی برق ارمنی، پا فراتر نگذاشته است. تمام گاز ایرانی از طریق خط لوله بین دو کشور به نیروگاه حرارتی ایروان می رود که آنجا نیروی برق برای همسایه جنوبی تولید می گردد. در سال ۲۰۱۲، ۴۸۸،۳ میلیارد متر مکعب گاز ایرانی به ارمنستان صادر شد.

نفوذ برتر شرکت روسی «گازپروم» در بازار داخلی ارمنستان باعث ناقص شدن همکاری های گازی میان ارمنستان و ایران شده است. روسیه حتی با احتمال بروز یک نوع رقابت از سوی شرکای ایرانی برخورد سردی از خود نشان داده است. بعد از آنکه گازپروم سهم خود را در مالکیت شبکه انتقال گاز ارمنستان به ۱۰۰٪ رساند (این نتیجه سفر اخیر رئیس جمهور روسیه به ارمنستان به تاریخ ۲ دسامبر ۲۰۱۳ است)، چشم انداز گسترش همکاری گازی بین ارمنستان و ایران باز هم تنگ تر شده است. ولی ایروان و تهران حتی در این چارچوب های تنگ فرصت هایی برای برنامه ریزی اجرای طرح های جدید و گسترش

طرح های قدیمی پیدا می کنند. طرف ایرانی آمادگی خود را برای صدور حجم بیشتر گاز به ارمنستان در عوض رشد صادرات نیروی برق نیروگاه های ارمنستان ابراز کرده است.

راه آهن: سؤال ها از پاسخ ها بیشتر است

بعضی مسایل روابط ارمنی - ایرانی که مستلزم تلاش های مشترک تهران و ایروان هستند، شایان بررسی جداگانه ای هستند. راه آهن ایران - ارمنستان مانند سابق در مرحله طراحی باقی مانده است. ساخت آن مستلزم سرمایه گذاری های کلانی است که ارمنستان نمی تواند به تنهایی تأمین کند. امید هایی به جلب تسهیلات چینی و بانک توسعه آسیایی بسته شده است. روسیه در رابطه با این طرح خوشتن داری از خود نشان داده و توضیح می دهد که در شرایط هزینه های بالای ساخت و جابجایی بالقوه ناچیز محوله ها، هزینه های این پروژه جبران نخواهد شد. ایران ساخت تنها قسمت ۶۰ کیلومتری خود تا مرز ارمنستان را تضمین کرده است.

چشم انداز رشد و توسعه

به نظر می آید که روابط بین ارمنستان و ایران آینده روشنی دارد. اصل کار، استفاده بهینه از توان موجود توسعه روابط سیاسی و هدایت آن در راستای سود متقابل است. یکی از این محورها که به موازات نزدیکی روابط ایران با آمریکا و اروپا مورد تقاضای فزاینده ای قرار خواهد گرفت، جلب لابی ارمنی ایالات متحده، اروپا و کشورهای دیگر جهان به اجرای پروژه های مشترک ارمنستان و ایران است. در حال حاضر لابی ارمنی در کنگره آمریکا ۹۵٪ انرژی و منابع خود را صرف تأمین شناسایی قتل عام ارامنه توسط آمریکا می کند. تنها ۵٪ باقی مانده به پیشبرد موضع گیری ارمنستان در قبال مناقشه ناگورنی قره باغ اختصاص می یابد. نگاه بی طرفانه به مسأله نشان می دهد که لابی ارمنی در ایالات متحده در بعد عملی حمایت از شراکت ارمنی - ایرانی نقشی ندارد. و این در حالی است که در شرایط جاری نقش آنها به عنوان حلقه ارتباطی بین جمعیت ارمنی ارمنستان و گروهی از نمایندگان کنگره آمریکا که با ارمنستان روابط بسیار گرمی دارند، بسیار مورد تقاضا به نظر می رسد. می توان مجاری جالب ارتباط و تبادل دیدگاه ها بر اساس اعتماد متقابل را به وجود آورد.

روابط ارمنی - ایرانی از بوته آزمایشات زمان گذشته و طی بیست سال اخیر پایداری و علاقه به توسعه را از خود نشان داده است. در مسیر مشارکت دو کشور صفحات روشن زیادی وجود داشتند ولی گاهی مشکلات عینی بروز می کردند. سال های جنگ در منطقه مناقشه قره باغ، یکی از پیچیده ترین مراحل بوده است. ارمنستان و ایران با موفقیت بر مراحل پیچیده برقراری روابط پایدار سطح دولتی فایز آمده اند و حالا کار بزرگ در جهت تحکیم اعتماد سیاسی و ایجاد پایگاه اقتصادی با کیفیت جدید در روابط دوجانبه را در پیش دارند. کوچک ترین تردیدی نیست که طرفین با صداقت و با بذل همه تلاش ها در این جهت کار خواهند کرد زیرا بسط و توسعه روابط جوابگوی منافع هر دو کشور می باشد.

مبارزه بر سر رهبری در خاور میانه وارد مرحله تعیین کننده می شود

ولادیمیر یفرموف

پس از روی کار آمدن حسن روحانی رئیس جمهور ایران، شمار فزاینده تحلیلگران منطقه ای به عامل در حال رشد شیعی در خاور نزدیک و میانه توجه کرده اند. در غرب و اسرائیل بیش از پیش این نگرانی ها ابراز می شود که ممکن است «هلال شیعی» به «ماه کامل» تبدیل شود و غرب متحدان سابق خود را در خاورمیانه از دست بدهد. واقعاً در حال حاضر در این منطقه تحولات دارای اهمیت تاریخی در جریان است. بیش از پیش روشن می شود که احتمال پیروزی ایالات متحده و متحدانش در این روند، بسیار ضعیف است. به عنوان مثال، صرف نظر از اینکه چه دولتی در نهایت امر در مصر به قدرت برسد،



پیمان راهبردی آن با غرب تحلیل خواهد رفت. عربستان سعودی و امارات عربستانی آن هر چقدر علیه سوریه و عراق زور بزنند، در نهایت امر انقلاب های داخلی آنها را از صحنه محو خواهند کرد. در شرایطی که شکل می گیرد، مرکز قدرت بیش از پیش به سمت تهران منتقل می شود. ولی نبرد تعیین کننده بین ایران و عربستان سعودی هنوز در پیش است.

همه این تحولات با اشغال آمریکایی عراق در سال ۲۰۰۳ شروع شد که در نهایت امر باعث گردید که برای اولین بار در تاریخ کشورهای عربی زمام امور یکی از با نفوذ ترین آنها به دست شیعیان بیفتد. در سال ۲۰۰۴ عبدالله دوم پادشاه اردن اندیشه خود را درباره خطرناک بودن هلال شیعی یا به قول خودش «قوس شیعی» از ایران تا سوریه و لبنان از طریق عراق بیان کرد. او نه تنها تحولات بغداد که به برکت رفتار ناشیانه ایالات متحده به مدار نفوذ تهران افتاد بلکه آن واقعیت انکار ناپذیر را مد نظر داشت که در بسیاری از کشورهای عربی که عمدتاً سنی و وهابی هستند، اقلیت های شیعه سکونت دارند که حکام محلی آنها را ستون پنجم و «خائن» در خدمت ایرانی محسوب می کنند.

از موقع انتشار مطالب «ویکی لیکس» در باره سیاست آمریکایی در خاور میانه معلوم شده است که ترس از احتمال قوی تشکیل «قوس شیعی» و ادامه توسعه برنامه هسته ای ایران، مایه نگرانی اساسی رژیم های حاکم پادشاهی و غرب گرای خاورمیانه شده است. در سال ۲۰۰۵ که محمود احمدی نژاد تازه رئیس جمهور ایران شده بود، نمایندگان محافل نظامی امارات متحده عربی هشدار می دادند که رئیس جمهور ایران «دیوانه» است. محمد بن زاید آل نهیان ولی عهد ابوظبی احتمال وقوع جنگ سریع غیر هسته ای با ایران را «به عنوان آلترناتیو معقولانه ای در مقایسه با عواقب دور و دراز ظهور سلاح های هسته ای در دست ایران» وصف کرد. عبدالله پادشاه عربستان سعودی چند بار به یورش به ایران برای «بریدن سر افعی» دعوت کرد.

اکنون نشانه های رویارویی بین ایالات متحده و متحدان عربی آن از یک سو و ایران و طرفدارانش از سوی دیگر در بسیاری از مناقشات محلی این منطقه تشخیص داده می شوند. در سوریه، عراق، لبنان، یمن و فلسطین نیروهای سیاسی اعم از سنی و شیعه دور دو قطب واشنگتن و تهران، متحد می شوند.

مصر، پرجمعیت ترین و نیرومند ترین دولت عربی از نظر نظامی، زمانی در این رویارویی نقش کلیدی را ایفا می کرد. تضعیف قاهره بر اثر «انقلاب های عربی» به معنی کاهش نفوذ غرب در منطقه است. تصادفی نیست که بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل بلافاصله بعد از آغاز ناآرامی ها در مصر طرف رئیس جمهور مصر را گرفت. حتی تغییرات کوچک در خط سیاسی قاهره می توانست برای سراسر منطقه عواقب مهمی به دنبال داشته باشد. همینطور هم شد. حتی لازم نشد که مصر با تهران متحد شود و کافی بود که از رفتار به نفع واشنگتن خودداری نماید. متحدان آمریکا و غرب در عراق، ترکیه، لبنان و فلسطین هم نفوذ خود را از دست می دهند. اگر اوضاع این طور توسعه یابد و کشورهای کلیدی خاور میانه اعم از متحدان ایران یا مخالفان عادی آمریکا در این منطقه نفوذ برتری به دست آورند، هلال شیعی واقعاً به ماه کامل تبدیل شده و واشنگتن شکست کامل منطقه ای را متحمل خواهد شد.

اکنون کمتر کسی منکر این واقعیت می شود که رویارویی شیعه و سنی که سی سال است که در منطقه خاور میانه گسترش می یابد، از حدود مناقشه مذهبی پا فراتر گذاشته و بیش از پیش جنبه ژئوپلیتیکی کسب می کند. انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ در ایران سرآغاز مبارزه دو جریان یعنی اصول گرایی اسلامی و نظریه شیعی بازسازی عادلانه جامعه شد. اصول گرایان اهل سنت که از عربستان سعودی الهام عقیدتی و پول دریافت می کردند، سعی می نمودند به جای بازسازی ریشه ای نظام سابق، جهان عرب را که به تدریج لاییک می شد، بر اساس موازین شرعی، اسلامی سازی بکنند. ولی راه شیعی که خمینی پیشنهاد کرد، هدف بازسازی ریشه ای جامعه ایرانی و مبتنی کردن آن بر اصل عدالت اجتماعی را دنبال می کرد. این امر با منافع خاندان حاکم آل سعود مغایرت داشته و زمینه ساز تفرقه ریشه ای بین اصول گرایی ارتجاعی و محافظه کارانه سنی (که عربستان سعودی به قطب آن تبدیل شد) و جریان انقلابی شیعی که ایران قطب آن می باشد، شده است.

عامل ثبات داخلی کشورهای حاشیه خلیج فارس در تشدید اختلافات سعودی - ایرانی نقش بسزایی ایفا کرد. حکام سعودی نگران آن شدند که موج انقلابی از ایران در میان جمعیت های شیعه کشورهای منطقه خلیج فارس گسترش یافته و وجود پادشاهی های محافظه کار را زیر علامت سؤال ببرد. این نگرانی ها بر آمار جمعیتی استوار بود زیرا شیعیان ۶۵٪ جمعیت عراق، ۷۵٪ جمعیت بحرین، ۳۰٪ جمعیت کویت، ۳۰٪ جمعیت دبی و ۲۰٪ جمعیت ابوظبی را تشکیل می دهند. موقعیت اقلیت شیعه در عربستان سعودی هم با مشکلات توأم است. شیعیان تا ۱۵٪ جمعیت این کشور را تشکیل می دهند. مناطق سکونت آنها حاوی بخش اصلی میادین نفتی عربستان سعودی هستند. ولی شیعیان مورد تبعیض بی پرده ای قرار می گیرند. در میان وزیران دولت سعودی حتی یک اهل تشیع وجود ندارد. پیروان این مذهب در سمت های فرماندهی نیروهای مسلح و در سرویس های ویژه سعودی حضور ندارند. در شهرهای استان شرقی حتی یک اهل تشیع در مقام شهرداری یا رئیس شهربانی مشاهده نمی شود. اظهار تردید از طرف روحانیت عالی ایران در مورد وضع حقوقی پادشاه عربستان سعودی به عنوان خادم حرمین و تأکید آنها بر اینکه مکه و مدینه باید به همه مسلمین تعلق داشته باشند، ترس های مقامات سعودی را مضاعف کرد.

در این شرایط از رژیم غیر مذهبی بعثی صدام حسین برای خنثی کردن ایران استفاده کردند. دولت عراق اوضاع دشوار داخلی ایران بعد از انقلاب و تضعیف موقت نیروهای مسلح ایران را برای خود فرصتی مغتنم دانسته و در سپتامبر سال ۱۹۸۰ تجاوز

جنگی به جمهوری اسلامی ایران را آغاز کرد. هدف از این یورش، وارد کردن ضربه پیشگیرانه به رژیم جدید اسلامی تهران بود و علت ضربه عراقی، نگرانی از آن بود که مقامات ایران به تشویق انقلاب اسلامی در میان شیعیان عراق دست بزنند. مقامات عراق از منابع سرشار مالی پادشاهی های محافظه کار حاشیه خلیج فارس استفاده کردند. به عنوان مثال، تنها کمک های عربستان سعودی به عراق بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار شد.

رویاری شیعه و سنی که بعد از شکست بغداد در جنگ سال ۱۹۹۱ که نتیجه اشغال عراقی کویت بود، فروکش کرده بود، بعد از تجاوز آمریکایی به عراق در سال ۲۰۰۳ از نو رو به شدت و وخامت گذاشت. احزاب مذهبی شیعه مرتبط با ایران برنده اولین انتخابات دموکراتیک سال ۲۰۰۵ عراق شدند. انتخابات سال ۲۰۱۰ برتری شیعیان در نظام سیاسی عراق را تثبیت کرد. البته، احزاب و گروه های شیعیان عراقی در همه زمینه ها از رهنمود های تهران پیروی نمی کنند. به عنوان مثال، آیت الله سیستانی رهبر روحانی شیعیان عراق از همان ابتدا نوع ایرانی نظام سیاسی را رد کرد در حالی که شیعیان عراقی دارای تفکر سیاسی در بهترین فرصت ایران را به عنوان برادر بزرگ ولی نه «پدر» یا «ارباب» قبول دارند. با این وجود، نمی توان وجود نفوذ قوی سیاسی ایران در عراق معاصر را نفی کرد.

گفتنی است که هیأت حاکمه ایالات متحده از همان آغاز عملیات عراقی یک اشتباه راهبردی (از نظر منافع بلندمدت آمریکا) مرتکب شد. آمریکایی ها به موقع تقویت عامل ایرانی در منطقه بعد از سقوط رژیم لاییک بعثی صدام حسین را پیشبینی نکرده بودند. آنها به منظور حفظ نظارت بر عامل شیعی بایستی عراق صدام را حفظ کنند که حتی به صورت تضعیف و محدود شده، سدی بر سر راه گسترش نفوذ ایران ایجاد می کرد، یا از همان ابتدا با تهران درباره تفکیک عرصه های نفوذ در این کشور به توافق برسند.

تشدید نفوذ ایران در عراق تحکیم شراکت جمهوری اسلامی ایران با سوریه را به دنبال داشت. ائتلاف دمشق و تهران با وجود نزدیک بودن جریان علوی به تشیع، حاصل نه همبستگی مذهبی بلکه مصلحت ژئوپلیتیکی بود. تهران از آن به عنوان وسیله گسترش نفوذ ایرانی در جهان عرب و ایجاد پشت جبهه برای جنبش حزب الله لبنان استفاده کرد. و اما کوشش های دمشق برای پیمان بستن با ایران، نتیجه سه عامل اساسی بود. اولاً، در شرایط رویارویی شدید رژیم اسد با اصول گرایان اسلام گرا در داخل کشور، برای فعالان حزب بعث به دست آوردن حمایت رژیم شیعه تهران اهمیت داشت تا بعثی ها را به الحاد متهم نکنند. ثانیاً، جنبش شیعه حزب الله به متحد کلیدی دمشق در جهت حفظ کنترل بر لبنان تبدیل شد. ثالثاً، دشمنی با عراق صدام حسین باعث نزدیکی روابط دو کشور شد.

بنا بر این، تا سال ۲۰۰۵ چشم انداز ایجاد به اصطلاح قوس شیعی ایران، عراق، سوریه و لبنان به وجود آمد که اول از همه این اصطلاح توسط عبدالله دوم پادشاه اردن در مصاحبه با روزنامه «واشنگتن پست» بر زبان آورده شد. وی در آن زمان اظهار داشت که «معادلات ژئوپلیتیکی در حال شکل گیری باعث بی ثباتی کشورهای حاشیه خلیج فارس می شود که حتی عربستان سعودی در برابر آن مصونیت ندارد». به نظر می آید که تصادفی نیست که اصل «خطر شیعی» توسط رهبر کشوری بیان شد که یکی از متحدان بی چون و چرای واشنگتن و پادشاهی های محافظه کار حاشیه خلیج فارس است. علاوه بر آن، ملک عبدالله به بنی هاشم اهل مکه تعلق دارد و بر همین اساس مدعی تسلسل رهبری سنی ها است. در این شرایط عربستان سعودی که با چالش برای موقعیت خود به عنوان رهبر جهان عرب و بانفوذ ترین بازیگر صحنه عربی روبرو شد، بزرگترین خطر برای منافع خود را احساس کرد. تحریک مناقشات بین سنی ها و شیعیان در عراق با جلب افراطیون سلفی «القاعده»، پاسخ عربستان

سعودی به این چالش شد. به دنبال آن در عراق ترور ضد شیعی به دست سازمان های افراطی سلفی و از جمله القاعده راه اندازی شد. البته دلیلی برای این ادعا که فعالیت القاعده مستقیماً توسط نخبگان سعودی کنترل یا هدایت می شود، نیست ولی جای شک و تردید هم باقی نمانده است که تمام فعالیت و همه عملیات القاعده از عربستان تأمین شده و اینکه مأموران سرویس های ویژه سعودی در این سازمان حضور گسترده ای دارند و اغلب از القاعده برای رسیدن به اهداف خود استفاده می نمایند.

رفتار عربستان سعودی و قطر در جهت بی ثبات کردن اوضاع داخلی سوریه ضربه دیگری به تشدید نفوذ ایران در منطقه بوده است. نخبگان محافظه کار حاکم پادشاهی های محافظه کار خلیج فارس پنهان نمی کنند که از همان آغاز جنگ داخلی سوریه در تأمین و مسلح کردن به اصطلاح «ارتش آزاد سوریه» و سایر گروه های مسلح مخالفان دست دارند. تلاش برای خنثی کردن پیمان سوری - ایرانی، یکی از عوامل اساسی این رفتار تخریبی دولت های وهابی علیه سوریه می باشد. در ریاض حتی این اندیشه مطرح شده است که «چیزی غیر از فروپاشی جمهوری اسلامی، نمی تواند بیشتر از دست دادن سوریه ایران را تضعیف کند».

در این زمینه موضع گیری پادشاهی های حاشیه خلیج فارس در حد زیادی با منافع ایالات متحده در منطقه مطابقت دارد. با عنایت به اینکه عربستان سعودی همچنان مهمترین شریک واشنگتن و تکیه گاه نظامی آمریکا در خاور میانه باقی مانده است، سیاست مداران آمریکا به صرافت پیشگیری از تقویت عامل شیعی و ایران در منطقه افتاده اند. آمریکا در سال ۲۰۱۰ هم ابراز نگرانی می کرد که ایران بعد از عقب نشینی نیروهای آمریکایی از عراق، از کشور عادی به ابرقدرت منطقه ای تبدیل خواهد شد. در همان زمان تلاشی برای تجزیه و تحلیل شراکت راهبردی ایرانی و سوری به عمل آمده و نتیجه گرفته شد که رژیم اسلامی ایران برای رژیم لاییک سوریه مصونیت در برابر اصول گرایی شیعی لبنان را فراهم کرده است. در آمریکا فهمیدند که ایران در امور لبنان و در برابر اعتراضات اکثریت سنی خود سوریه، از دمشق دفاع می کند. به عقیده آمریکایی ها، ائتلاف ایران و سوریه به پیمانی با ثبات و بلندمدت تبدیل شده است. به عقیده آنها، اگر بشار اسد در بعد سیاسی بقای خود را تأمین کند، ایران بزرگترین برنده این وضع خواهد شد. بنا به پیش بینی های تحلیلگران آمریکایی، اگر عراق تحت تأثیر بلندمدت ایران قرار گیرد و رژیم بشار اسد با حمایت ایران روی کار بماند، تهران منطقه نفوذ خود را به فضایی از غرب افغانستان تا سواحل مدیترانه (از طریق سوریه و منطقه نفوذ حزب الله) گسترش خواهد داد. این چشم انداز شامل استقرار نیروهای مسلح ایرانی در سمت غرب است و عواقب بلندمدتی خواهد داشت. به عقیده کارشناسان آمریکایی، در این صورت عرصه نفوذ ایران شامل حال مرزهای شمالی عربستان سعودی و اردن و حدود جنوبی ترکیه خواهد شد. همین امر که ایران می تواند نیروهای قابل توجهی به این منطقه بیاورد، خطرات مطروحه برای عربستان سعودی را افزایش می دهد. به اعتقاد واشنگتن، از اینجا بر می آید که ایالات متحده، عربستان سعودی، قطر، ترکیه و اسرائیل باید برای متوقف کردن ایران و جلوگیری از این تحولات نهایت تلاش های خود را به عمل آورند.

در اسرائیل تقریباً همین فکر را می کنند. مقامات اسرائیل بیشتر از همه نگران از دست دادن برتری نظامی و راهبردی در خاور میانه هستند. برخورداری اسرائیل از سلاح های هسته ای تا کنون عامل بازدارنده ای بوده است که مانع از پرداختن حریفان منطقه ای اسرائیل به اقدامات قاطعانه می شود. اگر تل اوئو انحصار هسته ای را از دست بدهد، ممکن است حریفان عربی آن جنگ تمام عیار را شروع کنند. در حال حاضر تنها وجود سلاح های هسته ای در دست اسرائیل، وسیله بازدارندگی از یورش

اعراب می باشد. در شرایطی که حزب الله حریف اساسی منطقه ای اسرائیل است و سوریه پشت جبهه راهبردی آن می باشد، مختل کردن توانمندی نظامی سوریه برای تأمین امنیت اسرائیل امری فوق العاده مهم است. لذا نابودی سلاح های شیمیایی در سوریه به نفع قبل از همه اسرائیل تمام شد. تل اوپو اواخر ماه سپتامبر سال ۲۰۱۳ برنده اساسی بلوف نظامی و سیاسی واشنگتن شد که از ضربات موشکی به سوریه هشدار می داد. حزب الله در صورت از دست دادن «عمق راهبردی» مجبور خواهد شد از خود در برابر دشمنان متعدد در لبنان دفاع کند و نمی تواند اسرائیل را تهدید نماید. در مرحله اخیر همین تحولات در حد معینی در لبنان مشاهده می شود که آنجا مناقشه داخلی بین شیعیان و سنی های دارای تفکر سیاسی بیش از پیش موقعیت حزب الله و متحدان آن را به وخامت می کشاند.

گرایش های اخیر توسعه اوضاع در خاورمیانه باعث چند نتیجه گیری می شود. اولاً، پدیده «رستاخیز شیعی» موجب تقویت نفوذ ژئوپلیتیکی ایران در منطقه خاور میانه و به خصوص در کشورهای دارای جمعیت کثیر شیعه (عراق و لبنان) شده است. فروپاشی رژیم غیر مذهبی صدام حسین در عراق به تقویت نفوذ جمهوری اسلامی ایران و ایجاد موجبات برای تشکیل «قوس شیعی» با عضویت ایران، عراق، سوریه و لبنان انجامید.

ثانیاً، این چشم انداز با مقاومت شدید عربستان سعودی و سایر پادشاهی های محافظه کار حاشیه خلیج فارس روبرو شد. منافع این دسته از کشورها در زمینه بازدارندگی از نفوذ ایران به طور کامل با طرح های ژئوپلیتیکی ایالات متحده مصادف شد. در حال حاضر همانا عربستان سعودی و نه اسرائیل، مهمترین حریف راهبردی ایران در منطقه است.

ثالثاً، تلاش های عربستان سعودی، قطر، ایالات متحده و متحدان آنها در ناتو در جهت سرنگونی رژیم فعلی سوریه، یکی از راهکارهای اساسی در جهت متوقف کردن گسترش نفوذ ایران می باشد. افراطیون اسلامی از جنبش «اخوان المسلمین» و سلفیون تکفیری که از حمایت ریاض برخوردارند، در این رویارویی نقش نیروی ضربتی را ایفا می کنند.

رابعاً، اگر دولت مشروع دمشق بتواند به کمک روسیه، ایران، دسته های مسلح شیعیان عراق و حزب الله مخالفان مسلح را سرکوب کند، یورش جهانی اصول گرایان، افراطیون و تروریست های تندرو سنی که با پول پادشاهی های وهابی آغاز شده است، در منطقه خاور میانه متوقف شده و حکام فرتوت عربستانی مجبور خواهند شد جواب جنایات خونین خود را در مصر، لیبی و سوریه بدهند و به احتمال قوی، تاوان این رفتار را با بقای خود خواهند داد.

مراکز جدید قدرت در خاور میانه

ولادیمیر آلکسییف

«انقلاب های عربی» که سه سال پیش شروع شدند، قبل از همه مراکز سنتی قدرت خاور میانه و به ویژه مصر را از میان برداشتند. ولی در نهایت امر، ایران بیشتر از همه از فرآیندهای منطقه ای سود برده است. در این شرایط شکل گیری «قوس شیعی» شروع شد که ایالات متحده، اسرائیل و پادشاهی های محافظه کار عربستان نگران آن هستند.



دقیقاً سه سال از زمان آغاز به اصطلاح «بهار عربی» گذشته است. این سلسله انقلاب های اسلام گرایانه ای است که با پول عربستان سعودی و سایر پادشاهی های عربستانی با حمایت سیاسی و گاهی نظامی ایالات متحده و کشورهای اساسی ناتو به وقوع پیوستند. نتایج بهار عربی برای کشورهایی که به صحنه درگیری ها و حتی نبرد های بی امان تبدیل شدند، اسفناک بوده است. گفتنی است که همه آنها کشورهایی هستند که همیشه در جهان عرب موقعیت برجسته ای داشته اند.

لیبی که در امور عربی و در آفریقا نقش قابل توجهی ایفا می کرد، در عمل به دولت ناکام و تقسیم شده به سه قسمت که در هر یک از آنها خاندان های محلی حکومت می کنند، تبدیل شده است. حیطه تحت نظارت دولت مرکزی به سختی شامل حال طرابلس و حومه های آن می شود.

مصر که کشور کلیدی جهان عرب بود و امنیت تمام خاور میانه در حد زیادی بدان وابسته بود، مرحله بی ثباتی نزدیک به هرج و مرج را پشت سر می گذارد و ممکن است هر آن در این کشور کودتای جدید اتفاق بیفتد و جنگ داخلی شروع شود. مصر هم در عمل به دولت ناکامی تبدیل شده است که به مساعدت قابل اعتنای بین المللی برای برطرف کردن بحران شدید اجتماعی و اقتصادی نیازمند است. نقش آن به عنوان بازیگر کلیدی در روند صلح خاور میانه برابر صفر شده است. قاهره نقش اساسی خود را در اتحادیه کشورهای عرب نیز از دست داده است.

اوضاع اردن تا اندازه ای بهتر است ولی خطر تشدید رویارویی بین طرفداران رژیم سلطنتی فعلی و اسلام گرایان که این نتیجه تأثیر مناقشه سوریه است، از بین نرفته است.

یمن که در شبه جزیره عربستان به عنوان نیروی جمهوری خواه در برابر کشور سلطنتی محافظه کار عربستان سعودی جایگاه ویژه ای دارد، به ورطه مبارزه فرسایشی داخلی با قیام کنندگان حوثی در شمال و شبه نظامیان القاعده عربستان در جنوب، کشانده شده است. یمن می تواند به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شود. این کشور دستخوش درگیری ها و کشمکش های داخلی شده و الآن حواسش به سیاست خارجی نیست.

تونس بعد از کودتای اسلام گرایانه، مرحله دشوار بر آشفستگی داخلی و بحران اجتماعی را طی می کند که می تواند به مناقشه مدنی تکامل یابد. تونس به عنوان کنشگر مهم سیاست مغرب عربی، اهمیت خود را از دست داده است.

الجزایر در انتظار عوض شدن نسل رهبران به سر می برد که در همین اثنا القاعده مغرب اسلامی فعال تر شده است. الجزایر نقش سابق خود به عنوان یکی از قطب های جهان عرب در کنار مصر و عراق را از دست داده است.

در سوریه جنگ داخلی همچنان ادامه دارد و فرصت برای برقراری صلح از راه گفتگو بسیار ناچیز است ولو اینکه رژیم حاکم که بر حمایت سیاسی روسیه و مساعدت نظامی ایران و حزب الله متکی شده و در مجموع اوضاع را کنترل می کند، به احتمال قوی از این مخمصه جان سالم به در خواهد برد. ولی دمشق در شرایط جاری نمی تواند در امور خاور میانه و به خصوص در روند حل و فصل مسأله فلسطینی نقش فعالی بازی کند.

رویارویی در عراق بین شیعه و سنی که از خارج توسط عربستان سعودی، قطر و بعضی اعضای دیگر شورای همکاری خلیج فارس تغذیه می شود، همچنان شدید باقی مانده است. کردها به تدریج منطقه در عمل مستقل از بغداد را ایجاد می کنند ولی دولت مرکزی شیعی فعلاً موفق به حفظ نظارت عمومی بر بخش اعظم کشور می شود. اوضاع اجتماعی و اقتصادی عراق به تدریج بهبود می یابد. ولی این کشور به قدری گرفتار مسایل داخلی است که نمی تواند به سیاست خارجی فعال از جمله در خلیج فارس بپردازد.

نباید عامل کردی را هم نادیده گرفت. اگر کردستان عراق در نهایت امر تصمیم بگیرد استقلال خود را اعلام کند، مناطق کردنشین کشورهای مجاور به خصوص ترکیه و سوریه سعی خواهند کرد بدان ملحق شوند. تشکیل دولت نیرومند کردی در قلب خاور میانه، واقعیت ژئوپلیتیکی جدیدی به وجود خواهد آورد. گرایش ضد عربی و ضد ترکی آن از قبل قابل پیش بینی است و لذا این منطقه ناگزیر با ایران هم پیمان خواهد شد.

فعلاً کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به ریاست عربستان سعودی برنده «بهار عربی» به حساب می آیند ولی پژواک اوضاع عمومی خاور میانه در این کشورها نیز به صورت ناآرامی ها طنین انداز شده است. قیام شیعیان بحرین با توسل به زور نظامی نیروهای سعودی سرکوب شد. استان شرقی عربستان سعودی که عمدتاً شیعه نشین است، نیز شاهد سلسله اعتراضات مردم علیه تبعیض مذهبی شده است. کویت در مرحله بحران بی پایان پارلمانی قرار دارد که این وضع نیز با ظلم و ستم در حق اقلیت شیعه ارتباط دارد. در قطر مجبور شدند امیر و نخست وزیر این کشور را همراه با بخش اعظم اعضای هیأت دولت فوراً عوض کنند تا این شیخ نشین را از تکان های داخلی که نتیجه نارضایتی مردم از سیاست تجاوزکارانه خارجی قطر می باشد، در امان بگذارند. ولی در مجموع، عربستان سعودی با راندن مصر، الجزایر، سوریه، عراق و کشورهای دیگر به کنار صحنه سیاست خاور میانه، به تحمیل قواعد بازی خود به منطقه پرداخته و ریاست اتحادیه کشورهای عرب را از آن خود کرده است.

ولی اکنون در این کشور هم یک غده ورم کرده و ممکن است بزودی نسل حکام آن عوض شود زیرا ملک عبدالله و امیر سلمان ولیعهد، نه فقط سالخورده بلکه به سختی مریض هستند. در داخل خاندان سعودی تنش رشد کرده و اختلافات گسترش می یابد. نسل جوان بیش از این نمی خواهد بر اساس موازین وهابی قرن ۱۸ زندگی می کنند؛

اعتراضات اقلیت شیعه مقیم منطقه اساسی تولید نفت عربستان رشد می کند؛ سیاست کوتاه بینانه امیر بندر رئیس سازمان اطلاعات، عربستان سعودی را به مناقشات سوریه، یمن، مصر و عراق می کشاند؛ به طور مصنوعی خصومت نسبت به ایران که از انزوای غربی خارج می شود، دامن زده می شود. این پادشاهی می تواند به ۴-۵ قسمت تجزیه شود که ممکن است بعضی از آنها به کشورهای همسایه ملحق شوند. اگر عربستان سعودی تجزیه شود، لرزه شدیدی بر اندام تمام خاور میانه جاری خواهد شد.

در شرایط حوادث «بهار عربی»، ترکیه نیز که تصمیم گرفت در مناقشه سوریه شرکت کند، آسیب زیادی دیده است. در این کشور در تابستان سال گذشته موج اعتراضات نیرومندی بلند شد که به قدرت اردوغان نخست وزیر لطمه شدیدی زده و نقش آنکارا در سیاست خارجی را تضعیف کرد. ثبات ترکیه نیز زیر علامت سؤال رفت. در حال حاضر رسوایی های فساد مالی مرتباً ترکیه را تکان می دهند ولی در حقیقت امر نارضایتی مردم از سیاست اردوغان در کار است. استعفای عده ای از وزیران اوضاع کشوری را که ممکن است سرنگونی دولت را تجربه کند، آرام نکرد. در این شرایط آنکارا از ابعاد فعالیت خارجی خود از جمله در محور خاور میانه، کاسته است.

ایران تنها کشور منطقه ای است که از همه تحولات اخیر در خاور میانه واقعاً سود برده است. بعد از آنکه در ماه جولای سال گذشته حسن روحانی جای محمود احمدی نژاد را در مقام ریاست جمهوری گرفت، تهران طی مدت کوتاهی به توافقات اولیه با غرب درباره برنامه هسته ای خود دست یافته و روند سالم سازی روابط با ایالات متحده و اتحادیه اروپا را شروع کرد. اگر گرایش فعلی محفوظ شود، چشم انداز رفع تحریم های مالی - اقتصادی و نظامی گشوده خواهد شد که در این صورت جمهوری اسلامی ایران در شرایط انحطاط دولت های اساسی عربی، به سرعت به نیرومندترین قدرت منطقه ای تبدیل خواهد گردید. این امر به معنی برقراری معادلات جدید در خاورمیانه و به خصوص در منطقه خلیج فارس است که آنجا دو سوم نفت جهان تولید می شود. تازه ایالات متحده حضور خود را در این منطقه کاهش داده و به منطقه مهمتر آسیا و اقیانوسیه می رود تا جلوی رشد نفوذ چین را بگیرد. تهران در شرایط فعلی سیاست خارجی فعال و پویا را دنبال می کند و به منظور دفع خط سیاسی تجاوزکارانه عربستان سعودی (که نمی خواهد با از دست دادن نقش خود در منطقه سازش کند) بر اتحاد با عراق و سوریه متکی می شود. ممکن است این گرایش موجب برقراری و تنظیم رسمی «قوس شیعی» ایران، عراق، سوریه و لبنان شود که در آینده مناطق شیعه نشین عربستان سعودی (در صورت تجزیه این پادشاهی) و بحرین می توانند بدان ملحق شوند.

طبیعتاً این تحولات در خاور نزدیک و میانه باب طبع ایالات متحده و اسرائیل (که نیرومندترین قدرت نظامی منطقه باقی مانده است) نیست. آنها از یک سو، نگران ادامه تقویت نقش ایران و برقراری محور شیعی هستند و از سوی دیگر، نمی توانند جلوی این روند طبیعی را بگیرند زیرا به این منظور باید در خاور میانه مناقشه گسترده منطقه ای راه اندازی کنند. ولی این مناقشه به خطر جلب پادشاهی های عربستانی که از نظر نظامی ضعیف هستند، به مناقشه و فروپاشی عربستان سعودی آبدستن است.

لذا پادشاهی های عربی که «انقلاب ها» را شروع کردند و مبتکر آنها بودند، در نهایت امر به خودشان لطمه زدند؛ نقش تمام جهان عرب در امور جهانی را تضعیف کردند و در آستانه فروپاشی قرار گرفتند. در همین حال ایران به عنوان بازیگر نیرومند جدید وارد صحنه شده است. ایران بر شیعیان مقیم کشورهای عربی متکی خواهد شد که همین امر باعث تغییرات بیشتر در

نقشه سیاسی خاور میانه خواهد گردید. بعید نیست که پیش بینی پادشاه اردن درباره ظهور قوس شیعی از تهران تا بیروت جامه عمل بپوشد.

روسیه با عنایت به واقعیات آینده نزدیک باید اوضاع خاور میانه را از نو ارزیابی کرده، وجوه جدید سیاست خارجی خود را مورد پافشاری قرار دهد و شاید حتی بر تشکیل اتحاد یا ائتلاف با ایران، عراق و سوریه تأکید کند، به خصوص با عنایت به اینکه انفجار های اخیر در ولگاگرد رد پای آشکار سعودی داشتند. پادشاهی های شورای همکاری خلیج فارس هرگز در روحیه منفی ایدئولوژیکی خود نسبت به مسکو که به گمان آنها حقوق مسلمانان روسیه را تضییع کرده و از ایران پشتیبانی می کند، تجدید نظر نخواهند کرد. آنها حاضرند به تأمین پول و ادبیات تبلیغاتی سلفی برای گروه ها و حلقه های افراطی اسلامی در شمال قفقاز و منطقه ولگا ادامه دهند و بدین وسیله توسعه تروریسم در فدراسیون روسیه را تشویق نمایند. علاوه بر آن، عربستان سعودی حاضر است در بازار نفت به دامپینگ دست زده و به خزانه روسی لطمه بزند در حالی که قطر در بازار گاز علیه مسکو بازی می کند. لذا محدود کردن نفوذ آنها در خاور میانه جوابگوی منافع راهبردی و منافع روسیه در زمینه انرژی است. در این زمینه ما با ایران، عراق و سوریه اشتراک منافع داریم. به احتمال قوی، کشورهای عربی دیگر به موازات تضعیف و کاهش نقش آمریکا در منطقه به ائتلاف روسیه با قوس شیعی ملحق خواهند شد.



دسایس پلید ژنو-۲

ایگور پانکراتنکو

«اندیشه مونترو» یعنی اندیشه راه اندازی فرآیند صلح و گفتگوی ملی در سوریه با میانجی گری بین المللی قبل از اینکه به دنیا بیاید، جان سپرده است. مراتب دسیسه کشی که دبیر کل سازمان ملل بدان کشانده شد و در آن به «پاچه گرفتن های» خرد و ریزی چون معطل کردن هواپیمای حامل هیأت نمایندگی سوریه در آن، متوسل می شوند، همگی به ما اجازه می دهد با اطمینان تأکید کنیم که ائتلاف ضد سوری به گفتگو احتیاجی ندارد. آنها فقط جنگ می خواهند. و اصل کار این است که بازیگران اساسی این ائتلاف یعنی ایالات متحده، فرانسه و عربستان سعودی برای خود



لازم می دانند که روسیه و ایران را از میان حامیان همکار روند صلح در منطقه حذف نمایند.

سناریوی کنفرانس ژنو-۲ و به عبارت دقیق تر، سناریوی مختل کردن این کنفرانس، در واشنگتن تدوین شد. بان کی مون فقط به طور مطیعانه نقش رئیس سازمانی را ایفا کرد که پرداخت های آمریکایی ۲۲٪ بودجه آن و پرداخت های همه اعضای ائتلاف ضد سوری، ۵۰٪ بودجه آن را تشکیل می دهند. این شیوه عمل بازاری است که به موجب آن «به تعداد سهامی که در دست دارند، رأی می دهند». رفتار دبیر کل سازمان ملل به بهترین وجه نشان داد که سیاست آمریکا در جهت تبدیل کردن سازمان ملل به «سازمان جیبی» که از اراده مهمترین حامی مالی اطاعت کند، به موفقیت رسیده است.

داستان های رسانه های گروهی غربی درباره اینکه تصمیم بان کی مون مبنی بر پس گرفتن دعوت از تهران «تحت فشار مخالفان سوری» اتخاذ شد و اینکه مخالفان بودند که سازمان ملل را در مضیقه گذاشته و اتمام حجت دادند که دبیر کل فقط شش ساعت فرصت دارد تا دعوت از تهران را لغو کند، دروغ شاخداری بیش نیست. البته همه تحولات زیرکانه پیرامون ژنو-۲ آغشته به دروغ و کذب است. مارتین نسیر که سخنگوی رسمی دبیر کل سازمان ملل تا کنون اعلام کرده است که تصمیم بر دعوت ایران به کنفرانس مونترو شتاب زده نبود و در پی رایزنی های طولانی با شخصیت های رسمی ایالات متحده اتخاذ شد. وی گفت: «اطمینان کامل دارم که این تصمیم نمی توانست برای مقامات ایالات متحده ناگهانی باشد زیرا عجلولانه نبود و آنها نیک می دانستند چه زمانی این تصمیم اعلام خواهد شد». به گفته مارتین نسیر که، رایزنی ها درباره شرکت ایران در کنفرانس از با شرکت طرفین آمریکایی و روس، طی روزهای تعطیل هفته گذشته و نیز چند روز و چند هفته قبل از آن جریان داشت.

البته حتی بدون این اعترافات، واضح و روشن است که اتمام حجت مخالفان سوری به این مسأله ربطی ندارد. اولاً، روز شنبه گذشته در استانبول در جلسه مجمع عمومی ائتلاف ملی نیروهای مخالف و انقلابی سوریه، ۵۸ از ۷۳ نفر عضو هیأت رئیسه با آگاهی به اینکه ایران به کنفرانس ژنو-۲ دعوت شده است، به شرکت در کنفرانس رأی دادند. ثانیاً، این افراد کیستند که بتوانند

شرایط خود را به سازمان ملل تحمیل کنند؟ آنها دست نشاندۀ های غربی و نماینده فقط خودشان هستند، آنها «کله های سخنگویی» هستند که تنها مأموریت آنها، بر زبان آوردن متنی است که نمایشنامه نویسان برای آنها تهیه کرده اند. لذا به جای بحث جدی درباره «نمایندگان مخالفان سوری» در کنفرانس که پشت آنها خالی است، درک این واقعیت اهمیت بیشتری دارد که انگیزه های فیلم نامه نویسان واشنگتن کدام بودند.

فیلم نامه نویسان کاخ سفید

واشنگتن به رسم همیشگی خود موضوع شرکت ایران در کنفرانس را پیچانده و سر نخ را گم کرده است. «کری خالی بند» گاهی اعلام می کرد که شرکت تهران به گفتگوی صلح آمیز جنبه ای از سازندگی خواهد بخشید و گاهی به طرح پیش شرط ها می پرداخت و می خواست که تهران ابتدا علناً با بیانیه نهایی کنفرانس ژنو-۱ موافقت کند که این سند نهایی به اصطلاح «گروه اقدام در زمینه سوریه» (با مشارکت روسیه و ایالات متحده) است که در تاریخ ۳۰ ژوئن سال ۲۰۱۲ امضا شد.

سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه به طور کاملاً بجا برای همتای آمریکایی خود یادآوری کرد که «اگر همین معیار یعنی ضرورت اعلام علنی و به تنهایی که «من به طور کامل شریک اهداف بیانیه ژنو هستم»، به مدعویین دیگر اطلاق می شد، مطمئن نیستم که همه می توانستند این کار را بکنند». واقعاً، اوضاع ماه ژوئن ۲۰۱۲ و وضعیت امروزی از زمین تا آسمان با هم فرق می کند. در سال ۲۰۱۲ هنوز می شد در باره مناقشه داخلی سوری صحبت کرد ولو اینکه در آن زمان هم حضور خارجی به چشم می خورد و معلوم بود که مناقشه از خارج دامن زده می شود. ولی در حال حاضر در سوریه هیچ جنگ داخلی وجود ندارد! ما شاهد تجاوز خارجی به دست جهادیون و تندروان اهل سنت و نیز تجاوز «بین المللی تروریستی» به یک کشور مستقل هستیم که بر ایادی محلی متکی می شوند.

برخورد بسیار ساده ای خواهد بود چنانچه واشنگتن را به کوتاه بینی سیاسی متهم کنیم یا به دنبال برخی کارشناسان بگوییم که «اوضاع در میان مخالفان سوری پیچیده است» و اینکه واشنگتن «هنوز تصمیم نگرفته است از چه کسی پشتیبانی کند». ولی این هم دروغ است. دولت باراک اوباما به طور پیگیرانه خط سرنگونی بشار اسد را دنبال کرده و می کند. برکناری وی از مسند قدرت و تصرف دمشق توسط نیروهای وابسته به غرب یا به ریاض به عنوان متحد راهبردی غرب، نکته کلیدی سیاست ایالات متحده در زمینه «مسأله سوریه» است. استعفای هیلاری کلینتون «خونخوار» و عوض شدن او با جان کری «خالی بند»، بر این سیاست اثری نگذاشته است.

امروزه پیروزی در سوریه برای واشنگتن مهمترین مرحله سیاست خاور میانه ای آن می باشد. افسانه هایی که گویا آمریکا در صدد است خاور میانه را ترک کند، برآیند ساده اندیشی یا حقه بازی است. از سال ۱۹۷۶ به بعد تنها در پادشاهی های خاور میانه هشت تریلیون دلار سرمایه گذاری شده است. این «سرمایه گذاری» به خاطر عامل ناچیزی چون فقدان صلاحیت کافی صاحب فعلی کاخ سفید ترک نخواهد شد. صنایع نظامی آمریکا و خبگان مالی آن تا اندازه زیادی به برکت نظارت بر قیمت های نفت، کنترل خلیج فارس و کانال سوئز و تأمین امنیت اسرائیل، این «حیوان مقدس آمریکا» و پادشاهی های «خلیجی» که ناو هواپیمابر غرق نشدنی هستند، موقعیت خود را حفظ کرده اند. کسی در واشنگتن حاضر نیست این دستاورد های ده ها سال اخیر را از دست بدهد.

حضور ایران در مونترو لازم نبود زیرا ایران که از اطلاعات واقعی درباره واقعیات سوریه برخوردار است، می توانست در برابر جهانیان همه افسانه های غربی درباره تحولات در سوریه را به طور دندان شکن افشا کند. بعد از آن ناگزیر سؤال دیگری مطرح می شد که این تقصیر چه کسی است؟ «دوستان سوریه» که با آب و تاب از «فاجعه انسانی» تعریف می کنند، در این صورت به طور اتوماتیک نه تنها به شرکای جرم بلکه به ترتیب دهندگان و حامیان این فاجعه تبدیل خواهند شد. چهره واقعی ائتلاف مخالفان هم تا حدودی باز می شد.

ائتلاف ضد سوری نمی توانست اجازه دهد که ایران در مونترو حاضر شود زیرا این ائتلاف چیزی نداشت که در برابر موضع گیری واحد ائتلاف مسکو - پکن - تهران بگذارد. شکست چشمگیر تبلیغاتی ائتلاف ضد سوری، رشد اعتبار روسیه و ایران، افشای انبوهی از افسانه ها و شکست در جنگ اطلاعاتی، از جمله خطراتی هستند که در صورت شرکت ایران در مونترو، مخالفان سوریه را تهدید می کردند. این امر در صورت عدم ممانعت از تلاش های روسیه در جهت جلب شرکت کنندگانی که واقعاً به صلح علاقه مند هستند، اجتناب ناپذیر می شد.

ایران با پیشنهاد های سنجیده متعادل و کاملاً واقع بینانه صلح آمیزی که حاصل زحمات عظیم دیپلمات های روسیه، ایران، چین و سوریه بودند، به سوی این کنفرانس می شتافت. در صورت حضور تهران، لحن کنفرانس تا حدودی تغییر می کرد و سناریوی واشنگتن در زمینه «حل و فصل نهایی مسأله سوریه» به طور کامل عقیم گذارده می شد.

بازدارندگی از ایران و بیرون راندن روسیه از مشرق

البته، ابزار سیاست خارجی تغییر می کند. واشنگتن بعد از درک این واقعیت ناگوار که جمهوری اسلامی ایران تحت فشار طناب دار تحریم های فلج کننده خفه نشده و اینکه سیاست خارجی اعلام شده توسط رئیس جمهور روسیه بر ارزش های سنتی نظیر احترام به حق حاکمیت، در نظر گرفتن ویژگی های ملی و غیر مجاز بودن «صدور انقلاب» استوار است، در شیوه عمل خود بازنگری کرد. در سوریه جنگ وکالتنامه ای جریان دارد که شرکای راهبردی آمریکا و قبل از همه ریاض در آن نقش اساسی بازی می کنند. پاریس درصدد است با شور و شوق فزاینده ای در مبارزه با دمشق مداخله کند زیرا در زمان ریاست جمهوری اولاند برداشت عینی از منافع ملی خود را از دست داده و مفتون سراب احیای تحت الحمایه فرانسه در قسمتی از آفریقا و در بعضی مناطق خاور میانه شده است. ولی این بدان معنی نیست که واشنگتن سهم خود را در ائتلاف ضد سوری کاهش داده باشد. آمریکا عهده دار وظایف راهبردی شده است که اولاً، شامل ایجاد پوشش برای ائتلاف ضد سوری و دسته های تروریستی مورد استفاده آن در سطح بین المللی است. ثانیاً، واشنگتن مشغول پیشگیری از هر فعالیت تهران و مسکو در این منطقه است.

واقعاً، از اواخر سال ۲۰۱۲ - اوایل سال ۲۰۱۳ یک توافق مشخص ولو غیر علنی بین روسیه و آمریکا درباره حل و فصل بحران سوریه وجود داشت. روسیه عهده دار تأمین آمادگی بشار اسد برای گفتگو با مخالفان و طراحی خط سازنده و هماهنگ شده با تهران شد. روسیه این تعهدات خود را که از جمله ناظر بر تأکید مسکو بر شرکت فعال ایران در روند حل و فصل اوضاع سوریه بود، به میزان ۱۰۰٪ اجرا کرده است. کار مشترک روسیه و ایران در زمینه سوریه، خطرناک بودن این شراکت راهبردی را برای واشنگتن نمایان ساخت. در این شرایط واشنگتن زیر نقاب تشریک مساعی در زمینه حل اوضاع، در عمل به اجرای عملیات ویژه در جهت بیرون راندن مسکو و تهران از میان حامیان حل و فصل اوضاع سوریه پرداخت.

واشنگتن مطابق با آن توافقات نقشی به همین اندازه مهم بر عهده گرفته بود. اولاً، او بایستی جلوی مداخله خارجی از سوی ترکیه و عربستان سعودی را بگیرد و ثانیاً، مخالفان سوری را که در آن زمان غالباً جیره خوار آمریکا و متحدانش بودند، به گفتگو وادار نماید. الآن می توان گفت که هیچ یک از تعهدات واشنگتن اجرا نشده است. بیش از این، مخالفان طی مدت یک سال از اپوزیسیون لاییک به نیروهای اصول گرا تبدیل شده اند. در مجموع، کشمکش های جاری در میان مخالفان به معنی برقراری نظارت جهادیون بر مجاری تأمین پول و اسلحه است که در گذشته در دست مخالفان «غیر مذهبی» بود.

داستان های ناشیانه درباره تصرف ناگهانی انبارهای مهمات توسط جهادیون، یک دروغ دیگر در دسایس مونترو است. هیچ کسی که عقل و هوش داشته باشد، اگر ضمانت نداشته باشد که محموله ای که می فرستد، به دست گیرنده مورد نظر او بیفتد، این محوله را ارسال نمی کند. ولی وقتی می داند که محموله به دست دیگران خواهد افتاد ولی باز هم آن را می فرستد، این کار تعریف دیگری دارد.

درس های مونترو

از کنفرانسی که چند ساعت بعد از پایان تألیف این مقاله افتتاح می شود، می توان چه انتظاری داشت؟ هیچ انتظار خوبی از آن نمی رود. در بهترین فرصت ممکن است مراسم تشریفاتی برگزار شده و هیچ تصمیمی گرفته نشود و خونریزی در سوریه متوقف نگردد. در بدترین فرصت، ائتلاف ضد سوری (با عنایت به اینکه اقلیت متجاوز و مطیع آمریکا در کنفرانس جمع می شود) به تجاوز خود به دمشق مشروعیت خواهد بخشید. تصادفی نیست که کری با قاطعیت اظهار داشت: «ما برای همه آنهایی که بخواهند تاریخ را مورد بازنگری قرار داده و آب را گل آلود بکنند، یک بار دیگر تکرار می کنیم که هدف ما، تشکیل دولت موقت با همه اختیارات قوه مجریه، بر اساس توافق همگانی است». به عبارت دیگر، هدف کنفرانس نه متوقف کردن خونریزی و برقراری گفتگوی صلح، نه به حال تعلیق در آوردن تجاوز خارجی و مسلح کردن تروریست ها بلکه سرنگونی اسد است!

ولید المعلم وزیر امور خارجه سوریه بعد از ورود به کنفرانس اظهار داشت: «ما با این امید آمده ایم که بتوانیم به مواضع مشترک سوری دست یابیم تا در برابر تروریسمی به ایستیم که به سوریه و به سراسر منطقه ضربه زده است». ولی آنهایی که از طرف «مخالفان سوری» در کنفرانس شرکت می کنند، چنین اندیشه ای را بیان نمودند: «اظهار امیدواری می کنم که کنفرانس صلح سوئیس، بشار اسد رئیس جمهور سوریه را به ظاهر شدن در برابر دادگاه وادار کند. کنفرانس قریب الوقوع، راهی در یک جهت، در جهت شناسایی خواست های نیروهای انقلابی بدون هیچ قید و شرط می باشد. ما آماده هستیم به عنوان مبارزان با تروریسم در این کنفرانس شرکت کنیم تا سوریه را از این مجرم آزاد کنیم». لذا افرادی در واشنگتن که دوست دارند بیانیه مورخ ۳۰ ژوئن سال ۲۰۱۲ را به خاطر آورند، باید آن متن را یک بار دیگر مرور کنند و بفهمند که در آن «مذاکرات بدون پیش شرط ها» ذکر شد. البته در این مورد همانند موارد دیگر، ما شاهد تبلور استانداردهای دوگانه آمریکایی هستیم: کاری که برای «مخالفان» مجاز است، برای ایران و روسیه مجاز نیست.

و این امر ما را به نتایج بسیار مستدلی می رساند که می توان آن را «درس های مونترو» خواند. اولاً، کسانی که بیانیه های واشنگتن را مبنی بر آمادگی برای بهبود روابط با ایران، تضعیف رژیم تحریم ها و اجازه دادن به تهران که به یکی از کشورهای ضامن ثبات در خاورمیانه تبدیل شود، باور می کنند، باید فوراً از این خیال های بی پایه رها شوند. واشنگتن نمی خواهد چیزی «بهبود» بخشد و نابودی سوریه یکی از مراحل راهبرد بلندمدت تحکیم سلطه آمریکا بر خاور میانه است که بر اسرائیل،

پادشاهی های خلیج فارس و رژیم های وفادار به آمریکا در قاهره و - به امید کاخ سفید - در بغداد متکی خواهد شد. تهران در نتیجه تحقق یافتن این راهبرد از قوس شیعی و از تمام منطقه بیرون رانده خواهد شد.

ثانیاً، سیاست خاور میانه ای ایالات متحده هدف از بین بردن حضور منطقه ای کشورهایی را که آمریکا رقیب خود می داند، دنبال می کند. این کشورها روسیه، ایران و چین هستند. در واقع، خواه ناخواه باید قبول کنیم که تمام خط رفتار واشنگتن نسبت به سوریه مملو از روحیه مقابله با روسیه است. در حال حاضر، کاخ سفید به خطرات واقعی که بی ثباتی منطقه و تقویت جهادیون و نیز ایجاد «اقتصاد جنگ» توسط آنها که به منشأ در آمد و بقای وجودشان تبدیل می شود، با خود به بار می آورند، کاری ندارد. به گمان آمریکا، «اسد از القاعده وحشتناک تر است». ولی اسد نه به خودی خود بلکه به عنوان متحد ایران و روسیه خطرناک است و لذا - به خیال آمریکا - «اسد باید برود».

اختلاف نظرها بین مسکو و واشنگتن درباره مناقشه در سوریه عواقبی فوق العاده جدی و قطعاً غیر قابل پیشبینی داشته است که البته رسانه های گروهی غربی و نخبگان سیاسی غرب نمی خواهند به این واقعیت توجه کنند. ولادیمیر پوتین موفق شد به کامیاب ترین سیاستمدار جهان تبدیل شود در حالی که رتبه اعتباری باراک اوباما و درجه اعتماد به آمریکا در خاورمیانه تنزل یافته است. بخشی از نخبگان غربی دستخوش «ایده فیکس» شده اند که «روس ها به سوی خاور میانه حرکت می کنند». در این شرایط محور تشکل نیافته مسکو - تهران - پکن توسط غرب و شرکای راهبردی آن در خاورمیانه در ردیف حریفانی گنجانده شده است که می توان با توسل به همه وسایل اعم از دسایس تا تحرکات بی پرده، با آنها مبارزه کرد.

چه کسی وارث زمام امور عربستان سعودی خواهد شد؟

ولادیمیر آلکسیف

در رابطه با اینکه در جریان «بهار عربی» که سه سال پیش شروع شد، عربستان سعودی به عنوان یکی از بازیگران کلیدی وارد صحنه خاور میانه گردید، توجه به این کشور که اوضاع آن هیچ وقت چندان باز و شفاف نبوده، افزایش یافته است. طبیعی است که وضعیت نخبگان حاکم بر این پادشاهی که با وجود کهنوت سن بسیاری از سران کشور، تصمیم گرفتند تقریباً در همه «انقلاب‌های» عربی مداخله کنند، توجه ویژه‌ای را به خود جلب می‌کند. این رفتار مقامات کشور از آن نظر باعث تعجب می‌شود



که عربستان سعودی یکی از محافظه کارترین کشورهای جهان اسلام است که آنجا وهابیت، تندروترین جریان اسلام «ساخت قرن ۱۷» فرمان‌روایی می‌کند و نهادهای دموکراتیک به طور کامل غیر موجود هستند. برای به دست آوردن برداشتی از خاندان حاکم بر پادشاهی سعودی، باید نگاهی به تاریخ بیاندازیم.

دو فرضیه در رابطه با اصل و نسب آل سعود

فرضیه اول. آل سعود اخلاف منیه المریدی، اهل القطیف، هستند که حدود سال ۱۴۴۶ شهر «الدرعه» را بنیانگذاری کرد. فرزندان منیه به امرا یعنی حکام این شهر و نواحی اطراف آن تبدیل شدند و به ریاست قبیله عنزه رسیدند. در سال ۱۷۴۴ محمد ابن سعود امیر الدرعه، یک عالم دینی به نام محمد ابن عبد الوهاب را تحت پرستی خود قبول کرده و مکتب دینی او را پذیرفت که به مرور زمان به عنوان «وهابیت» شهرت یافت. ابن سعود و فرزندان او طی دهها سال با اتکا بر ایدئولوژی وهابی که به پاکسازی دین دعوت می‌کرد، موفق شدند تمام منطقه نجد واقع در غرب و شرق شبه جزیره عربستان را تابع خود بکنند. در سال ۱۷۹۲ آل سعود در پی وفات محمد ابن عبد الوهاب، قدرت عالی دولتی و روحانی را در دست خود متمرکز کردند. آنها در سال ۱۸۰۳ مکه را به تصرف خود در آوردند و در سال ۱۸۰۴ مدینه و حجاز (پیشرفته ترین قسمت عربستان سنی آن زمان) به دست آنها افتادند. ولی فرمان‌روایی آنها بر عربستان دیری نپایید و در سال ۱۸۱۱ محمد علی خدیو مصر به دستور سلطان عثمانی به آنها یورش برد. آل سعود طی ۷ سال جنگ همه چیز را از دست دادند. در سال ۱۸۱۸ مصری‌ها در پی محاصره پنج ماهه، شهر الدرعه پایتخت آنها را به تصرف خود در آورده و با خاک یکسان کردند در حالی که امیر عبدالله ابن سعود به استانبول فرستاده شد که آنجا اعدام گردید. آل سعود فقط بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی با حمایت بریتانیا سر خود را بلند کرده و به متحد کردن تکه پاره‌های باقی مانده از آن امپراطوری در عربستان پرداختند. در سال ۱۹۳۲ تشکیل پادشاهی عربستان سعودی اعلام شد که عبدالعزیز در رأس آن قرار گرفت و پسرانش تا کنون بر آن حکومت می‌کنند.

فرضیه دوم. بعضی محققان عربی به اصل و نسب یهودی آل سعود اشاره می کنند. آنها از جمله به این واقعیت استناد می کنند که در نیمه دوم قرن ۱۵ (سال ۸۵۱ هجری قمری) گروهی از قوم المصالح که یکی از اقوام در داخل قبیله عنزه می باشد، کاروانی برای خرید غله (گندم) و سایر مواد خوراکی از بصره و ارسال آن به نجد تشکیل دادند. این کاروان وارد بصره شد که تاجر در این شهر سراغ مردخای بن ابراهیم بن موشه یک تاجر یهودی غله را گرفتند. این تاجر یهودی از آنها پرسید: «اهل کجا هستید؟» پاسخ دادند: «از قوم المصالح قبیله عنزه هستیم». تاجر یهودی بعد از شنیدن این حرف ها هر یک از افراد تازه وارد را به آغوش گرم گرفت و گفت که او هم اهل المصالح است ولی در بصره زندگی می کند زیرا پدرش با بعضی اعضای قبیله مذکور دعواش شده است. پس از آنکه داستانی را که خودش ساخته بود، تعریف کرد، به خدمتکاران خود دستور داد مقادیر خیلی بیشتر مواد خوراکی را روی شترها بار کنند. وقتی قافله برای راه بازگشت آماده شد، آن یهودی خواهش کرد که او را هم با خود ببرند زیرا می خواهد از نجد، زادگاه خود بازدید کند. او بدین وسیله وارد نجد شد. آنجا از طریق طرفداران خود که آن ها را قوم و خویشان خود اعلام می کرد، مشغول تبلیغ وسیع شخص خود شد. ولی ناگهان با مقاومت از سوی شیخ صالح سلمان عبدالله التمیمی واعظ مسلمان آن منطقه روبرو گردید. مردخای در سرزمین نجد، یمن و حجاز تبلیغ می کرد. او که از القسیم به العشا راه افتاد، بر سر راه القطیف نام خود را به مروان بن دریه عوض کرد. او تصمیم گرفت برای همیشه در شهر کوچک دریه از توابع القطیف سکونت گزیند که آن را به عنوان تکیه گاه برای ایجاد دولت یهودی در عربستان تلقی می کرد. او به منظور تحقق بخشیدن این برنامه های دامنه دار، به برقراری روابط نزدیک تر با بدویان پرداخته و در نهایت امر خود را حاکم آنها اعلام نمود.

در عین حال، قبیله عجمان و قبیله بنی خالد در صدد نابود کردن او بر آمدند. آنها به شهر او حمله کرده و آن را از آن خود کردند ولی نتوانستند مردخای را که از دست دشمنانش فراتر کرده بود، بگیرند. او در یک مزرعه پنهان شد که در آن زمان نام آن «الملیب عسای بابلیز العریضه» بود و نام کنونی آن «ریاض» است. او از مالک آن منطقه سرپناه طلبید که به مردخای اجازه داد بماند. یک ماه هم نگذشت که آن یهودی همه اعضای خانواده صاحب مزرعه را کشت و برای پنهان کردن رد پای خود قضیه را به گونه ای جلوه داد که دزدان آنجا نفوذ کرده و خانواده را کشتند. بعد از آن اعلام کرد که قبل از مرگ صاحب سابق این اراضی، آن را خریده بود و به زندگی خود در این مزرعه ادامه داد. او نام منطقه را به «الدریه» تغییر داد. مردخای که خود را یکی از آل سعود جلوه می داد، در اراضی متعلق به قربانیان خود یک کاروان سرا به نام «مضافه» ساخت و گروهی از ایادی را دور خود جمع کرد که به همه می گفتند که او پیشوای بزرگ عرب ها است. خود این یهودی به توطئه چینی علیه شیخ صالح عبدالله التمیمی دشمن واقعی خود پرداخت که بعد از مدتی در مسجد شهر الزلافی کشته شد. او بعد از آن احساس امنیت کامل کرده و الدریه را به محل سکونت دائمی خود تبدیل کرد. او زنان زیادی داشت که برای او فرزندان فراوانی به دنیا آوردند که همه آنها اسامی عربی گرفتند.

از آن زمان شمار اخلاف او افزایش یافت که همین امر امکان تشکیل خانواده بزرگ آل سعود را داد که در مسیر مردخای حرکت کرده و قبایل و اقوام عربی را کنترل می کردند. آنها مزارع کشاورزی را بی رحمانه از صاحبانشان گرفته و آنها را که نمی خواستند تسلیم شوند، به قتل می رساندند. آنها به هر نوع مکر و حيله متوسل می شدند تا به اهداف خود برسند: حتی زنان خود را عرضه می کردند و پول می دادند تا مردم هرچه بیشتری را به طرف خود جلب کنند. آنها در رابطه با تاریخدانان و نویسندگان جد و جهد زیادی کردند تا برای همیشه اصل و نسب یهودی خود را پنهان کرده و ریشه های خود را با قبایل عربی ربیع، عنزه و المصالح مرتبط نمایند. محمد امین التمیمی یکی از محققان عربی قرن ۲۰ و مدیر سابق کتابخانه پادشاهی

عربستان سعودی، شجره خانواده یهودی آل سعود را به حضرت محمد (ص) رسانده است. او بابت این پژوهش تقلبی در سال ۱۹۴۳ (۱۳۶۲ ه.ق.) از ابراهیم الفاضل سفیر عربستان سعودی در قاهره ۳۵ هزار لیره مصری به عنوان پاداش دریافت کرد.

مردخای، سلف یهودی آل سعود، به تعدد زوجات علاقه مند بود و زنان عربی فراوانی گرفته و از آنها فرزندان زیادی داشت. اخلاف او رفتار مردخای را مو به مو تکرار می کنند و با توسل به «کمیت» (فراوانی فرزندان) قدرت خود را افزایش می دهند. یکی از فرزندان مردخای نامش «المرکان» (اسم یهودی عربی شده «مکرن») بود، نام پسر ارشد خانواده محمد و نام یکی دیگر سعود بود. خاندان آل سعود از همینجا سرچشمه گرفته است.

آل سعود به کشتن شخصیت های برجسته عربی پرداختند و این بهانه را مطرح می کردند که این افراد از اسلام و احکام قرآن فاصله گرفته و همین امر آنها را به هدف خشم آل سعود تبدیل کرده است. مسلمانانی که شریک اعتقادات محمد ابن عبدالوهاب (گویا او هم از اخلاف یهودیان مقیم ترکیه بود) نبودند، باید به طور کامل نابود شوند. سعودی ها به همین بهانه مردان را کشته، کودکان را با چاقو می زدند، شکم زنان باردار را می دریدند، به آنها تجاوز می کردند و روستاهای کامل را مورد قتل و غارت قرار می دادند. این خاندان از سال ۱۷۳۴ (۱۱۶۳ ه.ق.) که شبه جزیره عربستان را به افتخار خود نامگذاری کردند، در این منطقه بیداد می کنند.

در سال های ۱۹۶۰ رادیوی مصری «صوت العرب» (قاهره) و یک رادیوی یمنی، ریشه های یهودی آل سعود را مورد تأکید قرار دادند. در آن زمان ملک فیصل نتوانست پیوندهای نزدیک خانواده خود با یهودیان را منکر شود. وی روز ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۶۹ در مصاحبه با روزنامه «واشنگتن پست» اظهار داشت: «ما آل سعود، قوم و خویشان یهودیان هستیم. ما شریک دیدگاه عرب ها و مسلمانان به طور عام در باره مسأله یهودی نیستیم. ما باید با یهودیان در صلح و صفا همزیستی کنیم. کشورمان (عربستان) مهد اولین یهودی است که آنها از همینجا به سراسر جهان پخش شدند». صرف نظر از اینکه کدام یک از فرضیه های فوق الذکر صحت داشته باشد یا به حقیقت نزدیک تر باشد، اصل مطلب چیز دیگری است.

پیر پاتال های فرتوت یا رهبران نیرومند جهانی؟

امروزه آل سعود یکی از کمتر خانواده های سلطنتی هستند که در کشور قدرت مطلق دارند. همه پست های دولتی و استانی این کشور به آل سعود که توسط پادشاه منصوب می شوند، تعلق دارند. در حال حاضر ملک عبدالله ابن عبدالعزیز آل سعود، رئیس دودمان است در حالی که شمار کلی سعودی ها به ۲۵ هزار نفر می رسد که در میان آنها بیش از ۲۰۰ نفر شاهزاده وجود دارند. خط وراثت آل سعود، بر خلاف اکثر خاندان های سلطنتی، نه از پدر به فرزند بلکه از برادر به برادر و سپس به نماینده ارشد نسل بعدی صورت می گیرد. زنان به حساب نمی آیند. ببینیم حکام فعلی عربستان سعودی کیستند؟ آیا آنها فقط یک مشت پیرمرد ضعیف و نحیف هستند یا رهبران نیرومند جهانی؟

عبدلله، حاکم ۸۹ ساله فعلی، پسر اولین پادشاه این خاندان است. او در ماه اوت سال ۱۹۲۴ در ریاض به دنیا آمد و یکی از ۳۷ فرزند پادشاه اول بود. مادر عبدالله، فهد بن عاصی الشریم، از اشراف قبیله نیرومند بدوی «شمر» بود. عبدالله در دربار زیر نظر پدرش تحصیلات سنتی اسلامی را کسب کرد ولی همراه با مادرش در صحرا وقت زیادی گذراند و همانجا به شیوه زندگی بدوی انس گرفت. مقام شریف مکه اولین مقام دولتی عبدالله بود. وی در ماه اکتبر سال ۱۹۶۲ فرمانده گارد ملی شد که این

واحد مسلح مستقل از مابقی ارتش است که مسئول حفاظت از خانواده سلطنتی، میادین نفتی و شهرهای مکه و مدینه است. در سال ۱۹۷۵ ملک خالد، عبدالله را به عنوان معاون دوم نخست وزیر منصوب کرد و این بدان معنی بود که او می توانست در آینده ولیعهد شود. او همزمان فرمانده گارد ملی باقی ماند. بعد از وفات ملک خالد، ملک فهد پادشاه جدید در ماه ژوئن سال ۱۹۸۲ طی فرمان اول خود عبدالله را ولیعهد و معاون اول نخست وزیر منصوب کرد. او به عنوان ولی عهد در سیاست خاور میانه مداخله فعالی می کرد. در سال ۱۹۸۸ یکی از میانجی گران اساسی در انعقاد آتش بس بین ایران و عراق شد. در سال ۱۹۹۰ عبدالله بعد از تجاوز عراق به کویت بر خلاف ملک فهد مخالفت خود را با استقرار نیروهای آمریکایی در خاک عربستان سعودی ابراز کرد ولی بعد از آن به عضویت کشور در ائتلاف ضد عراقی رضایت داد.

در سال ۱۹۹۲ ملک فهد طی فرمانی حق انتصاب ولی عهد و عوض کردن شخص منصوب شده را به پادشاه داد که این اقدام به عنوان تلاش وی برای برکناری عبدالله از وراثت تخت سلطنتی در پی اختلاف نظر با وی در جریان جنگ خلیج فارس تعبیر شود. سلطان، معاون دوم نخست وزیر، وزیر دفاع و برادر کامل تنی فهد، رقیب عبدالله بود. ۲۹ نوامبر سال ۱۹۹۵ ملک فهد سکتہ کرد که بعد از آن امکان اداره امور دولتی را از دست داد و در ماه دسامبر عبدالله رزمایش گارد ملی تحت فرماندهی خود را آغاز نمود که از مابقی نیروهای مسلح عربستان سعودی به مراتب بهتر مسلح است. همین امر باعث شد که شورای علما از او پشتیبانی کند. روز ۱ ژانویه سال ۱۹۹۶ ملک فهد عبدالله را به مقام نخست وزیر منصوب کرده و اختیارات رهبر کشور را رسماً به او محول نمود.

نیمه دوم سال های ۱۹۹۰ به علت قیمت های پایین نفت برای عربستان سعودی بسیار دشوار بود. عبدالله مبتکر برگزاری اصلاحات اقتصادی در جهت متنوع کردن اقتصاد شد. وی تا قبل از عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سعی می کرد در سیاست خارجی از ایالات متحده فاصله بگیرد و از سیاست خاور میانه ای آمریکا ایراد می گرفت ولی با این وجود به دفعات با بیل کلینتون و جرج بوش رؤسای جمهوری ایالات متحده ملاقات کرد و سعی نمی نمود نیروهای آمریکایی را از کشور خود بیرون بکند. عبدالله از تجاوز آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ حمایت نکرد. در آوریل سال ۲۰۰۱ عربستان سعودی موفق به از سرگیری روابط دیپلماتیک با ایران شد. این روابط در پی درگیری تابستان سال ۱۹۸۷ در مکه قطع شد که بر اثر برخورد نیروهای امنیتی عربستان سعودی با حجاج ایرانی که خواهان سرنگونی خاندان آمریکایی آل سعود شدند، بیش از ۴۰۰ نفر کشته شدند. در ماه ژوئن سال ۲۰۰۰ عبدالله ریاست شورای خاندان سلطنتی را بر عهده گرفت که این ارگان عالی حکومت موروثی عربستان سعودی است و بانفوذ ترین اعضای خاندان آل سعود عضو آن هستند.

عبدالله عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ را محکوم کرده و ضرورت مبارزه با تروریسم بین المللی را اعلام کرد. ۱۵ از ۱۹ عامل اعمال تروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا، اتباع عربستان سعودی بودند. خانواده های قربانیان اعمال تروریستی همچنین خانواده سلطنتی را به حمایت از القاعده متهم کردند. عبدالله تحت فشار ایالات متحده دستور نابودی رهبران اسلام گرایان افراطی را صادر کرد که بر اثر این اقدام جو تروریستی کشور رو به وخامت گذاشت. سلسله اعمال تروریستی علیه خارجیان با انفجار سال ۲۰۰۳ در ریاض شروع شده و تا سال ۲۰۰۵ ادامه داشت. ۱ اوت سال ۲۰۰۵ ملک فهد فوت کرد و عبدالله به پادشاه جدید عربستان سعودی و خادم حرمین تبدیل شد. بعد از وفات فهد، امیر سلطان بر خلاف اختلافات قبلی، توسط عبدالله ولی عهد اعلام شد. عبدالله همچنین مقام فرمانده گارد ملی را در دست خود نگه داشت و تشکیل شورای وراثت

را اعلام نمود که ترتیب وراثت بین فرزندان و نوه های عبدالعزيز آل سعود را تعیین کرد. ملک عبدالله در سال ۲۰۰۶ به عنوان پولدار ترین رهبر دولت به تعبیر مجله «فوربس» اعلام شد که در آن زمان دارایی شخصی او به ۲۱ میلیارد دلار می رسید.

سلمان بن عبدالعزيز آل سعود ولی عهد و نفر دوم عربستان سعودی، ۳۱ دسامبر سال ۱۹۳۵ به دنیا آمد. او هم فرزند پادشاه اول عربستان سعودی و ششمین نفر از «گروه هفت نفری السدیری» است. او نزدیک ترین مشاور ملک فهد و نزدیک ترین برادر ولی عهد سلطان بود. سلمان در سال های ۲۰۱۱-۱۹۶۲ استاندار ریاض و از سال ۲۰۱۱ وزیر دفاع بود. امیر سلمان ۱۸ ژوئن سال ۲۰۱۲ در پی وفات ۱۶ ژوئن امیر نایف برادر خود و ولی عهد، به عنوان ولی عهد و معاون اول نخست وزیر منصوب شد و بدین وسیله به سومین ولی عهد در زمان سلطنت عبدالله تبدیل گردید. او از ۲۷ اوت سال ۲۰۱۲ حاکم حقیقی کشور بوده است. در سال های اخیر سخته کرده و دست چپش فلج شد. در ماه اوت سال ۲۰۱۰ ستون فقرات او را عمل کردند. شایعاتی پخش شده بود که او به بیماری آلزهایمر مبتلا شده ولی این شایعات تکذیب گردید.

طایفه های کلیدی خانواده آل سعود

گفتنی است که درجه نفوذ اعضای خانواده سلطنتی قبل از همه به وسیله تعلق آنها به طایفه مشخص خانوادگی تعیین می شود که اعضای آن با هم پیوندهای قوم و خویشی نزدیکی دارند (آنها عمدتاً برادران تنی و دایی ها هستند). امرای سعودی مجبورند از نظر چگونگی فعالیت خود، به حدود اختیارات طایفه خود بسنده کنند. آنها به طور وسیع از همبستگی درون طایفه ای استفاده می کنند تا سمت های دولتی دریافت کرده و در نهادهای حکومتی مقام های مهمتری به دست آورند. السدیری، مهمترین طایفه آل سعود است. هفت فرزند عبدالعزيز از حصه بنت احمد السدیری، هسته این طایفه را تشکیل می دهند. نسل دوم شاهزاده ها که تکیه گاه این طایفه را تشکیل می دهند، عمدتاً شامل «گروه هفت نفری السدیری» می باشد. شاهزاده ها محمد بن فهد، عبدالعزيز بن فهد، بندر بن سلطان، خالد بن سلطان، سعود بن نایف، محمد بن نایف و عبدالعزيز بن سلمان عضو این گروه هستند. مقام های دولتی که نمایندگان طایفه السدیری در اختیار خود دارند، به آنها اجازه می دهند منابع اساسی قدرت در عربستان سعودی یعنی نفت و نهادهای نظامی و انتظامی را کنترل کنند.

طایفه الثنیان که شامل هشت برادر از فرزندان ملک فیصل است، تا حدودی نقش نیروی مقابل نفوذ السدیری را ایفا می کند. سعود الفیصل وزیر امور خارجه، برجسته ترین آنها می باشد. بعضی اطلاعات حاکی است که طایفه الثنیان از حمایت ملک عبدالله برخوردار است که مادرش به طایفه شمر تعلق دارد که از السدیری ضعیف تر است. در میان طوایف بزرگی که در میان السدیری و ائتلاف «الثنیان - شمر» قرار گرفته اند، باید از طایفه الجلوی نام برد که امیر سعود بن عبدالله و عبدالمحسن، دو عضو این گروه، در زمینه اقلیت شیعه مواضع بسیار شدیدی اتخاذ کرده اند. در حال حاضر اعضای طایفه الجلوی در عمل انحصار ریاست شهرستان ها را در دست دارند.

شورای خانواده سلطنتی تعادل آل سعود را تأمین می کند

شورای خانواده سلطنتی که از اختیارات وسیعی برخوردار است، ارگانی است که تعادل آل سعود را تأمین می کند. هدف اساسی آن، حل و فصل اختلاف نظرهای بین اعضای خاندان حاکم و پیشگیری از تقویت بیش از حد بعضی شاخه های خاندان حاکم به ضرر طوایف دیگر است. شورا به همین منظور همه موارد انتصاب اعضای خانواده به مقام های دولتی را بررسی می کند که

حکم آن نهایی است. در سال ۱۹۶۲ ولی عهد فیصل به برکت شورا موفق شد در نیروهای مسلح نفوذ فراگیر طایفه السدیری را متوازن کرده و گارد ملی را تشکیل دهد. در سال ۱۹۷۵ شورا ترتیب وراثت تاج و تخت را تغییر داد که بر اثر این تصمیم، امیر خالد به جای امیر محمد (برادر ملک فیصل) که به رفتار مغایر با موازین اسلام متهم شد، پادشاه جدید گردید. اختیارات حکومتی آل سعود از طریق انتصاب نمایندگان آن به ریاست مهمترین ساختارهای اداری و بازرگانی تأمین می شود. حفظ نظارت خانواده بر نهادهای مسلح و مالی هم موجب پا بر جا ماندن عامل خاندانی می شود. با وجود نارضایتی مسکوت جامعه سعودی از فراوانی اعضای خانواده سلطنتی در نهادهای دولتی و ضرورت آشکار واجد شرایط حرفه ای بودن رؤسا، این وضع همچنان ادامه دارد و برای خاندان سلطنتی مسأله بالقوه ای ایجاد می نماید.

شاهزاده های جوان به عنوان منشأ خطر برای خاندان حاکم

وجود به اصطلاح «شاهزاده های جوان» یعنی نسل جوان آل سعود، عاملی است که به طور غیر مستقیم به وحدت خانواده حاکم لطمه می زند. نمایندگان این گروه ریاست رده متوسط نهادهای کلیدی را بر عهده دارند و در استانداری ها، نیروهای مسلح، گارد ملی و سرویس های ویژه مقام های مهمی دارند و همچنین تجار موفق هستند. شاهزاده های جوانی که در غرب تحصیلات غیر دینی کسب کرده اند، در مجموع طرفدار بازنگری در مواضع آل سعود در کشور نیستند. ولی آنها اغلب از خط دو پهلوی ریاست کشور راضی نیستند که همزمان حفظ سنت های اسلامی به عنوان اساس وجود دولت سعودی و به روز آوری را دنبال می کند. درجه پایین شرکت خود در امور دولتی هم باب طبع آنها نیست. ولید بن طلال نماینده برجسته دنیای بازرگانی خاور میانه که در میان ده دارنده دارایی بزرگ شخصی به حساب می آید، رهبر غیر رسمی این گروه می باشد.

ملک فهد با عنایت به انتقادات طرفداران آزادسازی اوضاع از آل سعود، در سال ۱۹۹۲ مبتکر تصویب سندی تحت عنوان «مبنای نظام حکومتی در عربستان سعودی» شد که این سند بر تعادل نیروها در خانواده حاکم اثر جدی گذاشت. این سند نحوه سنتی وراثت سلطنت از پسر بزرگ تر به پسر کوچک تر عبدالعزیز بن سعود را تغییر داده و نوه های عبدالعزیز، نمایندگان نسل دوم آل سعود را در میان ورثه بالقوه تاج و تخت گنجانده. چند سال پیش عده ای از شاهزاده های نسل دوم خاندان سلطنتی به عبدالله که در آن زمان ولی عهد بود، نزدیک تر شده و بخش قابل توجه اطرافیان نزدیک او را تشکیل دادند. این اقدام تا اندازه ای موفق شد مناقشه بین «پدران و پسران» را بر طرف کند.

به نظر می آید که امیر بندر بن سلطان نیرومند ترین شخص در بین نوه هاست. او از زمانی شهرت یافت که پدرش وزیر دفاع و ولی عهد تا وفات خود در سال ۲۰۱۱ بود. وی طی ۲۲ سال از زمان رونالد ریگان سفیر عربستان سعودی در ایالات متحده بود و می توانست هر وقت که لازم داشت، به طور آزاد وارد کاخ سفید شود. امیر بندر به همه دولت های آمریکا و به خصوص جمهوری خواهان خدمات ارزنده ای ارائه داد و از جمله در معاملات حساس مالی و تسلیحاتی میانجی گری کرد که باعث پولدار شدن هم سران خانواده حاکم بر عربستان سعودی و هم شخصیت های بلندپایه واشنگتن شد. او حتی لقب «بندر بوش» را کسب کرد که منعکس کننده پیوندهای دوستانه عربستان سعودی و آمریکا در زمان ریاست جمهوری هر دو بوش است. امیر بندر یکی از ۱۸ پسر سلطان بن عبدالعزیز است. جالب توجه است که او پسر زن صیغه سلطان است و به همین علت بسیاری اعتقاد دارند که او حق ندارد مدعی مقام عالی در پادشاهی شود. ولی به نظر می آید که ملک عبدالله که ابتدا او را به

مقام دبیر کل شورای امنیت ملی و سپس به ریاست سرویس اطلاعات هم منصوب کرد، این عامل را نادیده می گیرد. توانمندی بندر چه در عرصه سیاست خارجی و چه در امور امنیتی رو به رشد است. او مهمترین کنشگر سعودی در حوادث سوریه است.

در این شرایط مشکل بتوان پیشبینی کرد عربستان سعودی بعد از وفات ملک عبدالله چه می شود. بعید نیست که ولی عهد زود تر از پادشاه رخت از دنیا بر بندد. اصولاً، کسی از سالمندان فرتوت باید ولی عهد شود که هنوز روی صحنه است. ولی نوه های فعال و موفق بنیانگذار پادشاهی هم اکنون به تخت سلطنتی متمسک شده و ممکن است با تصمیم خانواده سازش نکنند. بعید نیست که آنها برای رسیدن به قدرت به برادرکشی داخلی دست بزنند. البته، بعضی قرائن نشان می دهد که ممکن است به علت فروپاشی پادشاهی، کار به انتصاب پادشاه بعدی نرسید. در هر حال، مملکت سعودی دوران سختی در پیش دارد که پیشبینی آینده این کشور، کار فوق العاده دشواری است.



شور و شوق بازرگانی در حول و حوش ایران

ایگور نیکلایف

در حال حاضر مشکل بتوان در هتل های تهران اطاق خالی پیدا کرد زیرا همه اطاق ها توسط تجار اروپایی برای چند ماه آینده رزرو شده است. آنهایی که شانس نیاوردند که در هتل اطاقی به دست آورند، در دبی با شرکای آینده ایرانی خود قرار ملاقات می گذارند. گاهی حتی مسئولین، نمایندگان تجارت بزرگ و محافل کاری ایران را پیش خود دعوت می کنند و طبیعتاً همه هزینه های آنها را جبران می نمایند. درجه اشتیاق پیرامون باز شدن قریب الوقوع بازارهای ایرانی برای تجار خارجی (بعد از چند سال تحریم های فلج کننده) روز به روز بیشتر می شود.



تعداد نمایندگان خارجی که برای ماه های آینده سفرها به ایران را برنامه ریزی کرده اند، از تعداد سالانه هیأت های نمایندگی طی ۸ سال اخیر بیشتر شده و بعید است که این تعداد کاهش یابد. بیش از صد نماینده شرکت های فرانسوی در همین روزها با هواپیما وارد تهران می شوند تا «حجم سرمایه گذاری های احتمالی» را ارزیابی کرده و با کارآفرینان ایرانی مذاکرات مقدماتی انجام دهند. در آمستردام برای تجار هلندی فوراً دوره آموزشی مبانی فعالیت تجاری در ایران راه اندازی شده است که «یوس دوما» سفیر هلند در جمهوری اسلامی ایران سخنان اول این دوره آموزشی بود.

حسن روحانی در سخنان خود در مجمع اقتصادی داووس پیشنهاد کرد ارگان جدید بین المللی ایجاد شود که مسایل امنیت جهانی در زمینه انرژی در حدود اختیارات آن گنجانده شود. بیانات وی مبنی بر اینکه تهران آماده است در راستای اقدام متقابل، حجم ذخیره سازی شده نفت و گاز را در اختیار ارگان جدید بگذارد، توسط حضار به عنوان نه یک شعار بلکه آمادگی ایران برای همکاری تنگاتنگ با تجار بین المللی تلقی شد.

حسن روحانی مطابق با لقب «شیخ دیپلمات» که به او داده شد، با مهارت تمام رقابت موجود بین شرکت های نفتی فراملیتی را به بازی گرفته و آنها را برای برداشتن گام های فعال در جهت برقراری تماس ها با طرف ایرانی تشویق کرد. واقعیت این است که روحانی تقریباً بلافاصله بعد از سخنرانی خود با مارک روته نخست وزیر هلند ملاقات کرد که با شرکت انگلیسی - هلندی «شل» ارتباط تنگاتنگی دارد. طبیعتاً، این ملاقات حسادت دیگران را برانگیخت که دو روز بعد کریستف دو مارژری رئیس اجرایی ارشد شرکت «توتال» فرانسه اظهار داشت که شرکت وی به ازسرگیری حضور خود در ایران علاقه مند است. به گفته دو مارژری، شرایط جدیدی که طرف ایرانی به سرمایه گذاران پیشنهاد می کند، فوق العاده جالب است.

در شرایط این فعال گرایی شرکت های فراملیتی، ملاقات سفرای اتریش، ژاپن، تایلند، کویت و دبیر اول سفارت مالزی با مدیر منطقه آزاد اقتصادی کیش که دیپلمات ها در جریان آن از آمادگی کشورهای متبوع خود برای شرکت در طرح های سرمایه گذاری در این جزیره خبر دادند، تأیید رسمی آن است که «تحمس» پیرامون بازار ایران، تبلیغات تهران نیست بلکه روند شکل گرفته ای است که با سرعت تکان دهنده ای توسعه می یابد.

اقتصاد اروپایی و «حلقه نجات» ایرانی

شرکت های اروپایی در این روند پیشگام هستند. نفت چیزی خوبی است ولی بخش های دیگر اقتصاد هم پس نمانده اند. شرکت هواپیمایی Austrian Airlines اعلام کرد که جدول «پنج پرواز به تهران در هفته» را از سر می گیرد. شرکت آلمانی Lufthansa در صدد است شمار پروازهای روزمره به ایران را افزایش دهد. شرکت هواپیمایی Turkish Airlines همین کار را می کند. این شرکت تا کنون از دولت ایران اجازه افزایش شمار پروازها نه تنها از ترکیه بلکه از اروپا را درخواست نموده است.

صنایع خودروسازی اروپا در مورد ادامه کار در ایران برنامه های قابل توجهی دارد. گروه شرکت های «پژو» و «رنو» طی بیانیه رسمی اعلام کردند که به تدارکات برای ازسرگیری فعالیت خود در جمهوری اسلامی ایران و گسترش روابط با شرکت «ایران خودرو»، بزرگترین تولید کننده خودرو در ایران پرداخته اند. یادآوری می شود که در سال ۲۰۱۱ «پژو» در ایران ۴۵۵ هزار اتومبیل تولید شده بر اساس مجوز فنی را فروخت در حالی که حجم فروش های «رنو» در آن زمان معادل ۱۰۰ هزار دستگاه شد. علاقه فوق العاده صنایع خودرو سازی فرانسه به بازگشت به بازار ایرانی از همینجا روشن می گردد. تازه این بازار هم در انتظار ورود فرانسوی هاست زیرا در حال حاضر کارخانه های خودروسازی که در ایران ساخته شده اند، به اندازه ظرفیت خود کار نمی کنند و بر اثر «تحریم های فلج کننده» یک پنجم از حدود ۱۰۰ هزار فرصت شغلی در این بخش لغو شده است.

این روند فعال شدن تجارت اروپایی امری قابل درک است. در شرایط بحران اقتصادی که به یک پدیده دائمی تبدیل شده است، از دست دادن بازار عظیم ایرانی که ظرفیت آن برای اروپا معادل ۴۰ الی ۶۰ میلیارد دلار برآورد می شود، به بودجه دولت ها و شرکت ها ضربه حساسی می زند. در اروپا فراموش نکرده اند که تا اواسط سال های ۲۰۰۰ سرمایه گذاری های فرانسوی و آلمانی در ایران از حد ۵ میلیارد دلار گذشته بود در حالی که پرداخت های جمهوری اسلامی ایران بابت استفاده از مجوز های فنی هر سال ۲ میلیارد دلار درآمد می داد.

شرکت های فرانسوی Renault ، Total ، BNP ، Societe Generale ، Paribas ، غول صنعتی آلمانی Siemens ، شرکت های ایتالیایی Ann Techimont و شرکت بزرگ اتریشی OMV (که این شرکت اساسی نفتی و گازی اروپای مرکزی است) و بسیاری از شرکت های دیگر از مدت ها پیش در ایران به خوبی کار کرده و سود خوبی دریافت می نمودند. در یکی از گزارش های اتحادیه اروپا که اوایل سال های ۲۰۰۰ منتشر شد، بی پرده اعلام شد: «اتحادیه اروپا دلایل سیاسی و اقتصادی دارد که با ایران روابط نزدیک تری برقرار کند... ایران در آینده می تواند به شریک اقتصادی مهم منطقه ای تبدیل شود که از امکانات محسوس برای توسعه تجارت و سرمایه گذاری برخوردار باشد.»

انتظارات اقتصادی تجار اروپایی برآورده نشد و آنها تحت فشار ایالات متحده مجبور شدند حضور خود را از بازار ایران بر چینند. و حالا به تدریج صنعتگران چینی جای شرکت های غربی را می گیرند که این امر طبیعتاً باعث احساسات گرم شرکت های اروپایی نسبت به رویارویی طولانی آمریکایی - ایرانی نمی شود (آنها در این رویارویی به حکم «همبستگی مردم غرب» مجبورند طرف ایالات متحده را بگیرند).

واشنگتن «دو پهلوی»

واشنگتن علاقه مندی اقتصاد اروپایی به بازار ایران را خوب درک می کند. در حالی که در سال ۲۰۱۱ که بهترین سال برای روابط اقتصادی نبود، واردات رسمی ایران از اتحادیه اروپا برابر ۱۶,۵ میلیارد یورو و در سال ۲۰۱۲، ۵,۶ میلیارد یورو بود، این رقم در نیمه اول سال ۲۰۱۳ تا ۳۹۵ میلیون یورو افت کرد. در همان حال رشد واردات ایران از چین معادل ۱۰,۶٪ شد و از ترکیه ۴۱,۹٪ بنا به آمار رسمی سال ۱۳۹۱ گمرک ایران، تبادلات بازرگانی جمعی این کشور (بدون احتساب صادرات نفت خام، نفت سفید، سوخت کوره و گاز طبیعی) معادل حدود ۹۵,۶ میلیارد دلار شد که نقش اروپا در این «چرخش پول» بی وقفه کاهش می یافت. البته، واشنگتن به هیچ عنوان نمی توانست خسارات شرکای اروپایی خود را از محل رویارویی با تهران جبران کند. در حالی که در مرحله اول هنوز افسانه «تهدید هسته ای ایران»، «رژیم خونین آیت الله ها» و «نظام توتالیتار و پاپمالی حقوق بشر» کارگر بود، طی یک سال اخیر این استدلال ها بیش از این بر اذهان نخبگان بازرگانی اروپایی اثر نمی گذاشت.

شرکت ها و بانک های بزرگ سوئیسی، فرانسوی، بریتانیایی و ایتالیایی قبل از اعمال رژیم تحریم های فلج کننده هم با صراحت تمام دولت های خود را از فشار بی سابقه از طرف ایالات متحده در جهت قطع تجارت با ایران مطلع می کردند. دولت ها سکوت می کردند یا به منافع عالی استناد می نمودند. تجار اروپایی با گسترش طرح های نامشروع تجارت با ایران و فعال شدن «شوالیه های سیاهی» که واشنگتن به دو علت قادر نبود جلوی آنها را بگیرد، به این فشار پاسخ دادند. اولاً، تشدید فشار انضباطی می توانست به رشد شدید نارضایتی شرکای راهبردی آمریکا از رفتار واشنگتن منجر شود زیرا نخبگان بازرگانی، دولت های خود را مرتباً تحت فشار قرار می دادند. ثانیاً، ایالات متحده با اعمال این تحریم ها عواقب این کار را تا آخر محاسبه نکرده بود: ایران به قدری با پیوندهای اقتصادی جهانی همگرایی کرده است که سازماندهی محاصره کامل اقتصادی تهران غیر ممکن است.

طبیعی است که واشنگتن از بازگشت گسترده اروپا به بازار ایرانی به وجد نیامد. ولی مشکل دولت باراک اوباما این است که سیاست خارجی آمریکا با وجود جنبه قوی ایدئولوژیکی که دارد، قادر نیست با واقعیات اقتصادی مقابله کند. بازار ایرانی واقعاً حلقه نجات اقتصاد اروپایی است که واشنگتن نمی تواند با این واقعیت کاری بکند.

ادراک این واقعیت به باراک اوباما در رویارویی شدید وی با بسته جدید تحریم ها الهام می بخشد که لابی اسرائیلی در منقار خود به کنگره برده و حالا سعی می کند به رأی بگذارد. رئیس جمهور ایالات متحده در سخنان خود در برابر کنگره اظهار داشت که اگر کنگره تحریم های جدید ضد ایرانی را در حین روند حل و فصل مسأله هسته ای وضع کند، به حق و تو متوسل خواهد شد. وی گفت: «اگر کنگره قانون درباره تحریم های جدید را صادر کند، به حق و تو متوسل می شوم. ما باید به خاطر امنیت مالی خود به دیپلماسی فرصت بدهیم. اگر رهبران ایران از این فرصت استفاده نکنند، من خودم اول از همه به تشدید

تحریم ها دعوت کرده و آماده خواهیم شد از همه امکانات برای پیشگیری از ساخت سلاح های هسته ای توسط ایران استفاده کنم».

در واقع، مسأله دور جدید تحریم ها مرتفع نشده است و وضعیت جاری چیزی جز گرم شدن موقت هوای سرد نیست که واشنگتن فعلاً بدان تن می دهد و به شرکت های اروپایی اجازه می دهد دوباره حضور خود را در بازار ایرانی فعال بکنند.

تجار روس: بیگانگان در مجلس جشن دیگران

ولی چیزی که واشنگتن قطعاً حاضر نیست اجازه آن را بدهد، حضور شرکت های روسی در بازار ایرانی است. البته، در این زمینه بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا هیچ اختلاف نظری وجود ندارد. روسیه در جریان مذاکرات درباره صدور محصولات کشاورزی و از جمله غله به ایران «ضربات تند آرنج» رقیبان غربی را حس کرد که جدیداً آلکسی اولوکایف وزیر توسعه اقتصادی روسیه از این تجربه تعریف کرد: «مذاکرات در سطح کارشناسان در جریان است. ما طبیعتاً می خواهیم از توان بالقوه خود از جمله در زمینه مواد خوراکی برای ورود به این بازار استفاده کنیم. متأسفانه، گاهی تلاش های ما در جهت برقراری روابط سازنده با سوء تفاهم از سوی شرکای ما از جمله امریکایی ها، روبرو می شود.»

اصطلاح «متأسفانه» در این زمینه بی ربط است. جریمه ۹,۴ میلیون دلاری که اداره نظارت بر دارایی های خارجی (OFAC) وزارت دارایی آمریکا علیه بانک مسکو در ازای تخلف چند سال پیش از تحریم های مقامات آمریکایی علیه ایران که تا کنون رفع شده است، وضع کرد، گویا ترین نمونه نه تنها استاندارد دوگانه (کاری که برای تجار اروپایی مجاز است، برای تجار روس مجاز نیست) بلکه تلاش برای تفهیم این اندیشه است که مسکو باید برنامه های همکاری اقتصادی با تهران را فراموش کند زیرا در غیر این صورت آن را مورد مجازات شدید و سازش ناپذیری قرار خواهند داد.

در حال حاضر جامعه بازرگانی روسیه در آخر صف ورود به بازار ایران قرار گرفته است. ولی دور از حق خواهد بود چنانچه تنها مقابله از سوی غرب به عنوان علت این وضع در نظر گرفته شود. این مقابله، تبلور رقابت اقتصادی بوده و خواهد بود و نیز عنصری از بازی بزرگ جدید علیه روسیه می باشد. علاوه بر رویارویی از طرف غرب، حد اقل دو مانع دیگر بر سر راه ورود تجار روس به ایران وجود دارد که مسکو هنوز در صدد بر طرف کردن آنها بر نیامده است.

روز ۱۶ ژانویه سال جاری، محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در ملاقات با کارشناسان روس در پاسخ به این سؤال که به عقیده وی در شرایط جاری مانع اساسی بر سر راه گسترش همکاری های ایرانی - روسی کدام است، پاسخ ناگهانی داد که این مشکل، موانع بوروکراتیک از هر دو طرف است. بوروکراسی ایرانی کار خود ایرانی هاست ولی در مورد بوروکراسی خودمان بد نیست اشاره شود که سازمان هایی که مسئول جنبه اقتصادی همکاری روسی - ایرانی هستند، بسیار انفعالی و بی بخار به نظر می آیند.

در دسامبر سال گذشته واضح و روشن شده بود که تجار بین المللی درصدد هستند از سالم سازی روابط که در ژنو راه اندازی شد، به اندازه کامل استفاده کنند. وضعیت مساعدی برای جبران خسارات جدی روسیه از کاهش تبادلات بازرگانی با جمهوری اسلامی ایران به وجود آمد. در این رابطه جا دارد یادآوری شود که تنها در سال ۲۰۱۲ تبادلات بازرگانی بین روسیه و ایران به میزان ۳۸٪ (نسبت به سال ۲۰۱۱) کاهش یافته و افت صادرات روسی معادل ۴۴,۲٪ شد. این میانگین کاهش است زیرا در

همان سال ۲۰۱۲ صادرات فولاد روسی به میزان بیش از ۶۶,۱٪ افت کرد. در حالی که در سال ۲۰۱۱ فولاد معادل بیش از ۲,۵۴ میلیارد دلار به ایران صادر شد، در سال ۲۰۱۲ این رقم معادل فقط ۸۶۳,۲ میلیون دلار بود. ولی طبق معمول هیچ کس از وزیران اقتصادی دولت قادر نشدند تفکر راهبردی از خود نشان دهند. در حال حاضر حتی اطلاعاتی در دست نیست که آیا دولت درصدد است برای ازسرگیری حجم تبادلات بازرگانی اقدامی بکند یا خیر. منابع رسمی در این مورد سکوت مرموزی اختیار کرده اند.

این هم روشن نیست که آیا بانک های روسی قصد دارند در آینده نیز در حمایت از تحریم های مالی ضد ایرانی شرکت کنند. پارادوکس بدان است که مقامات روسیه سعی می کنند سیاست خارجی مستقلی دنبال کنند و در بالا ترین سطح، توسط شخص رئیس جمهور اعلام شده است که تحریم های یکجانبه نامشروع است ولی این موضع گیری رسمی رئیس جمهور برای ریاست بانک پس انداز و VTB رهنمود تعیین کننده ای نیست. برای آنها روابط تنگاتنگ سران بانک با نهاد های مالی غربی و روابط حسنه با لابی ضد ایرانی در داخل کشور ارزش بیشتری دارد که در این شرایط هر موقعی که آمریکا به خاطر معاملات با ایران به بانکداران روس انگشت تهدید نشان دهد، آنها با بزدلی تمام ساکت می مانند.

مانع دوم، خود بخش تجاری روسیه است. شاید این ادعا دور از میهن دوستی باشد ولی بازرگانان ما برای کار در شرایط رقابت شدید بین المللی آمادگی ندارند. در این زمینه کمک دولت کاری از پیش نمی برد. در حال حاضر شرکت های غربی دست به دامپینگ تکان دهنده ای می زنند و به نمایندگان ایرانی گذشت های جدی می کنند و بسته های پاداش های تکنولوژیکی و مهندسی معاملات را پیشنهاد می کنند که جمهوری اسلامی به این امر علاقه فراوانی دارد. تفاوت کار آنها با کار شرکت های روسی این است که آنها فعالیت خود را برای ده ها سال آینده برنامه ریزی می کنند و می خواهند در ایران مستقر شوند. ولی شرکت های روسی بلد نیستند به طور راهبردی (در بهترین فرصت برای مدت بیش از ۵ سال) تفکر کنند. منظورشان از «پاداش» فقط و فقط پاداش مالی است که خودشان دریافت می کنند.

همکاری بین شرکت ملی نفت ایران و «لوکویل» روسی با امضای قرارداد درباره اکتشاف و توسعه میدان نفتی «اناران» واقع در قسمت غربی ایران شروع شد. در آن زمان «لوکویل» همراه با شرکت ملی نفت ایران و شرکت نروژی «ستاتویل هیدرو» میادین بزرگ نفتی «شنگوله» و «آذر» را اکتشاف کرد. با اعمال تحریم های آمریکایی علیه شرکت هایی که با ایران همکاری می کنند، نمایندگان روسیه بایستی انتخاب کنند که در ایالات متحده کار کنند یا به فعالیت خود در ایران ادامه دهند. لوکویل گزینه اول را انتخاب کرد. امروز لوکویل رسماً آمادگی خود را برای بازگشت به ایران اعلام می کند و نمایندگان این شرکت تأکید می کنند که این شرکت در اسرع وقت به موازات رفع تحریم ها کار خود را در ایران از سر خواهد گرفت. ما دوباره شاهد ترس از ریسک سنجیده و هوشیارانه و حساب بردن از روحیات متغیر غرب هستیم. اگر این شیوه عمل به کار گرفته شود، مبارزه بر سر سهمی در بازار ایرانی نتیجه نخواهد داد. ما در بهترین فرصت سهم ناچیزی دریافت خواهیم کرد. ولی در بدترین فرصت شور و شوق اقتصادی و سودی که از آن به دست می آید، از کنار روسیه و تجار آن رد خواهد شد.

